

در نام خداوند

عیسای ناصری؛

روایات کودکی

جوزف راتزینگر

پاپ بندیکت شانزدهم

فهرست

پیشگفتار	۵
فصل یکم : تو از کجا آمده ای؟	۶
پرسش درباره خاستگاه عیسی	۶
به عنوان پرسشی درباره هستی و مأموریت او	۶
فصل دوم : اعلام مژده میلاد یحیای تعمید دهنده و اعلام مژده میلاد عیسی	۱۳
براساس سبک ادبی خاص متنها	۱۳
اعلام مژده تولد یحیا	۱۵
اعلام مژده به مریم	۱۹
لقاح و میلاد عیسی بر اساس انجیل متی	۲۶
تولد از دوشیزه؛ اسطوره یا حقیقت تاریخی	۳۳
فصل سوم : میلاد عیسی در بیت لحم	۳۷
چهارچوب الاهیاتی و تاریخی داستان میلاد در انجیل لوقا	۳۷
میلاد مسیح	۴۱
تقدیم عیسی در معبد	۴۸
چهارم فصل : مجوسیان مشرق زمین و گریز به مصر	۵۴
چهار چوب تاریخی و جغرافیایی روایت	۵۴
«مجوسیان» که بودند؟	۵۵

۵۸	ستاره
۶۱	اورشلیم؛ نقطه توقف در سفر
۶۳	پرستش مجوسیان در برابر عیسی
۶۵	ضمیمه
۶۵	مأموریت اعجاب انگیز شاهان مجوسی و تعمید ایرانیان
۶۵	پیش گفتار
۶۷	منشاء و تاریخ
۶۹	گاهشماری زوکنین (Zuqnin)
۷۱	گاهشماری زوکنین (Zuqnin)
۷۱	I. سند مرجعی
۷۱	II. (برگزیده ای از) متن گاهشماری زوکنین (Zuqnin)
۷۱	الف) مجوسیان چه کسانی هستند؟
۷۲	ب) سنت‌هایی که در مورد جلال از ابتداء (از آدم تا شیث) انتقال یافته اند
۷۳	پ) آئین‌هایی که به این دلیل هر ماه بر روی کوه پیروزوار برگزار می شد
۷۳	ت) آشکاری جلال (ستون منور و ستاره درخشان)
۷۴	ث) رسالت مجوسیان پس از بازگشت به کشورشان تا آمدن توماس رسول
۷۶	ج) تعمید مجوسیان توسط توماس قدّیس
۷۷	چ) اوّلین قربانی مجوسیان
۷۷	ح) دعوت به صعود و ارسال به مأموریت مجوسیان
۷۹	III. تاریخ سند
۸۰	گریز به مصر و بازگشت به سرزمین اسرائیل

سخن آخر ۸۷

عیسای دوازده ساله در معبد ۸۷

پیشگفتار

این کتاب کوچک درباره روایات کودکی عیسی که زمانی قول نوشتن آن را داده بودم، سرانجام برای ارائه به خواننده آماده شده است. این کتاب نه جلد سوم بلکه پیش درآمدی کوچک است بر دو جلد پیشین درباره شخصیت و پیام عیسی ناصری. برای تفسیر آنچه متی و لوقا در آغاز انجیل هایشان درباره کودکی مسیح می گویند، کار را در گفتگو با مفسران گذشته و حال آغاز کرده ام.

پذیرفته ام که تفسیر خوب شامل دو مرحله است. نخست باید پرسید که نویسندگان مقدس در زمانه خود، قصد رساندن چه منظوری را از طریق متن شان داشته اند. (مولفه های تاریخی تفسیر). اما کافی نیست که متن را در گذشته رها کنیم و به این شکل آن را به تاریخ بسپاریم. دومین پرسشی که تفسیر خوب طرح می کند باید این باشد که: آیا آنچه اینجا می خوانم درست است؟ آیا شامل حال من می شود؟ اگر چنین است، چگونه؟ با متنی نظیر کتاب مقدس که بر اساس ایمان ما، نویسنده نهایی و بنیادینش خود خداست، پرسش مربوط به اینجا و اکنون مسائل گذشته، به شکلی غیر قابل انکار بر عهده تفسیر است. با این وجود به هیچ عنوان از اهمیت جستجوی تاریخی کاسته نمی شود؛ بلکه برعکس اهمیت آن افزایش می یابد.

از این رو من این رنج را به جان خریده ام که با متن ها وارد گفتگو شوم. در این راه آگاه بوده ام که این گفتگو که میان گذشته، حال و آینده در کشمکش است، هرگز پایان نخواهد یافت و اینکه هر تفسیری باید سرانجام در برابر جاذبه متن مقدس کوتاه بیاید. امیدم آن است که این کتاب کوچک با وجود محدودیت هایش بتواند افراد بسیاری را در پیمودن مسیرشان به سوی عیسی و در کنار او یاری دهد.

در شکوه صعود مریم دوشیزه فرخنده

۱۵ آگوست ۲۰۱۲

جوزف راتزینگر

پاپ بندیکت شانزدهم

فصل یکم :

تو از کجا آمده ای؟

(یوحنا: ۹:۱۹)

پرسش درباره خاستگاه عیسی

به عنوان پرسشی درباره هستی و ماموریت او

پیلاتس هنگام بازجویی از عیسی ناگهان متهم را با این پرسش روبرو می کند: «تو از کجا آمده ای؟» اتهام زندگان عیسی با این ادعای چشمگیر که «این عیسی خود را پسر خدا گردانده است» (گناهی کبیره بر اساس شریعت)، خواستار مجازات مرگ برای او شده بودند. قاضی «هشیار» رومی که پیشتر شک خود را هنگام پرسش درباره حقیقت ابراز کرده بود (یو ۳۸:۱۸) می توانست به سادگی دریابد که این پرسش برای متهم مزحک است. و با این حال او وحشت زده بود. متهم عنوان کرده بود که پادشاه است. اما پادشاهی اش «از این جهان نیست» (یو ۳۶:۱۸) و بعد با گفتن اینکه؛ «من برای این زاده شده ام و برای این به جهان آمده ام تا بر حقیقت شهادت دهم» (یو ۳۷:۱۸) به خاستگاه و هدفی مرموز اشاره کرده بود.

تمام ماجرا می بایست در نظر قاضی رومی دیوانگی جلوه کرده باشد. و با این حال او هنوز نمی توانست از تاثیر مرموز به جا مانده از این مرد بگریزد. مردی که با دیگرانی که پیشتر دیده بود، یعنی آنهایی که در برابر حاکمیت روم مقاومت کرده و برای احیای پادشاهی اسرائیل جنگیده بودند، بسیار متفاوت بود. قاضی رومی می پرسد عیسی از کجا آمده است تا دریابد او به راستی کیست و چه می خواهد.

پرسش درباره خاستگاه عیسی به عنوان جستجوی عمقِ اصالت وی برای دریافتن حقیقت وجودش، در دیگر بخش های کلیدی انجیل یوحنا هم یافت می شود و نقشی به همین میزان مهم را نیز در انجیل های نظیر بازی می کند. مانند انجیل های نظیر برای یوحنا نیز این امر تناقضی ظاهری به همراه دارد. که از یک سو بر علیه عیسی و ادعای او مبنی بر داشتن ماموریت الهی اوست؛ واقعیت آن است که مردم به درستی می دانستند که او دقیقاً اهل کجاست؛ خیر، او از آسمان از سوی «پدر» و از «بالا» ، از آن جایی که ادعا می کند(یو ۸:۲۳) نیامده است : « مگر این مرد عیسی پسر یوسف نیست که ما پدر و مادرش را می شناسیم، پس چگونه می گوید از آسمان نازل شده ام؟» (یو ۶:۴۲)

انجیل های نظیر از جدلی مشابه می گویند که در کنیسه ای در شهر خود عیسی یعنی ناصره درگرفت. عیسی با قدرتی که ورای مرزهای هر تفسیری بود، کلام طومارهای مقدس را ، نه به روش مرسوم بلکه با ربط دادن آنها به خودش و ماموریتش تفسیر کرده بود(لو ۴:۲۱). در برابر چنین رفتاری با طومارهای مقدس و ادعای آنکه او خود مرجع درونی و کلید تفسیر متن مقدس است، شنوندگان طبیعتاً حیرت زده شده بودند. حیرتی که به انکار انجامید: « مگر او آن نجار نیست؟ مگر پسر مریم و و برادر یعقوب، یوشا، یهودا و شمعون نیست؟ مگر خواهران او اینجا در میان ما زندگی نمی کنند؟ پس در نظرشان ناپسند آمد» (مر ۳:۶).

آنها کاملاً می دانند که عیسی کیست و از کجا می آید؛ او هم یکی است از همه. او هم یکی است شبیه ما. ادعایش فقط می تواند گستاخی باشد. گذشته از این چنین وعده ای هرگز به ناصره مربوط نمی شده است. یوحنا تعریف می کند که فیلیپس به نتنائیل گفت : «آن کس را که موسی در تورات به او اشاره کرده و پیامبران نیز درباره اش نوشته اند، یافته ایم. او عیسی پسر یوسف از شهر ناصره است.» پاسخ نتنائیل معروف است : «مگر می شود از ناصره هم چیزی خوب بیرون بیاید؟» (یو: ۱:۴۵) به نظر می رسد معمولی بودن عیسی به عنوان یک نجار محلی، هیچ گونه رمز و راز پنهانی به همراه ندارد. اصالت او وی را مانند یکی از دیگران می کند.

با این حال بر علیه اقتدار عیسی نیز بحث مخالف در می گیرد، مانند نزاع با مرد کور پس از بازیافتن بینایی اش : «ما می دانیم خدا با موسی سخن گفته است. اما این شخص(عیسی) نمی دانیم از کجاست» (یو ۹:۲۹).

وقتی عیسی در کنیسه ناصره موعظه کرد، قبل از آنکه او را به عنوان شخصی شناخته شده و مانند خودشان طرد کنند، مردم ناصره هم تقریباً چنین چیزی گفته بودند: «این مرد همه اینها را از کجا کسب کرده است؟ این چه حکمتی است که به او عطا شده؟ و این چه معجزاتی است که به دست او انجام می شود؟!» (مر ۶:۲) اینجا نیز پرسش «او اهل کجاست؟» پیدا می شود، تا او تنها به وسیله ربط دادنش به خویشاوندانش طرد گردد.

خاستگاه عیسی هم معلوم و هم نامعلوم است، ظاهراً تایید کردنش آسان است اما نه به تمامی. در قیصریه فیلیپی عیسی از شاگردانش می پرسد: « به گفته مردم من که هستم؟ » (مر: ۸: ۲۷). عیسی کیست؟ اهل کجاست؟ این دو پرسش به شکلی جدا نشدنی به هم مربوط اند.

چهار انجیل می خواهند به این پرسش ها پاسخ دهند. آنها برای آنکه پاسخی فراهم آورند نوشته شدند. متی که از همان آغاز می خواهد پرسش خاستگاه عیسی را روشن کند، انجیل خودش را با تبارشناسی عیسی آغاز می کند. تبارنامه به شکل سرآغازی برای تمام انجیل درمی آید. از سوی دیگر لوقا تبارنامه عیسی را در آغاز ماموریت عام او قرار می دهد. به عنوان معرفی عمومی عیسی و به منظور پاسخ گویی به همان سوال و البته با تأکیدی متفاوت؛ با پیش بینی تمام آنچه که قرار است در مابقی انجیل آشکار شود. اینک تلاش می کنیم تا منظور غایی این دو تبارشناسی را بیشتر درک کنیم.

از دیدگاه متی اگر می خواهیم اصالت مسیح را دریابیم، دو نام معنایی کلیدی دارند: ابراهیم و داوود.

داستان وعده به دنبال پراکنده شدن نسل آدمی پس از ساختن برج بابل، با ابراهیم آغاز می شود. ابراهیم به آنچه در پیش است اشاره می کند. ابراهیم مسافر است، نه تنها در سفر از دیار خود به سوی سرزمین موعود، بلکه همچنین از زمان حال به سوی آینده. تمام زندگی اش رو به پیش دارد. این حرکت، گام برداشتن در راه است، راهی به سوی هر آنچه که در پیش است. بنابراین نامه به عبرانیان به درستی او را به عنوان زائر ایمان در بستر وعده معرفی می کند. «او چشم انتظار شهری بود با بنیاد که معمار و سازنده اش خداست» (عبر ۱۱: ۱۰). برای ابراهیم وعده در وحله اول به نسل او بر می گردد اما همچنین پیشتر می رود: «تمامی قوم های زمین از او برکت خواهند یافت» (پید ۱۸: ۱۸) به این ترتیب به واسطه ابراهیم تمامی تاریخ از ابراهیم تا عیسی به روی تمامیت گشوده شده است و همگان از ابراهیم برکت می یابند.

از آغاز تبارنامه به بعد، تمرکز بر پایان انجیل است. آن هنگام که خداوند رستاخیز کرده خطاب به شاگردانش می گوید: «همه قوم ها را شاگرد سازید» (مت ۲۸: ۱۹). این حرکت به سوی همگان، در تاریخ خاصی که با تبارشناسی آشکار می شود، از آغاز حاضر است. جهانی بودن ماموریت عیسی از پیش در اصالت او نهفته است.

تبارشناسی و تاریخی که برشمرده می شود، هر دو به شکلی وسیع پیرامون شخصیت داوود بنا شده اند؛ پادشاهی که وعده سلطنتی جاودان به او عطا شده بود. «تخت پادشاهی تو تا ابد پایدار خواهد شد» (دوم سمو ۷: ۱۶). تبارنامه ای که متی پیش روی ما قرار می دهد برآمده از این وعده است. این تبارنامه متشکل از سه گروه چهارده نسلی است. که با ابراهیم پدیدار می شود و تا داود ادامه می یابد، بعد به سلیمان می رسد و تا تبعید به

بابل پیش می رود و از آنجا به عیسی که وعده در او تحقق پیدا می کند، می انجامد. پادشاهی که باید تا ابد برقرار باشد، اینک ظهور می کند. البته او کاملاً با آن نمونه داوودی که انتظارش می رفت، متفاوت است.

اگر در نظر آوریم که حاصل جمع اعداد حروف عبری نام «داوود» برابر با چهارده است، این تقسیم بندی سه گانه شفاف تر خواهد شد. حتی از نظر نشانه شناسی اعداد نیز خط سیر ابراهیم تا عیسی دربردارنده نقش واضح داوود، نام او و وعده داده شده به اوست. بر این اساس می توان چنین گفت که این تبارنامه با گروه های سه گانه اش، به حقیقت انجیل مسیح پادشاه است: تمام تاریخ چشم به راه اوست که سلطنتش تا ابد پایدار می ماند.

تبارنامه متی دنباله مذکر را پی می گیرد، اما در این مسیر، پیش از مریم که در انتها قرار دارد، از چهار زن دیگر نام برده می شود. تamar ، راهاب، روت و زن اوریا. این زنان چرا در تبارنامه پدیدار می شوند؟ اینها با چه ملاکی انتخاب شده اند؟

گفته شده است که هر چهار زن گناهکار بودند. پس افزودن آنها می تواند برای اشاره به آن باشد که عیسی گناهان ایشان را (و البته به همراه آنان گناهان تمام جهان را) بر خود گرفت. و اینکه ماموریت او عادل (پارسا) گرداندن گنهکاران بود.

اما این نمی تواند عامل تعیین کننده انتخاب باشد، نه تنها به خاطر آنکه این شرط واقعاً درباره هر چهار زن صدق نمی کند بلکه مهمتر آنکه هیچ یک از این چهار زن یهودی نبودند. پس آنچه اهمیت دارد آن است که از طریق آنها جهان غیریهودیان وارد تبارنامه عیسی می شود. (ماموریت او برای یهودیان و غیر یهودیان اینگونه اعلام شده است).

با این حال هنوز مهمترین واقعه آن است تبارنامه با یک زن به پایان می رسد: مریم، که در حقیقت آغازی نوین را نشان می دهد و سراسر تبارنامه را به هم پیوند می دهد. از خلال پیوند نسلها ما روش کار را می بینیم: «ابراهیم پدر اسحاق بود...» اما در پایان رویدادی کاملاً متفاوت هست. در مورد عیسی هیچ اشاره ای به امر پدرانه نشده است در عوض چنین می خوانیم : «یعقوب پدر یوسف همسر مریم بود که عیسی ملقب به مسیح از او به دنیا آمد.» (مت ۱: ۱۶). درباره تولد عیسی که بلافاصله در پی می آید، متی به ما می گوید که یوسف پدر عیسی نبود و می خواست که مریم را با فرض گناه زنا طرد نماید. اما این چیزی است که به او گفته شد: «آنچه در بطن مریم جای گرفته است از روح القدس است» (مت ۱: ۲۰). پس آن جمله پایانی تمام تبارشناسی را زیر و رو می کند. مریم یک آغاز نوین است. کودک او از هیچ مردی نشأت نمی گیرد، بلکه خلقتی تازه است، بارآورده شده توسط روح القدس.

تبارشناسی اما همچنان مهم است. یوسف پدر قانونی عیسی است. از طریق او عیسی قانوناً از راه شریعت به خاندان داوود تعلق دارد. و با این حال او از جایی دیگر می آید از «بالا»؛ از نزد خود خداوند. راز خاستگاه او و منشأ دوگانه اش به شکلی استوار در برابر ما قرار می گیرد. می توان از خاستگاه او نام برد، اما این در عین حال یک راز است. تنها خداوند است که به راستی پدر اوست. تبارنامه انسانی از نظر تاریخ جهان معنای مشخصی دارد. و با این حال در انتها این مریم، دوشیزه‌ی فروتنی از ناصره است که آغازی نوین در او جای می گیرد، در اوست که وجود آدمی از نو آغاز می شود.

اینک نگاهی به تبارنامه انجیل لوقا بیاندازیم (لو ۲۳:۳-۳۸). در مقایسه با فهرست نیاکان نوشته متی مقدس به تفاوت هایی چند برمی خوریم. پیشتر بیان کردیم که این تبارنامه معرف ماموریت عام است. چنین بیانی برای ماموریت عام به عیسی مشروعیت می بخشد، چرا که متی تبارنامه را در همان ابتدای انجیل ارائه می کند، آنگاه به سوی بارآورده شدن و تولد عیسی پیش می رود و سپس به گشودن راز خاستگاه او در معنای دوگانه اش می رسد.

تفاوت بعدی که به آن برمی خوریم آن است که متی و لوقا تنها روی برخی از نامها اتفاق نظر دارند؛ حتی نام پدر یوسف نیز بین هر دو مشترک نیست. چنین چیزی چطور ممکن است؟ جدای از عناصری که از عهد قدیم استخراج شده اند، هر دو انجیل نگار کار خود را بر پایه سنت هایی استوار کرده اند که مآخذ آنها برای ما قابل بازنگری نیست. به نظر من نظریه پردازی در این مورد بکلی بیهوده است. نام های مجزا، تنها به مثابه ساختار سمبولیکی که از خلال آن، جایگاه عیسی در تاریخ به ما ارائه شده مفید اند و بیش از این برای هیچ یک از دو انجیل نگار اهمیت چندانی ندارند: پیچیدگی رشته های تاریخی وعده که پیرامون او تنیده، درست به اندازه آن آغاز نوین متناقض، شانه به شانه‌ی عمل پیوسته‌ی خدا در تاریخ، به منشأ عیسی هویت می بخشد.

یک تفاوت دیگر برآمده از این واقعیت است که همچنان که متی از آغاز (از ریشه) به سمت حال، به سوی بالای درخت، پیش می رود، لوقا برعکس از عیسی (سرشاخه) به سوی ریشه ها پایین می رود، به این منظور که نشان دهد که در پایان، ریشه نهایی نه در اعماق بلکه در بلندی ها است. خدا در آغاز پیدایش آدم حضور دارد: «انوش، پسر شیث پسر آدم، پسر خدا» (لو ۳:۳۸).

عنصر مشابه بین متی و لوقا آن است که تبارنامه با رسیدن به یوسف از هم می گسلد و متوقف می شود: «عیسی حدود سی سال داشت که ماموریت خود را آغاز کرد او (به گمان مردم) پسر یوسف بود» (لو ۳:۲۳). چنان

که لوقا به ما می گوید او قانوناً پسر یوسف انگاشته می شد. در حالیکه منشأ حقیقی عیسی پیشتر در دو فصل نخست انجیل لوقا روشن شده است.

از آنجا که متی با سه گروه چهارده اسمی به تبارشناسی خود یک ساختار سمبولیک و شفاف می بخشد، لوقا ظاهراً بدون هیچ الگوی مشخصی تمامی ۷۶ نام خودش را بر می شمارد. با این حال اینجا نیز ساختاری سمبولیک از زمان تاریخی را می توان بازشناخت. تبارنامه شامل ۱۱ گروه هفت عضوی است. گویا لوقا با الگوی آخرالزمانی که تاریخ جهان را به دوازده بخش تقسیم می کند و روی هم مرگب از یازده دوره ی هفت نسلی است، آشنایی داشته است. پس این کار می توانسته است راه هوشمندانه ای باشد برای اشاره به این که با عیسی «کمال زمان» فرا رسیده، که با او ساعت تعیین کننده ی تاریخ جهان دمیده است؛ او آدم نوین است که دیگر بار «از خداوند» می آید، اما به روشی اساساً متفاوت با آدم نخستین، او نه تنها کسی است که با دمیدن خداوند حیات یافته، بلکه حقیقتاً «پسر خدا» است. اگر وعده داوودی برای متی در بخشیدن ساختار سمبولیک به زمان تاثیر می گذارد، لوقا می خواهد با پی گیری خط سیر معکوس تا آدم، نشان دهد که انسانیت دیگر بار در عیسی آغاز می شود. این تبارشناسی بیانگر وعده ای است که شامل تمام بشریت می شود.

قرائتی دیگر از تبارشناسی لوقا در نوشته های ایرنائوس مقدس، در این رابطه قابل ذکر است. متنی که او بکار می گرفت به جای ۷۶ نام دارای ۷۲ نام بود. ۷۲ (یا ۷۰) عددی است که از خرو ۵:۱ گرفته شده؛ عددی که به تعداد مردمان زمین اشاره دارد، الگویی که در سنت لوقایی ۷۲ (یا ۷۰) شاگرد که عیسی به همراه دوازده رسول روانه کرد، ظاهر می شود. «ایرنائوس» چنین می نویسد: «برای اثبات این امر، لوقا نشان می دهد که تبارنامه خداوند ما که به آدم می رسد، شامل ۷۲ نسل است، و به این ترتیب او آغاز را به پایان پیوند می زند و نشان می دهد که مسیح است که تمامی ملت ها (که پس از آدم پراکنده شدند) و زبان ها و نسل آدمی را به همراه خود آدم، در خویشتن خلاصه می کند. از همین رو پولس نیز آدم را گونه ای از همان کسی شمرد که در پیش می بود».

حتی اگر متن معتبر لوقایی شامل سمبولیسم عددی ۷۰ که تفسیر «ایرنائوس مقدس» به آن وابسته است، نباشد، باز هم منظور اساسی تبارشناسی لوقا کاملاً حاصل شده است. عیسی تمامی بشریت را، تمامی تاریخ بشر را بر می گیرد و جهت آن را به طرزی تعیین کننده در راستای زندگی نوین آدمی تغییر می دهد.

یوحنا ی انجیل نگار که پی در پی پرسش درباره خاستگاه عیسی را مطرح می کند، در ابتدای انجیل خود تبارنامه ای ارائه نمی کند. اما در مقدمه نوشته اش قطعاً پاسخی را پیشنهاد می کند. در عین حال او پاسخش به

این سوال را به سوی تعریف زندگی مسیحی گسترش می دهد: بر پایه خاستگاه عیسی او هویت پیروانش را روشن می کند.

«در آغاز سخن بود و سخن با خدا بود و سخن خدا بود... و سخن انسان خاکی شد و در میان ما ساکن شد» (یو ۱: ۱-۱۴). عیسای بشر در این جهان، سکونت‌گاه سخن است؛ کلام جاودان الهی. تن عیسی، وجود انسانی او، «قرارگاه» و «خیمه» کلام است: که بی تردید با خیمه مقدس اسرائیل در بیابان مرتبط است. می توان گفت عیسی خیمه ملاقات است؛ او واقعیتی است که پس از حضورش خیمه و بعدتر مبعود، تنها می تواند نشانه او باشند. منشأ و خاستگاه عیسی همان آغاز راستین است. سرچشمه نخستینی که همه چیز از او پدید می آید. «نوری» که عالم (تهی و بایر پیدایش) را به جهان (نظم یافته‌ی عهدنویین) تبدیل می کند. او از خداست. او خداست. آغازی که به عنوان سرآغاز نوین هستی بشر، به سوی ما آمده است. «اما به همه کسانی که او را پذیرفتند این حق را داد که فرزندان خدا شوند، یعنی به هر کس که به نام او ایمان آورد؛ آنان که نه زاده از خون، نه از اراده‌ی تن و نه از اراده‌ی آدمی، بلکه از خدا هستند» (یو ۱: ۱۲)

یک نسخه خطی، قرائت این جمله را نه در حالت جمع بلکه در حالت مفرد ثبت کرده است: «آنکه نه زاده از خون ...» این برخورد جمله را به مرجعی برای باروری دوشیزه و تولد عیسی تبدیل می کند. از خدا بودن عیسی که در سنت محفوظ متی و لوقا تأیید می شود، یک بار دیگر عمیقاً مورد تأکید قرار گیرد. اما این تنها یک قرائت دیگر است: متن معتبر انجیل به روشنی از کسانی که به نام عیسی ایمان می آورند و کسانی که در آن نام منشأیی جدید می یابند، سخن می گوید. در عین حال با اقرار به تولد عیسی از مریم دوشیزه میان این دو ارتباط انکار ناپذیری وجود دارد: آنانکه به عیسی ایمان آورند از راه ایمان وارد یگانه خاستگاه نوین عیسی می شوند و این خاستگاه را از آن خود می یابند. تمامی این ایمان داران در ذات و از طریق خودشان، در واقع از «زادنی بشری و از خواسته یک مرد» هستند. اما ایمان ایشان به آنها تولدی دوباره می بخشد: آنها به خاستگاه عیسی مسیح پای می نهند، که از آن پس خاستگاه خود آنها می شود. از طریق مسیح و به واسطه ایمان به او، اینک آنها از خدا زاده شده اند.

پس یوحنا عمیق ترین معناهای تبارشناسی را خلاصه کرده است و علاوه بر این به ما آموخته است که آنها را به عنوان شرح منشأ خودمان درک کنیم؛ «تبارشناسی» حقیقی ما. اگر تبارنامه ها در انتهایشان از هم می گسلند (چرا که عیسی به وسیله یوسف به دنیا نیامد بلکه به راستی به وسیله روح القدس از مریم دوشیزه زاده شد) اینک می توان درباره ما هم گفت که «تبارنامه» حقیقی ما ایمان به عیسی است، همان کسی که منشأیی نوین به ما می بخشد؛ کسی که ما را «از خداوند» متولد می کند.

فصل دوم :

اعلام مژدهٔ میلاد یحیای تعمید دهنده

و

اعلام مژدهٔ میلاد عیسی

براساس سبک ادبی خاص متن‌ها

هر چهار انجیل شخصیت یحیای تعمید دهنده را در آغاز ماموریت عیسی قرار می‌دهند و او را به عنوان کسی که راه عیسی را هموار کرد نشان می‌دهند. لوقای مقدس ارتباط میان دو شخصیت و ماموریت هر کدام را در مراحل اولیه، در یک روایت مشترک کودکی تصویر می‌کند. حتی از زمان بارآوری و تولد، یحیی و عیسی به یکدیگر پیوند خورده‌اند. پیش از آنکه به محتویات متون بپردازیم ذکر مختصری درباره سبک‌های ادبی خاص این دو ضروری است. متی و لوقا به روش‌های جداگانه کودکی عیسی را به فصل‌های عهدقدیم پیوند زده‌اند.

متی هر بار ارتباط را با اشاره به متن متناظرش در عهدقدیم به خواننده نشان می‌دهد. لوقا با استفاده از زبان عهدقدیم رویدادها را توصیف می‌کند و اشاراتی می‌کند که حتی در موارد خاص ممکن است اتفاقی به نظر بیایند و همیشه هم قابل اثبات نیستند. با این حال تاثیر عمومی آنها در بافت کلی متن انکار ناپذیر است. به نظر می‌رسد که در انجیل لوقا زیرمتنی عبری وجود دارد. با هر معیار تمام متن به شکلی سامی‌وار، نشانه‌گذاری شده است که به هر حال مشخصه کار او نیستند. تلاش‌هایی برای توضیح دادن ماهیت خاص این دو فصل (لوا ۱ و ۲) به

عنوان یک گونه ادبی، در یهودیت اولیه انجام شده است؛ Haggadic Midrash؛ یعنی تفسیر متون مقدس به وسیله روایت ها. شباهت ادبی ورای این بحث است. و با این حال روشن است که روایت لوقا از دوره کودکی عیسی، نوشته دوران اولیه یهودیت نیست بلکه به یقین متعلق به دوره اولیه مسیحیت است.

بیش از این ها در اینجا داستانی گفته شده است که متون مقدس را تفسیر می کند. عکس این مطلب نیز درست است: یعنی آنچه متون مقدس در فصل های بسیار قصد بیان آن را داشته اند، تنها اینک از طریق این داستان جدید روشن می شود. این داستانی است که به تمامی در کلام ریشه دارد و اکنون معنای کامل آن کلام را می رساند. کلامی که تا پیش از این درک نمی شد. داستانی که اینجا گفته شده است، تصویرسازی محض نوشته های کهن نیست: بلکه همان واقعیتی است که آنها به آن اشاره می کردند. گفتارها به تنهایی نمی توانستند گویای این حقیقت باشند، اما معنای کامل خود را با رویدادی که در آن تحقق پیدا کردند، یافتند.

اگر چنین است، این سوال پیش می آید که: متی و لوقا چگونه به داستانی که تعریف می کنند، پی برده اند؟ منابع آنها چیست؟ همانطور که «یواکیم گنیلکا» به درستی می گوید؛ این به روشنی یک سنت خانوادگی است. لوقا گهگاه اشاره می کند که مریم مادر عیسی خود یکی از منابع اوست به خصوص وقتی در بند ۵۱:۲ می گوید «مادرش تمامی این چیزها را در قلب خود نگاه می داشت» (همچنین ن ک ۱۹:۲). ماجرای مژده میلاد را که شاهد انسانی نداشته است، تنها او (مریم) می توانسته تعریف کند. طبیعتاً، تفسیر «نقادانه» مدرن تمایل دارد که چنین ارتباطهایی را با برچسب بحث های خام، رها کند. اما چرا سنتی از این دست نباید وجود می داشته؟ سنتی که در محرمانه ترین حلقه نگهداری و در عین حال از نظر الهیاتی پرداخت شده است. چرا بدون داشتن دلیلی محکم لوقا باید این موضوع را که مریم رویدادها و گفتارها را در دل خود نگاه می داشته، از خود ابداع کرده باشد؟ اگر در این باره چیزی معلوم نبوده، چرا او باید از «تعمق» مریم بر آن سخنان (لو ۲۹:۱، ۱۹:۲) صحبت کرده باشد؟

می توان اضافه کرد که آشکار شدن دیرنگام سنت ها، به خصوص درباره مریم، می تواند به طرز مشابهی با دورانیشی مادر خداوند و پیرامونیانش توجیه گردد: رویدادهای مقدس اوایل زندگی او نمی توانستند تا زمانی که او زنده است، عمومیت یابند.

در جمع بندی می توان گفت: آنچه متی و لوقا هر کدام به روش خود قصد بیان را داشتند، نه روایت «داستان» بلکه نوشتن تاریخ بود. تاریخ حقیقی که واقعاً روی داده و به یقین در بستر کلام خدا درک و تفسیر گردیده است. بنابراین هدف، نه ساختن یک روایت همه جانبه، بلکه ثبت آنچه مهم به نظر می رسیده، در نور

کلام، برای جامعه نوایمان بوده است. روایات کودکی، تاریخ تفسیر شده اند که خلاصه شده و در تطابق با تفسیرها نگاشته شده اند. میان کلام تفسیر شده و تاریخ تفسیری رابطه ای دوجانبه برقرار است: کلام خدا می آموزد که «تاریخ نجات» با هدف جهانی در دل رویدادها حاضر است. نقش رویدادها آن است که خود، راز کلام خدا را می گشایند و بیان کننده واقعیت پنهان هر متن می شوند. عهد قدیم شامل بخش هایی است که هنوز مانند گذشته سرگردان مانده اند. ماریوس راینر باب ۵۳ اشعیا را به عنوان نمونه می آورد. می توان متن را به اشخاصی چند ارتباط داد مثلاً به ارمیا. اما «صاحب» واقعی متن ما را در انتظار نگاه می دارد. تنها هنگامی که او ظهور کند این بند هم معنای کامل خود را پیدا می کند. اگر به اشعیا ۱۴:۷ هم نظر بیاندازیم همان مساله را می بینیم. این هم یکی از بند هایی است که در زمان نوشته شدن هنوز در انتظار شخصیتی بودند که به آن اشاره می کردند. یکی از خصوصیات روایات اولیه مسیحیت آن است که این گونه کلام های منتظر را به صاحبشان می رسانند. چنین رابطه ای میان کلام «منتظر» و بازشناسی «صاحب» آن، که اینک پدیدار شده است، پدید آورنده رویکرد خاص مسیحی در تفسیر است که هم نوین است و هم درعین حال به کلام اصلی متون تماماً وفادار.

اعلام مژده تولد یحیا

پس از این ملاحظات ابتدایی اینک به خود متن ها برمی گردیم. در درجه اول ما اینجا با دو گروه روایت مواجهیم که در ساختار متفاوتند اما در عین حال به دقت به هم مربوط اند. تولد و کودکی یحیای تعمید دهنده و مژده تولد عیسی مسیح از مریم. داستان یحیا به طور مشخص ریشه های عمیق در عهد قدیم دارد. زکریّا کاهنی از رتبه آبجاء است، همسرش الیزابت نیز از تبار کاهنان و از قبیله هارون است (لوا:۵). بر اساس شریعت عهد قدیم خدمت کهنات وابسته به عضویت در قبیله پسران هارون و لاوی است. پس یحیای تعمید دهنده یک کاهن است. در او کهنات عهد قدیم به سوی عیسی روانه می شود و به عیسی اشاره می کند؛ این تاییدی بر ماموریت او است. حائز اهمیت است که در یحیا تمامی کهنات عهد قدیم تبدیل به پیشگویی (ظهور) عیسی می شود و (به همراه مزمور ۱۱۸ که برترین مبین الوهیت و روحانیت او است) خود را از آن او می کند. تاکید یک جانبه بر تضاد سنت قربانی عهد قدیم با پرستش روحانی عهد جدید (روم: ۱:۱۲) این خط ارتباط را کمرنگ خواهد کرد. این حرکت درونی کهنات در عهد قدیم که راهی به سوی عیسی مسیح است نه تنها در یحیا بلکه پیشتر نیز هنگام گسترش روحانیت کاهنانه، در مزمور ۱۱۸ بیان شده است.

شخصیت پردازی زکریا و الیزابت که در بند بعدی انجیل لوقا (۶:۱) می آید نیز به یگانگی درونی هر دو عهد اشاره می کند. درباره‌ی هر دو نفر این زوج گفته شده که در برابر خداوند پارسا بودند و در تمامی فرامین و احکام خداوند بی عیب رفتار می کردند. هنگامی که به بررسی شخصیت یوسف مقدس می رسیم با دقت بیشتری به اصطلاح‌های «پارسا» و «عادل» خواهیم نگریست که تمامی پرهیزکاری عهد قدیم در آن‌ها خلاصه شده است. «عادل» آنانی هستند که باطناً بر اساس احکام راستین شریعت زندگی می کنند. آنان که بر اساس اراده آشکار شده خداوند، در راستی، راه می پیمایند و قلب خود را به روی عمل نوین خداوند می گشایند. در آنها است که عهد قدیم و عهد جدید برهم منطبق شده و درهم می آمیزند تا تاریخی یگانه از (بودن) خداوند با انسان را شکل دهند. ذکر یا به معبد وارد می شود. او درحالی‌که مردم بیرون می ایستند و دعا می کنند، به مکان مقدس در می آید. هنگامی که او بخور را بر ذغال‌های گداخته می گذارد، وقت قربانی شامگاهی است. رایحه‌ای که از بخور بر می خیزد نشانه نیایش است. چنانکه در مزمور ۲:۱۴۱ می خوانیم: «دعای من به حضور تو چون بخور استوار شود و دستان برافراشته ام چون قربانی شامگاه» کتاب مکاشفه آیین پرستش آسمانی را چنین توصیف می کند. آن چهار موجود زنده و آن بیست و چهار پیر هر کدام: «چنگی در دست داشتند و جامی زرین از بخوری که همان دعای مقدسان است» (۸:۵). آن هنگام که این آیین‌های سپاسگذاری آسمانی و زمینی متحد می شوند: «فرشته‌ای از خداوند» بر زکریای کاهن ظاهر می شود. فرشته‌ای که نامش هنوز مشخص نشده است. او «در سمت راست بخوردان» می ایستد (لو ۱:۱۱). اریک پترسون جایگیری را این چنین شرح می دهد: «این سمت جنوبی قربانگاه بود. فرشته بین قربانگاه و شمع‌دان هفت شاخه می ایستد. در سمت چپ در سوی شمال قربانگاه میز نانهای تقدیمی قرار داشت».

زمان و مکان مقدس اند: این گام جدید در تاریخ نجات در هماهنگی کامل با فرامین شریعت الهی سینا برداشته می شود. در خود معبد و در هنگام مناجات، چیزی نو آغاز می شود: تداوم روحی رابطه خداوند و آدمیان مقتدرانه اعلام شده است. این با پایان انجیل لوقای مقدس در ارتباط است: همان هنگام که خداوند در شرف صعود به آسمان است، به شاگردان می فرماید که به اورشلیم برگردند، تا در «آنجا» عطیه روح القدس را دریافت کنند و «از آنجا» این مژده را به جهان ببرند (لو ۲۴:۴۹-۵۳).

همزمان باید به تفاوت میان مژده میلاد یحیا به زکریا و مژده میلاد عیسی به مریم توجه داشت. زکریا، پدر یحیا، یک کاهن است و پیام را در معبد دریافت می کند. به رتبه مریم اشاره‌ای نشده است. جبرائیل فرشته از طرف خدا به سوی او فرستاده شده است. فرشته به خانه او در ناصره وارد می شود (شهری که برای نوشته‌های مقدس ناشناخته است). خانه‌ای که قطعاً بسیار محقر و ساده بوده است. تضاد میان این دو صحنه بیش از این

نمی توانست باشد : از یک سو کاهن، معبد و مناجات از سوی دیگر زنی ناشناس، قریه ای بی نام و نشان و سرپناهی گمنام. نشانه عهد جدید، فروتنی است. ناچیز بودن؛ خصوصیت یک دانه خردل. پسر خدا در فروتنی می آید. هر دوی این عناصر به هم تعلق دارند: تداوم ژرف سابقه کار خدا و تازگی بنیادین دانه‌ی پنهان خردل.

به زکریا و مژده میلاد یحیای تعمید دهنده بازگردیم. تنها مکان نیست که به این وعده رنگ و بوی عهد قدیم می بخشد. هر آنچه اینجا گفته شده است و هر آنچه روی داده است، چنانکه شرحش رفت، با کلام متون مقدس، اشباع شده است. تنها از خلال این رویدادهای جدید است که کلمات معنای راستینشان را می یابند و برعکس: رویدادها معنایی ماندگار پیدا می کنند، آنها بر کلام پیشی می گیرند؛ چرا که آنها «کلام به تحقق پیوسته» اند. دو گروه از متون عهدقدیم اینجا گردهم می آیند تا وحدتی جدید را شکل دهند.

پیش از هر چیز داستانهایی درباره والدینی نابارور هست که وعده داشتن پسری را دریافت می کنند، پس این فرزند به عنوان عطیه ای از جانب خداوند ظاهر می شود. نخستین نمونه مژده، تولد اسحاق، وارث عهد خدا با ابراهیم است: «خداوند فرمود من به یقین در زمان حیات نزد تو بازخواهم گشت و ساره همسرت پسری خواهد داشت... ابراهیم و ساره پیر بودند، و به سبب کهن سالی عادت زنان از ساره رفته بود. پس ساره در دل خود خندید... خداوند به ابراهیم گفت: چرا ساره خندید؟... آیا هیچ امری نزد خدا مشکل است؟ (پید ۱۸: ۱۰-۱۴). داستان دیگر که بسیار مرتبط است داستان تولد سموئیل است. مادرش حنا نازا بود. هنگام شنیدن دعای سوزناکش عیسی کاهن وعده داد که خداوند درخواستش را مستجاب خواهد کرد. او باردار شد و پسرش سموئیل را وقف خداوند کرد. (اول سمو ۱). بنابراین یحیی از سلاله طولانی والدین ناباروری است که از طریق دخالت معجزه آسای خداوند صاحب فرزند شده اند. خداوندی که هیچ امری نزد او ناممکن نیست. از آنجا که او به این روش خاص از سوی خداوند می آید، تماماً به خدا تعلق دارد و همچنین به منظور هدایت آدمیان به سوی خدا کاملاً برای ایشان زیست می کند. اینکه او «نباید هرگز به شراب یا دیگر مسکرات لب بزند» (لو ۱: ۱۵)، نیز او را در سنت کهنات جای می دهد. چنان که درباره کاهنانی که به خداوند وقف شده اند نوشته شده است: «تو و پسرانت با تو چون به خیمه اجتماع داخل شوید، شراب و مسکری ننوشید، مبادا بمیرید. این است فریضه ابدی در نسلهای شما» (لاو ۱۰: ۹). یحیا که از رحم مادرش پر از روح القدس بود (لو ۱: ۱۵)، چنان زندگی می کند که گویا همواره «در خیمه اجتماع» حاضر است. او کاهنی است نه تنها برای اوقات خاص بلکه در تمام لحظه های زیستنش. و به این ترتیب او اعلام کننده کهناتی است که با عیسی ظاهر خواهد شد.

افزون بر این گروه از متون که از کتاب های تاریخ عهد قدیم بر می آیند، متون نبوتی دیگری نیز از کتابهای ملاکی و دانیال وجود دارند که گفتگو میان فرشته و زکریا را شکل می بخشند. نخست گفتار ملاکی را می

شنویم: «اینک من ایلای نبی را پیش از رسیدن روز بزرگ و مهیب خداوند نزد شما خواهم فرستاد و او دل پدران را به سوی پسران و دل پسران را به سوی پدران برخواهد گرداند» (ملا ۵:۴). «اینک من رسول خود را خواهم فرستاد و او طریق را پیش روی من مهیا خواهد ساخت؛ و خداوندی که شما طالب او می باشید ناگهان به هیکل خود خواهد آمد؛ یعنی آن رسول عهدی که شما از آن مسرور می باشید، هان او می آید. قول یهوه صبیوت این است.» (ملا ۱:۳). ماموریت یحیا در قالب شخصیت ایلای تفسیر شده است. او قرار نیست با ایلای یکی شود بلکه او با روح و قدرت آن پیامبر بزرگ می آید. به همین میزان او با ماموریت خود حقیقتاً برآورده کننده این انتظار است که: ایلای باز خواهد گشت و قوم خدا را خالص خواهد کرد و آن را به جایگاه اصلی خودش بازخواهد گرداند و به این ترتیب آن را برای رسیدن خود خداوند آماده خواهد کرد. بنابراین از یک سو یحیا در زمره پیامبران قرار می گیرد و درعین حال از آنجا که او به عنوان ایلای بازگشت کرده، راه را برای خود خداوند آماده می کند، بر آنها پیشی می گیرد. پس در این متن ها شخصیت و آمدن عیسی به طور ضمنی با آمدن خود خداوند بازشناخته می شود. در عیسی این خداوند است که می آید، و به این ترتیب تاریخ را به مسیر نهایی اش هدایت می کند.

دانیال دومین پیامبری است که صدایش در پیشینه داستان ما حاضر است. کتاب دانیال تنها کتابی است که به نام جبرائیل اشاره می کند. این پیام آور بزرگ الهی «هنگام قربانی شبانگاه» (لو ۲۱:۹)، بر پیامبر ظاهر می شود تا پیامی را درباره سرنوشت آینده قوم برگزیده با او در میان بگذارد. پیام آور الهی در برابر شک زکریا خود را چنین معرفی می کند: «من جبرائیل هستم که در حضور خدا می ایستم» (لوقا ۱۹:۱). در کتاب دانیال مکاشفاتی که توسط جبرائیل عنوان می شوند، شامل اشارات رمزآمیز متعدد درباره مصائب قریب الوقوع و زمان نجات قطعی است که اعلام آنها در میان تمامی آزمایشات، وظیفه اصلی فرشته مُقَرَّب است. متفکران یهودی و مسیحی هر دو به طور مکرر با این الگوهای رمزآمیز درگیر شده اند. توجهی خاص بر پیشگویی هفتاد هفته متمرکز شده است که: «هفتاد هفته برای قوم تو و برای شهر مقدست مقرر می باشد... تا عدالت جاودانی آورده شود» (دان ۹:۲۴).

رنه لورنتن سعی بر آن داشته است که نشان دهد که روایت کودکی لوقا گاه شماری دقیقی داشته است. که بر اساس آن از اعلام مژده به زکریا تا حضور عیسی در معبد ۴۹۰ روز گذشته است که گویای هفت هفته است. اینکه آیا لوقا آگاهانه این گاه شماری را بر زمان خود منطبق کرده است، به عنوان یک پرسش به جا می ماند.

با این فرض، در مورد ظهور فرشته بر زکریا در معبد در هنگام قربانی شبانگاهی، به طور قطع می توان ارجاع به دانیال را دید، ارجاعی به زمان رسیدن عدالت جاودان. به این طریق انجیل نگار به ما می گوید که: زمان به

کمال رسیده است. رویداد پنهانی که در هنگام قربانی شامگاهی زکریا روی می دهد و عموم جهان پهناور به آن بی اعتنا است، در واقع طلعه ساعت آخر است؛ یعنی؛ ساعت نجات.

اعلام مژده به مریم

«در ماه ششم جبرائیل فرشته از سوی خدا به شهری در جلیل فرستاده شد که ناصره نام داشت، تا نزد دوشیزه ای مریم نام برود. مریم نامزد مردی بود، یوسف نام، از خاندان داود» (لو ۱: ۲۶). پیش از هر چیز با ذکر «در ششمین ماه بارداری الیزابت...»، اعلام مژده میلاد عیسی با اشاره به مدت گذشته از پیام جبرائیل فرشته به زکریا، به شکل رویدادننگاری به داستان یحیی پیوند خورده است. هر دو رویداد و بنابراین هر دو ماموریت با اشاره به اینکه مریم و الیزابت و (بنابراین) فرزندان این دو نیز با هم خویشاوندان نزدیک اند، در یک بند به هم پیوند می خورند. دیدار مریم از الیزابت به عنوان پیامد گفتگوی جبرائیل و مریم (لو ۱: ۳۶)، باعث رویارویی پیش از تولد یحیی و عیسی در روح القدس می شود و این رویارویی رابطه‌ی میان ماموریت های مقدس این دو را آشکار می کند. عیسی جوان تر است؛ آنکه دیرتر به دنیا می آید. اما نزدیک شدن اوست که سبب می شود یحیی در رحم مادرش به جست خیز درآید و الیزابت را از روح القدس سرشار کند (لو ۱: ۴۱). پس در اعلام مژده و روایات کودکی لوقا آنچه قرار بود یحیای تعمید دهنده در انجیل یوحنا بگوید، مشخصاً از پیش روشن بود: «این است آن که درباره اش گفتم که پس از من مردی می آید که بر من برتری یافته چرا که پیش از من وجود داشته است» (یو ۱: ۳۰).

حالا زمان آن است که دقیقتر به داستان بشارت میلاد عیسی به مریم بنگریم. نخست پیام فرشته و سپس پاسخ مریم را بررسی خواهیم کرد.

نکته بارز درود فرشته آن است که مریم را با عبارت معمول یهودیان «شلوم» (آرامش بر تو باد) سلام نمی گوید. بلکه با واژه یونانی Chaire این کار را می کند که می توان آن را به خوبی معادل واژه Hail درود که دعای مریم در کلیسا، بر اساس آن ساخته شده است (لو ۱: ۲۸-۴۲) در نظر گرفت. با این حال تنها درست آن است که معنای کامل واژه Chaire را در نظر آوریم: شاد باش! می توان گفت این آوای غریب از سوی فرشته، آغاز حقیقی عهد جدید را اعلام می کند.

همین واژه مجدداً در شب مقدس میلاد بر زبان فرشته ای که چوپانان را خطاب قرار می دهد، ظاهر می شود: «خبری بس شادی بخش برای شما دارم» (لو ۱۰:۲). دیگر بار در انجیل یوحنا در مواجهه با خداوند رستاخیز کرده این واژه ظاهر می شود: «شاگران با دیدن خداوند شادمان شدند» (۲۰:۲۰). کلام خداحافظی عیسی در انجیل یوحنا الهیاتی شاد را ارائه می کند چنان که گویی اعماق این کلام را روشن می کند. «اما باز شما را خواهم دید و دل شما شادمان خواهد شد و هیچ کس آن شادی را از شما نخواهد گرفت» (لو ۲۲:۱۶).

شادی در این متون به شکل هدیه ویژه روح القدس پدیدار می شود؛ هدیه حقیقی منجی یگانه. بنابراین با شادباش فرشته آوازی سروده شده است که از این پس در حیات کلیسا بازسازی خواهد شد. محتوای این درود همچنین در واژه بنیادینی که برای بیان تمامی پیام مسیحیت برگزیده شده، حاضر است: انجیل؛ خبر خوش.

«شادباش» چنان که دیدیم در درجه اول یک درود یونانی است و اعلام مژده توسط فرشته به این شکل بی درنگ در را به سوی مردم جهان باز می کند؛ جهانی بودن پیام مسیحیت آشکار می شود. و با این حال این واژه از عهد قدیم برگرفته شده، که بیان کننده امتداد سابقه نجات در کتاب مقدس است. استانیسلا لیونه و رنه لورنتن به طور مشخص نشان داده اند که درود جبرائیل به مریم پیشگویی صفیای نبی را برگرفته و به زمان حال می رساند: «شادی نما ای دختر صهیون، ای اسرائیل آواز شادمانی سر ده ... خداوند پادشاه اسرائیل در میان توست» (صف ۳: ۱۴-۱۷).

نیازی نیست که در اینجا وارد مقایسه متنی جزء به جزء میان درود فرشته به مریم و پیشگویی صفیا شویم. دلیل اصلی برای شادی دختر صهیون در خود متن آمده است: «خداوند در میان توست». به این معنی که: «او در رحم توست». اینجا صفیا به بخشی از کتاب خروج نظر دارد که در آن از سکونت خداوند در صندوق عهد به عنوان «رحم اسرائیل» یاد شده است. (خرو: ۳:۳۳ و ۹:۳۴). همین واژه در پیام جبرائیل به مریم از نو دیده می شود. «تو (او را) در رحم خویش خواهی گرفت» (لو ۱:۳۱).

با هر دیدگاهی که به جزئیات این تقارن بنگریم آشکارا شباهتی درونی میان دو پیام هست. شخصیت مریم به عنوان دختر صهیون ظاهر می شود. پیشگویی ها درباره صهیون به طرزی غیرمنتظره در او تحقق یافته اند. مریم به صندوق عهد تبدیل شده است. جایی که خداوند به راستی در آن ساکن می شود.

«شاد باش ای سرشار از فیض!» . یک جنبه دیگر از درود Chaire شایان ذکر است. رابطه میان شادی و فیض. در یونانی هر دو واژه فیض (chairs) و شادی (chara) از یک ریشه می آیند. شادی و فیض با هم اند.

اینک به محتوای وعده توجه کنیم. مریم قرار است کودکی به دنیا بیاورد، کودکی که فرشته او را با القاب «پسر قادر متعال» و «پسر خدا» می خواند. بیش از این قول داده شده است که خداوند تخت پادشاهی جدش داوود را به او خواهد بخشید. او جاودانه بر خاندان یعقوب سلطنت خواهد کرد و پادشاهی اش (قلمرواش) انتهایی نخواهد داشت. بعد از این تعدادی از وعده ها در پی می آیند که نشان می دهند، باروری چگونه روی خواهد داد. «روح القدس بر تو خواهد آمد و قدرت خدای متعال بر تو سایه خواهد افکند، از این رو آن مولود، مقدس و پسر خدا خوانده خواهد شد» (لو ۱:۳۵).

با همین عنصر پایانی آغاز می کنیم. زبان به کار رفته به الاهیاتِ معبد و حضور خداوند در قدس مربوط است. ابر مقدس (shekinab) نشانه قابل رویت حضور خداوند است. این ابر، هم حقیقت سکونت خدا در خانه خود را می پوشاند و هم در عین حال به آن اشاره می کند. هنگام تجلی خداوند، ابری که بر مردان سایه می افکند، دوباره پدیدار می شود (لو ۹:۳۴ مر ۹:۷). که مجدداً نشانه حضور خدا و مکاشفه خودش در عین پنهان بودن او است. بنابراین ارجاع به سایه افکنی روح القدس ما را دوباره به الاهیات مربوط به معبد، الاهیات پیرامون این درود بر می گرداند. دوباره مریم به شکل خیمه زنده خداوند در می آید؛ همان کسی که خدا انتخاب می کند تا از طریق او به روشی جدید میان آدمیان ساکن گردد.

همزمان راز تثلیث خداوند در چگونگی اعلام این پیام بروز می کند. خدای پدر است که در وعده جاودانه بودن پادشاهی داوود عمل می کند و اینک به وارثی که فرمانروایی اش پایانی ندارد، اشاره می کند. وارث قطعی داوود که ناتان نبی در پیشگویی درباره او گفته بود: «من او را پدر خواهم بود و او مرا پسر خواهد بود» (دوم سمو ۷:۱۴). مزمور دوم همین عقیده را به همراه دارد: «تو پسر من هستی، من امروز تو را مولود ساخته ام» (مز ۲:۷). کلام فرشته به تمامی در بستر تقوای عهد قدیم جاری می شود و در عین حال از این هم پیشتر می رود. در نور این موقعیت تازه، کلام، واقعیتی نوین پیدا می کند؛ معنا و عمقی که تا پیش از این غیرقابل دیدن بود. در این مرحله راز تثلیث هنوز به تفکر راه نیافته است و هنوز به تعلیمی قطعی بدل نشده است. این امر در این مرحله بدون اینکه به یک اصل تبدیل شود، از راه یک رویداد چنان که عهد قدیم متصور بود، خود به خود از طریق خداوند و با روش کار او آشکار می شود. به شکل مشابه پسرخواندگی کودک نیز به شکل ماوراء طبیعی در نظر گرفته نشده است. همه چیز در قملرو پارسایی یهودی باقی می ماند. در عین حال کلام کهن، جانی تازه می گیرد؛ کلام، خود را در بستر رویدادی نوین که آن را بیان و تفسیر می کند به پیش می برد. کلام در سادگی خود به بلندایی تقریباً نگران کننده دست می یابد که تنها می تواند در راه عیسی و مسیر یک ایماندار حقیقی امتداد پیدا کند.

در همین زمینه هم با نام «عیسی» (در شکل اصلی یهوشوعا : یشوعا: یسوع: عیسی) روبرو می شویم، که فرشته در لوقا (۳۱:۱) و متی (۲۱:۱) از او به عنوان فرزند وعده نام می برد. نام عبری خداوند(یهوه: او هست) در نام «عیسی» (یهوشوعا: یهوه نجات می بخشد) نهفته است معنای نام رمزآمیز کوه حوریب اینجا شرح داده می شود: خدا نجات می بخشد. نام «ناتمام» مانده‌ی سینا، سرانجام بر زبان جاری شده است. خدایی که «هست»؛ خدای نجات دهنده‌ی حاضر است. مکاشفه نام خدا در بوتۀ مشتعل با عیسی به کمال می رسد(یو ۱۷:۲۶).

نجاتی که فرزند وعده به همراه می داشت، با استقرار قطعی پادشاهی داوود اعلام می شد. چنان که ناتان نبی از جانب خود خداوند گفته بود، بی تردید درباره پادشاهی داوود وعده جاودانگی داده شده بود: « خانه و پادشاهی تو تا به ابد نزد من پایدار خواهد شد و تخت پادشاهی تو تا به ابد استوار خواهد ماند» (دوم سمو ۱۶:۷).

مزمور ۸۹ به طرزی نگران کننده به تناقض میان طبیعت قطعی وعده و واقعیت ویرانی خانه داوود واکنش نشان می دهد: «سلسله او را تا به ابد استوار خواهم ساخت و تخت او را همچون روزهای آسمان. اگر فرزندان شریعت مرا ترک کنند... آنگاه عصیان ایشان را به چوب تنبیه خواهم کرد... ولی محبتم را از او دریغ نخواهم داشت و در وفاداری خویش خیانت نخواهم ورزید» (۲۸-۳۳). با این کلمات مزمورنگار، پرشور و به اصرار تکرار می کند که وعده از آن خداست، او در قلب خدا را می کوبد و وفاداری او را ملتمسانه می طلبد. چرا که واقعیتی که با آن روبرو است کاملاً متفاوت است: «اما اکنون تو روی گردانیده، او را ترک کرده ای و به غایت بر مسیح خود غضبناک گشته ای. عهد خود را با خدمتگزارت باطل کرده ای و تاج او را بر زمین افکنده، بی حرمت ساخته ای ... رهگذران جملگی او را چپاول می کنند و مایه ریشخند همسایگان گردیده است... خداوندگارا طعنه هایی را که بر خدمتگزارت می زنند به یاد آر!» (۳۸-۴۱، ۵۰). این سوگواری در لحظه ای که جبرائیل وعده پادشاهی جدید بر تخت داود را به مریم می داد نیز وجود داشت. هرود که از سوی روم سلطنت می کرد، یک ادومی بود نه پسر داوود. اما بیش از هرچیز بیرحمی ترسناکش او را برای جایگاه پادشاهی ای که به داود وعده داده شده بود، مزحک می کرد. فرشته اعلام می کند که خدا وعده اش را از یاد نبرده است؛ چرا که آن وعده اینک از طریق کودکی که به واسطه روح القدس در رحم مریم قرار می گیرد، به حقیقت می پیوندد. جبرائیل به مریم می گوید: «پادشاهی او را هرگز زوالی نخواهد بود».

در قرن چهارم هنگامی که پادشاهی عیسای ناصری در سراسر نواحی مدیترانه گسترش یافته بود، این عبارت وارد اعتقاد نامه نیقیه شد. ما مسیحیان می دانیم و با سپاسگذاری تایید می کنیم که خداوند به راستی آنچه

و عده داده است را انجام می دهد. فرمانروایی عیسی پسر داوود «از دریا تا دریا» از کران تا کران و از قرنی به قرنی دیگر گسترش می یابد.

مسلماً کلام عیسی خطاب به پیلاتس همچنین جاودانه باقی می ماند : «پادشاهی من از این جهان نیست» (یو ۳۶:۱۸). در طول تاریخ سردمداران این جهان گهگاه خواسته اند این پادشاهی را به خود مربوط سازند و آن هنگامی بوده است که فرمانروایی شان به خطر افتاده؛ آنها به دنبال آن بودند که قدرت خویش را به نیروی عیسی پیوند بزنند و در این راه پادشاهی او را تغییر شکل داده و در معرض خطر انداخته اند. یا آنکه این پادشاهی مورد آزار و ستم فرمانروایانی قرار گرفته است که هیچ حکومتی جز حکومت خود را بر نمی تابند، و خواسته اند این پادشاه بی زور را که از قدرت عجیبش هنوز می ترسند، نابود گردانند.

با این حال «پادشاهی او را زوالی نخواهد بود» : این ملکوت بی مانند، بر قدرت این جهانی بنا نشده است، بلکه تنها بر پایه ایمان و محبت استوار گردیده. این است نیروی عظیم امید در میانه دنیایی که اغلب به نظر می آید خداوند آن را ترک کرده. ملکوت عیسی پسر داوود را هیچ پایانی نیست، چرا که در او خود خداوند فرمان می راند، در اوست که ملکوت خدا در این جهان فوران می کند. وعده ای که جبرائیل به مریم دوشیزه داد، حق است. این وعده به شکلی نو برای ابد تحقق یافته است.

اینک پاسخ مریم را که سه مرحله در آن نهفته است بررسی می کنیم. در آغاز در واکنش به درود فرشته او نگران شده و در فکر فرو می رود. واکنش او با زکریّا متفاوت است. درباره زکریّا گفته شده: «نگران شده و ترس وجود او را فرا گرفت» (لو ۱:۱۲). در مورد مریم کلمه نخست مشترک است (او نگران شده)، اما آنچه در پی می آید ترس نیست بلکه واکنشی باطنی است نسبت به درود فرشته. او با خود می اندیشد که درود پیام آور خداوند چه معنایی می تواند داشته باشد. پس یکی از خصوصیات برجسته تصویر مادر عیسی در اینجا حاضر است و ما در دو موقعیت مشابه دیگر در انجیل با آن روبرو می شویم: پیوند باطنی او با کلام (لو ۲:۱۹، ۵۱).

او در برخورد با فرشته خداوند در مرحله بهت اولیه باقی نمی ماند، بلکه به دنبال درک آنچه می گذرد برمی آید. بنابر این مریم به عنوان یک زن شجاع ظاهر می شود که حتی در برابر رویدادی مطلقاً بی سابقه استوار باقی می ماند.

در عین حال او به عنوان زنی دارای باطنی عظیم ظاهر می شود که هماهنگی قلب و ذهنش را حفظ می کند و به جستجوی درک محتوا بر می آید؛ درک معنای کلی پیام خدا. به این ترتیب او همچنان که کلام خدا را

بررسی می کند به تصویری از کلیسا بدل می شود که تلاش می کند تا کلام خدا را در تمامیتش درک کرده و آنچه به او داده شده است را در خاطر خویش نگاه دارد.

واکنش دوم مریم به نوعی برای ما عجیب است. پس از دریافت واکنش متفکرانه نخست مریم توسط فرشته، جبرائیل به او می گوید که او انتخاب شده است تا مادر مسیحا باشد. مریم به این کلام با پرسش کوتاه نافذی واکنش نشان می دهد: «این چگونه ممکن است، زیرا من با مردی نبوده ام؟» (لو ۱: ۳۴).

دوباره تفاوت میان این واکنش و واکنش تردید آمیز زکریا را بررسی کنیم. او نیز مانند الیزابت سالخورده است. او نمی تواند امید داشتن پسری را داشته باشد. از سوی دیگر مریم تردید ندارد. او نه درباره ماهیت خود وعده بلکه درباره چگونگی وقوع آن پرسش می کند، چرا که راهی برای این رویداد نمی شناسد: «این چگونه ممکن است، زیرا من با مردی نبوده ام؟» (لو ۱: ۳۴). این پرسش نامفهوم می نماید چرا که مریم نامزد کرده است و بر اساس شریعت یهود قطعاً زنی ازدواج کرده به حساب می آید، حتی اگر هنوز نزد شوهرش نرفته و آنها زندگی زناشویی را آغاز نکرده اند. توضیحی که بر اساس گفته های آگوستین قدیس داده شده است می گوید که مریم به باکرگی متعهد شده بود و تنها به این منظور وارد ازدواج شده بود که محافظی برای باکرگی اش داشته باشد. اما این نظریه با جهان یهودیت زمان عیسی بیگانه است و در این بستر ناپذیرفتنی می نماید. پس چگونه می توان این بند را درک کرد؟ پاسخ درخوری را می توان در تفسیرهای نو یافت. برخی می گویند که با اینکه مریم با مردی نبود اما وقوع این امر (بارداری) را بسیار زود هنگام دید. اما این قانع کننده نیست، چرا که زمانی که قرار بوده او به خانه شوهر برود، چندان دور نمی توانست باشد. برخی مفسرین دیگر خواسته اند که این گفته را کاملاً از منظر ساختار ادبی بنگرند؛ به عنوان گفتاری که تنها جهت امتداد صحبت مریم با فرشته به کار رفته است. این نیز نمی تواند توضیح واقعی این گفته باشد. نکته دیگری که باید در نظر داشت آن است که در رسوم یهود اعلام نامزدی به شکل یک جانبه از سوی مرد انجام می شده و زن برای اعلام رضایت خود دعوت نمی شده است. اما این نیز مساله را حل نمی کند.

بنابر این معمای (یا شاید بتوان گفت راز) این بند برجای خود باقی می ماند. به دلایلی که از دسترس ما خارج اند، مریم راهی نمی بیند که بتواند از طریق رابطه زناشویی اش مادر مسیحا گردد. فرشته تایید می کند که مادر شدن او نه از راه طبیعی پس از ازدواجش با یوسف بلکه از طریق «سایه افکنی قدرت قادر متعال» و با آمدن روح القدس روی خواهد داد و نیز موکداً یادآور می شود: «چرا که نزد خداوند هیچ امری ناممکن نیست» (لو ۱: ۳۷).

بعد از اینها به واکنش سوم می رسیم، پاسخ راستین مریم: آری بی درنگ. او خود را ساخته‌ی دست خدا اعلام می کند. «آنچه درباره‌ی من گفתי بشود» (لو ۱: ۳۸). برنارد کلروو از پدران کلیسا، در یکی از موعظه‌های ایام پیش از عید میلاد (ایام ورود) ، نمایش خیره کننده این لحظه را ارائه می کند. پس از گناه پدر و مادر نخستین ما، تاریکی سلطه مرگ جهان را فرا گرفته بود. اینک خداوند به جستجوی آن است که از نو به جهان درآید. او به سراغ مریم می رود. او نیاز به آزادی انسانی دارد. او تنها از طریق یک «آری» آزادانه می توانست آدمی را که به شکل آزاد آفریده بود، نجات بخشد. هنگام خلق «آزادی» او به شکلی خاص خود را به آدم وابسته کرد. قدرت او به «آری» بی اجبار یک موجود انسانی وابسته است. بنابراین برنارد این صحنه را چنین به تصویر می کشد که در هنگام درخواست فرشته از مریم، نفس آسمان و زمین در سینه حبس شده است. آیا او آری خواهد گفت؟ او درنگ می کند ... آیا فروتنی اش او را باز خواهد داشت؟ برنارد خطاب به او می گوید : فقط این بار نه فروتن بلکه شجاع باش! به ما «آری» بگو! این لحظه سرنوشت ساز است که پاسخ از قلب او بر زبانش جاری می شود: «آنچه درباره‌ی من گفתי بشود». این همان لحظه‌ی اطاعت آزادانه، فروتنانه و درعین حال بزرگوارانه است که در آن بلندپایه ترین انتخاب آزادی انسان صورت گرفته است.

مریم از طریق «آری» خود مادر می شود. پدران کلیسا گهگاه چنین گفته اند که مریم از طریق گوشه‌ایش بار برداشت که می توان گفت: از طریق شنیدنش. از طریق اطاعتش کلام به او وارد شد و در او بارور گشت. در این رابطه پدران کلیسا ایده تولد خدا در ما از طریق ایمان و تعمید را بسط داده اند، که در آن «لوگوس» همیشه از نو به سوی ما می آید و ما را فرزندان خدا می سازد. برای نمونه می توان گفتار ایرنائوس قدیس را در خاطر آورد: « چطور انسان می بایست به سوی خدا برود، بدون آنکه نخست خدا به سوی انسان آمده باشد؟ چگونه نوع بشر می توانست از این تولد رو به مرگ رهایی یابد، اگر از طریق ایمان، از آن دوشیزه که نشانه‌ی نجات خدا و هدیه شگفت انگیز و انکار ناپذیر اوست، دوباره متولد نمی شد؟»

همچنین تمرکز بر جمله پایانی روایت بشارت لوقا مهم است : «آنگاه فرشته از نزد او رفت» (لو ۱: ۳۸). لحظه بزرگ رویارویی مریم و پیام آور خداوند که در آن تمامی زندگی او تغییر کرد به پایان می رسد و او تنها می ماند با وظیفه ای که از تمامی ظرفیت انسانی فراتر است. دیگر فرشته‌ای کنار او ایستاده نیست. او باید به تنهایی راهی را در پیش گیرد که لحظات تاریک بسیاری را در پی دارد. از وحشت یوسف از بارداری او تا آن هنگام که درباره عیسی گفته شد: «از خود بیخود شده است» (مر ۳: ۲۱ و یو ۱۰: ۲۰) و از آن به بعد درست تا شب تصلیب.

در تمامی این موقعیت ها مریم چندین و چند بار می بایست در درون خود به ساعتی که فرشته با او صحبت کرده، بازگشته باشد و باید چقدر از نو به آن درود و تبریک اندیشیده باشد: «شادی نما ای سرشار از فیض!» و

نیز کلام تسلی بخش فرشته: «مترس!». فرشته می رود؛ ماموریت او بر جا است؛ ماموریتی که در آن نزدیکی درونی اش به خداوند به بلوغ می رسد؛ او به خدا نزدیک می شود؛ چنان نزدیک که می تواند در قلب خود ببیند و لمس کند.

لقاح و میلاد عیسی بر اساس انجیل متی

پس از بررسی روایت مژده میلاد در انجیل لوقا اینکه باید توجه خود را به سنت انجیل متی درباره این رویداد معطوف داریم. متی در مقابل لوقا رویداد را تنها از دیدگاه حضرت یوسف روایت می کند؛ که به عنوان فرزند داوود نشان دهنده پیوند میان عیسی و وعده‌ی داوودی است. متی از آنجا آغاز می کند که می گوید مریم با یوسف نامزد کرده بود. بر اساس شریعت متداول یهودی نامزدی، پیوند زناشویی را میان دو طرف برقرار می کرد. بنابراین مریم می توانست همسر یوسف خوانده شود، با آنکه هنوز به خانه او نرفته بود؛ و این گامی بود که مرحله اول ازدواج را بنا می کرد. هنگام نامزدی «زن هنوز در خانه پدر و مادرش زندگی می کرد و تحت patria potestas (فرمان پدر) باقی می ماند. پس از یک سال شوهر او را به خانه خود می برد و به این وسیله ازدواج را به انجام می رسانید.» اینک یوسف می بایست با این حقیقت که «مریم از روح القدس آبستن است» (مت ۱: ۱۸) روبرو می شد.

با نگاهی به اصالت کودک، متی اینجا چیزی را پیشبینی می کند که یوسف هنوز نمی دانست. یوسف می باید گمان می برد که مریم پیمان نامزدی شان را شکسته است و بر طبق شریعت، او می بایست مریم را طرد می کرد. او میان یک داوری عمومی و یک واکنش شخصی حق انتخاب دارد. او می تواند مریم را به دادگاه ببرد یا آنکه با نوشتن طلاق نامه ای پنهانی با او برخورد کند. یوسف راه دوم را بر می گزیند چرا که «نمی خواست مریم رسوا شود» (۱: ۱۹). متی در این انتخاب اشاره ای به «پارسا» بودن یوسف می بیند.

توصیف یوسف به عنوان مردی پارسا (zaddik) از تصمیمی که او در این لحظه می گیرد بسیار فراتر می رود: این کار تصویری کلی از حضرت یوسف به دست داده و در عین حال او را بر شخصیت‌های بزرگ عهدقدیم که با ابراهیم پارسا آغاز می شوند، منطبق می سازد. اگر بتوان گفت که نوع تقوای عهدجدید در اصطلاح «ایماندار» خلاصه شده است باید گفت که نظر عهدقدیم درباره یک زندگی منطبق با متون مقدس در عبارت «مرد پارسا» جمع شده است.

مزمور یکم تصویر کلاسیک مرد «پارسا» را ارائه می کند. به خوبی می توان آن را به عنوان تصویر روحانی شخصیت حضرت یوسف دریافت. مزمور به ما می گوید که مرد پارسا کسی است که در تماس زنده با کلام خدا به سر می برد کسی که: «در شریعت او شادمانه تفکر می کند» (مز ۱: ۲). او مانند درختی است که در کنار آب های جاری نشاندۀ شده است که در نتیجه میوه به بار می آورد. آب جاری که او از آن سیراب می شود، طبیعتاً به کلام خدا بر می گردد، که ریشه های وجودش در اعماق آن دویده است. اراده خدا، شریعتی نیست که از جای دیگر به او تحمیل شده باشد، بلکه «شادی» است. برای او شریعت، انجیل است؛ خبر خوش. چرا که او آن را با گشودگی عاشقانه و شخصی به روی خدا می خواند و از این طریق یاد می گیرد که چگونه آن را درک کرده و در اعماق وجودش با آن زندگی کند.

مرد شادی که با کلام خدا یعنی تورات زیست می کند؛ اگر مزمور یکم این را نشانِ مرد پارسا می داند، بند قرینه آن در کتاب ارمیا ۱۷: ۷ آن کس را که «به خداوند توکل می کند و امیدش خداوند است»، «مبارک» می خواند. این بند بیشتر از مزمور، شخصیت خاص مرد پارسا را نشان می دهد؛ اعتماد به خدا است که به آدمی امید می بخشد. گرچه هر یک از این دو بند به جای صحبت صریح درباره «پارسا» از واژه های «شاد» و یا «مبارک» استفاده می کنند، اما هنوز می توان با هانس یوآکیم کروس در این باره موافق بود که آنها تصویر معتبری از مرد پارسای عهدقدیم ارائه می کنند. پس می توان از آنها آموخت که متی در توصیف حضرت یوسف به عنوان پارسا، چه چیز را مد نظر دارد.

روایت این رویداد، به همراه تمامی آنچه بعدتر درباره یوسف ناصری می آید، چنین تصویری را متبلور می کند؛ تصویر انسانی که ریشه در آب زنده کلام خدا دارد و زندگی اش در گفتگو با خداوند سپری می شود و در نتیجه آن میوه به بار می آورد. وظیفه یوسف پس از این کشف آن بود که شریعت را به درستی تفسیر کرده و به کار بندد. او این کار را با محبت انجام می دهد: او نمی خواهد مریم را نزد عموم رسوا کند. حتی در هنگامه چنین ناامیدی بزرگی، او خوبی مریم را می خواهد. او تظاهر به شریعت گرایی از خود نشان نمی دهد، شریعت گرایی از آن نوع که عیسی (در متی ۲۳) تقبیحش می کند و پولس مصرانه با آن مخالفت می کند. او مطابق با انجیل در شریعت زیست می کند. او به دنبال راهی است که محبت و شریعت را متحد می کند. و بنابراین او باطناً برای خبری ناگهانی و (از نظر انسانی) باورنکردنی از سوی خدا آماده است. در حالیکه فرشته به نزد مریم «آمد» (لو ۱: ۲۸)، تنها در خواب بر یوسف ظاهر شد. (مسلماً رویایی که واقعی بوده و آنچه حقیقی است را آشکار می کند). این دیگر بار ویژگی اصلی شخصیت حضرت یوسف را به ما نشان می دهد؛ قابلیت او برای دریافت و توانایی او در تشخیص دادن الوهیت. تنها کسی که باطناً نسبت به الوهیت هشیار است، تنها کسی که دارای

حساسیت راستین برای خدا و راههای او است، می تواند پیام خدا را به این طریق دریافت کند. در این زمینه توانایی تشخیص ضروری بود؛ تا او دریابد آیا این تنها یک خواب بوده یا آنکه فرشته خدا حقیقتاً بر او ظاهر شده و او را مورد خطاب قرار داده است.

پیامی که به یوسف رسیده، بسیار دشوار و نیازمند ایمانی فوق العاده شجاعانه است. آیا واقعاً خداوند سخن گفته است و آنچه در رویا به یوسف گفته شده حقیقت داشته است؟ (حقیقتی که از همه آنچه او می تواند پیشبینی کند فراتر است) آیا خداوند با مخلوقی انسانی به این روش برخورد می کند؟ آیا خداوند اینک تاریخی نوین را با آدمی آغاز کرده است؟ متی پیشتر گفته است که یوسف درباره راه درست واکنش به بارداری مریم «باطناً اندیشید» (enthymethentos). پس می توان به خوبی چالش درونی او را برای درک این رویا-پیام نفس گیر درک کرد. «ای یوسف پسر داوود از گرفتن زن خود مریم مترس، زیرا آنچه در بطن وی جای گرفته از روح القدس است» (مت ۱: ۲۰).

از یوسف صراحتاً به عنوان پسر داوود نام برده شده است، که همچنین نشان دهنده نقش او در این رویداد است: به عنوان وارث وعده داودی، اوست که بر وفاداری خداوند شهادت می دهد. «مترس»؛ کلامی برای انجام وظیفه ای که بی شک ترس به همراه دارد. «مترس» دقیقاً همان کلامی که فرشته در مژده میلاد به مریم گفته بود. با این کلام نیرو بخش از سوی فرشته، اینک یوسف به درون راز تن یافتِ خداوند برده شده است.

پس از خبر لقاح کودک توسط قدرت روح القدس، یوسف عهده دار مسئولیتی دیگر می شود: «مریم پسری به دنیا خواهد آورد که تو باید او را عیسی بنامی، چرا که او قوم خود را از گناهانشان نجات خواهد بخشید» (مت ۱: ۲۱). به همراه این فرمان که مریم را به عنوان زن خود بگیرد از یوسف خواسته می شود که بر این کودک نامی بگذارد و به این ترتیب او را به عنوان فرزند خود بزرگ کند. این همان نامی است که فرشته آن را در دیدار مریم به عنوان نام کودک مشخص کرده بود: عیسی. معنی نام عیسی (jeshua) چنین است: «یهوه نجات است». فرشته الهی که در رویا بر یوسف ظاهر می شود، ماهیت این نجات را شرح می دهد: «او قوم خود را از گناهانشان نجات خواهد بخشید». از یک سو یک وظیفه الهی متعالی به کودک واگذار شده است، چرا که تنها خداوند می تواند گناهان را بیامرزد. پس این کودک بی درنگ به خدا مربوط شده و مستقیماً به قدرت مقدس و نجات بخش خداوند متصل شده است. بنابراین از سوی دیگر این تعریف از ماموریت مسیحا می تواند نومید کننده به نظر بیاید. انتظار متداول نجات، با برقراری مجدد پادشاهی داود و استقلال، نخست بر رنجهای ملموس اسرائیل تمرکز یافته بود، و طبیعتاً می بایست برای مردمی که بسیار تضعیف شده بودند، فراوانی مادی به همراه می داشت. وعده بخشایش گناهان هم بسیار کم و هم بسیار زیاد به نظر می رسد: بسیار زیاد از آن رو که فراتر از حیطه‌ی

انحصاری خداوند است و بسیار کم از آن رو که به نظر می رسد برای رنجهای ملموس و نیاز واقعی اسرائیل به نجات، فکری نشده است. بنابراین، این بند، چالش بر سر مسیحا بودن عیسی را پیش بینی می کند: آیا او اینک اسرائیل را نجات داده است، یا اینکه همه چیز هنوز مانند گذشته است؟ آیا این ماموریت چنان که عیسی آن را زیست، پاسخ آن وعده است یا نه؟ قطعاً این با انتظارات فوری که مردم از نجات مسیحایی داشتند همخوانی نداشت. این انتظارات از مسیحا توسط کسانی پرورش یافته بود که نه به خاطر گناهانشان بلکه به خاطر رنج ها و کمبود آزادی و بدبختی های زندگیشان زیر ستم بودند. در ماجرای چهار نفری که به علت ازدیاد جمعیت، مفلوجی را از بالای سقف خانه پیش پای عیسی گذاشتند، خود او این پرسش را به شکلی نافذ پیش کشید که اولویت بخشایش گناهان کجا است؟ وجود خود بیمار یک درخواست است، یک التماس برای نجات، که با گفتن : «ای فرزند گناهانت آمرزیده شد» (مر ۲: ۵) عیسی به روشی به آن پاسخ داد. پاسخی که با انتظار حاملان بیمار و خود او کاملاً مغایر بود. این آخرین چیزی بود که کسی ممکن بود انتظارش را داشته باشد. این آخرین چیزی بود که کسی به آن فکر می کرد. مفلوج نیاز داشت که بتواند راه برود نه آنکه از گناهانش پاک شود. کاتبان فرضی الاهیاتی کلام عیسی را به نقد کشیدند؛ پس بیمار و نزدیکانش ناامید شدند، چرا که ظاهراً عیسی از نیاز واقعی مرد چشم پوشیده بود. تمام این صحنه به ترتیبی که نخست در پیام فرشته به یوسف شرح آن رفت، برای درک ماموریت عیسی دارای معنایی کلیدی است. در این متن، انتقاد کاتبان و انتظار خاموش ناظران هر دو مد نظر است. آنگاه عیسی توانایی خود در بخشایش گناهان را چنین نشان می دهد؛ او به بیمار امر می کند که برخیزد و بستر خود را بگیرد و شفا یافته راه برود. همزمان اولویت بخشوده شدن گناهان به عنوان پایه و اساس هر شفای راستین به وضوح حفظ شده است.

آدمی موجودی ارتباطی است. و اگر رابطه‌ی نخست و بنیادینش یعنی رابطه او با خداوند مختل شود، آنگاه هیچ چیز دیگر، نمی تواند در جای خود قرار گیرد. اولویت زندگی و ماموریت عیسی در اینجا است: پیش از هر چیز او می خواهد انسان را به سوی جوهره‌ی ناخوشی اش هدایت کند، و به او نشان دهد که اگر تو در «آنجا» شفا نیافته ای گرچه ممکن است بسیار چیزهای خوب بیابی، اما به راستی شفا نیافته ای.

به این ترتیب، شرح نام عیسی که در رویا به یوسف ارائه شد، یک شفاف سازی بنیادین را از پیش به همراه دارد که نشان می دهد نجات بشر چطور باید درک شود و نیز اینکه وظیفه اصلی منجی چه باید باشد.

پس از اعلام مژده فرشته به یوسف درباره لقاح دوشیزه و میلاد عیسی، متی دو شرح دیگر می افزاید که روایت او را کامل می کنند. نخست او نشان می دهد که این رویدادها توسط متون مقدس پیش بینی شده اند. افزودن «گواهی از متون مقدس» برای هر رویداد مهم، ویژگی خاص انجیل اوست به این منظور که روشن کند

که کلام متون مقدس این رویدادها را پیش بینی کرده و دروناً راه را برای آنها هموار کرده اند. متی عنوان می کند که کلام کهن از طریق داستان عیسی به حقیقت می پیوندد. و درعین حال نشان می دهد که داستان عیسی حقیقی است چرا که از کلام خدا نشأت می گیرد. کلامی که هم باعث وقوع آن شده و هم آن را استوار می کند.

پس از این یادآوری تاریخی متی داستان را به پایان می رساند. او می گوید که یوسف از خواب برخاسته و چنان که فرشته خداوند به او فرموده بود، عمل کرد. او مریم را به عنوان همسرش به خانه آورد اما او را «نشناخت» تا زمانی که پسر را به دنیا آورد. او یک بار دیگر تاکید می کند که پسر نه از یوسف بلکه از روح القدس است. سرانجام انجیل نگار اضافه می کند: «یوسف او را عیسی نام نهاد» (مت ۱: ۲۵).

یک بار دیگر یوسف با اعمالش مردی «پارسا» معرفی می شود: مراقبت قلبی او درباره خداوند، که توانایی دریافت و درک پیام خدا را به او بخشیده، خود به خود به اطاعت می انجامد. حتی اگر تا پیش از این او میان گزینه های بسیار سردرگم بود، حالا می داند که راه درست کدام است. چنان که مزمو یکم می گوید او به عنوان مردی پارسا از اوامر خدا پیروی می کند.

در اینجا باید سندی که متی از متون مقدس می آورد و مورد بحث های تفسیری گسترده قرار گرفته است را بررسی کنیم (اگر بحثی در این باره در نمی گرفت عجیب بود). آیه چنین است: «این همه رخ داد تا آنچه خداوند به زبان نبی گفته بود، به حقیقت پیوندد که: دوشیزه ای آبستن شده، پسری خواهد زایید و او را عمانوئیل خواهند نامید. که به معنی (خدا با ما) است» (مت ۱: ۲۲ و ۱۴: ۷)، نخست سعی می کنیم این گفتار پیامبرانه را که متی آن را به یکی از بیانیه های کلیدی مسیح شناسی بدل می کند، در بستر تاریخی اصیل آن بررسی کنیم. سپس تلاش خواهیم کرد تا دریابیم راز عیسای مسیح چگونه در آن بازتاب یافته است.

استثناً می توانیم تاریخ دقیق این بند از کتاب اشعیا را مشخص کنیم. این بند متعلق به سال ۷۳۳ پیش از میلاد است. تیگلات بلشسر سوم؛ پادشاه آشور، سرآغاز شورش ایالات سوری-فلسطینی را با عملیات غافلگیرانه ای سرکوب کرده بود. سپس ریزان؛ پادشاه سوریه از دمشق و بخاه؛ پادشاه اسرائیل بر علیه قدرت برتر آشور متحد شدند. از آنجا که آنها نتوانستند آهاز؛ پادشاه یهودا را با خود هم پیمان سازند بر آن شدند که بر علیه پادشاه اورشلیم موضع بگیرند تا کشور او را مجبور به پیوستن به اتحاد خود سازند. طبیعتاً آهاز و مردمش در برابر دشمنان متحد ترسیده بودند، قلب پادشاه و مردمش «چنان که درختان جنگل از باد می لرزند» (اشع ۲: ۷) به لرزه در آمده بود. با این وجود آهاز که به وضوح سیاستمداری هوشمند و حسابگر بود بر موضع اولیه

خود پافشاری کرد: او نمی خواست به یک اتحاد ضد آشوری که او به وضوح می پنداشت هیچ بختی در برابر نیروی عظیم ابرقدرت زمانه ندارد، بپیوندد. به جای این او پیمانی با آشور بست که از یک سو امنیت کشورش را در برابر ویرانی تضمین می کرد اما از سوی دیگر پرستش خدایان قدرت محافظ را می طلبید.

پس از آنکه آهاز با وجود هشدارهای اشعیا پیمانی با آشور بست، قربانگاهی مطابق نمونه آشوری در معبد اورشلیم ساخته شد (دوم پاد ۱۱:۱۶ و اشع ۱-۱۲) هنگام نوشته شدن این بخش از کتاب اشعیا، هنوز کار به اینجا نرسیده بود. اما روشن بود که اگر آهاز به این نتیجه برسد که با پادشاه بزرگ آشور پیمان ببندد، به این معنا است که او به عنوان یک سیاستمدار بیشتر به قدرت یک پادشاه اعتماد کرده است تا نیروی خداوند، که به وضوح در نظر او به اندازه کافی واقعی نبوده است. بنابراین آنچه در اینجا نهایتاً مد نظر بوده، نه یک مشکل سیاسی بلکه چالشی ایمانی بوده است.

اشعیا به پادشاه می گوید که نیازی نیست تا از دو «نیم سوز کوچک»؛ یعنی سوریه و اسرائیل (افرایم)، بترسد و بنابراین برای بستن پیمان محافظت با آشور دلیلی وجود ندارد: او باید به ایمان اتکا کند نه بر محاسبات سیاسی. او کاملاً بر خلاف رسوم از آهاز می خواهد که نشانه ای از خداوند بطلبد؛ یا از اعماق و یا از اعلی علین. پاسخ پادشاه زاهدپیشه یهودا چنین است: او خداوند را نخواهد آزمود و درخواست نشانه نخواهد کرد (اشع ۱۰:۷-۱۲). اما پیامبر که از جانب خدا سخن می گوید از کار خود باز نمی ایستد. او می داند که امتناع پادشاه از درخواست نشانه، چنان که می نماید، بر اساس ایمان استوار نیست، بلکه برعکس نشانه ای از آن است که او نمی خواهد سیاست موجود خودش مختل شود.

پس پیامبر اعلام می کند که خداوند خود نشانه ای خواهد داد: «اینک دوشیزه حامله شده، پسری به دنیا خواهد آورد و او را عمانوئیل - خدا با ما - خواهد خواند» (اشع ۷:۱۴).

نشانه ای که در این بند به آهاز وعده داده شده است کدام است؟ با اینکه عیسی در واقع عمانوئیل نامیده نشد اما متی و تمام سنت مسیحی این را پیش بینی میلاد عیسی از مریم دوشیزه می بینند. با وجود این، عیسی چنان که سراسر تاریخ انجیل ها می خواهند بیان کنند، عمانوئیل است. آنها به ما می گویند که این مرد در شخصیت خودش، حضور خدا - با انسان هاست. او انسان حقیقی و همزمان خدا؛ و پسر حقیقی خداست.

آیا اشعیا هم نشانه این نبوت را اینچنین درک کرده بود؟ نخستین ایراد صحیح آن است که این نشانه برای آهاز بوده و خطاب به او در همان زمان و مکان عنوان شده تا ایمان او را به خدای اسرائیل به عنوان فرمانروای راستین جهان برانگیزد. پس نشانه می بایست در بستر تاریخی اش یعنی بستری که در آن به وسیله پیامبر عنوان

شده است، بازشناخته شود. بنابراین مفسرین با استفاده از تمامی منابع مطالعات تاریخی برای یافتن تفسیری همزمان با دقت بسیار تحقیق کردند و این بررسی نتیجه ای در بر نداشته است.

رودولف کیلیان در تفسیرش بر کتاب اشعیا تلاش های اساسی صورت گرفته را به اختصار شرح می دهد. او از چهار گونه اصلی تفسیر نام می برد. نخست آن که عمانوئیل مسیحا است. ایده مسیحا تنها از زمان تبعید به بعد به گسترش و بلوغ خود رسیده است. با این حال تنها می توان به پیشبینی این شخصیت رسید. اما در زمان اشعیا چیزی که بتواند به این ایده مربوط شود وجود ندارد. فرضیه دوم آن است که «خدا با ما» یکی پسران آهاز پادشاه -شاید حزقیا- است. فرضیه ای که چندان مهم به شمار نمی آید. فرضیه سوم می گوید که پیش بینی به یکی از فرزندان اشعیا بر می گردد که هر دو نامهای نبوتی داشته اند (شاریاشوب: باقی مانده ای بازخواهد گشت، مهیرشلال حاش بز: تباهی می شتابد و شکار تعجیل می کند)، اما این کوشش نیز چیزی دربر ندارد. نظریه چهارم نیز تفسیری اجتماعی را پیش می کشد: عمانوئیل به عنوان اسرائیل نوین و «دوشیزه نیز چیزی نخواهد بود مگر الگوی سمبلیک صهیون» اما بستر تاریخی پیامبر به هیچ روی اشاره ای از این دست به همراه ندارد و هیچ رویدادی نمی توانسته است از نظر تاریخی با چنین نشانه ای همزمان باشد. کیلیان تحلیل خود را از رویکردهای مختلف تفسیری چنین جمع بندی می کند: «با این بررسی معلوم می شود که هیچ تلاش مجزای تفسیری به تمامی قانع کننده نیست. مادر و کودک حداقل برای خواننده مدرن، به شکل معما باقی می ماند، اما احتمالاً برای مخاطب همان زمان و حتی برای خود پیامبر نیز چنین بوده است».

پس چه می توان گفت؟ بند تولد عمانوئیل از دوشیزه مانند سرود خادم رنجدیده در اشعیا ۵۳ یک کلام منتظر است. در بستر تاریخی خودش چیزی که به آن مربوط باشد وجود ندارد. پس پرسش برجا می ماند. مخاطب این کلام صرفاً آهاز نیست. چنان که مخاطبش صرفاً اسرائیل هم نیست. مخاطب این کلام بشریت است. نشانه ای که خود خداوند اعلام می کند تنها برای یک موقعیت سیاسی خاص نیست، بلکه در بردارنده کل تاریخ بشریت است.

آیا مسیحیان نباید این کلام را از آن خود بدانند؟ آیا نباید با شنیدن این بند قانع شوند که پیامی همواره بسیار عجیب و در انتظار تعبیر شدن، اینک به حقیقت پیوسته است. آیا نباید بپذیرند که اینک خدا با تولد عیسی از مریم دوشیزه این نشانه را به ما داده است؟ عمانوئیل آمده است. ماریوس رایزر رویکرد خوانندگان مسیحی در تجربه این متن را چنین جمع بندی می کند: «پیشگویی پیامبر مانند سوراخ کلیدی معجزه آساست، که کلید مسیح کاملاً در آن جای می گیرد».

در حقیقت من بر این باورم که پس از تمامی تلاش ها در زمینه تفسیر انتقادی، اکنون می توانیم در این احساس شگفت انگیز شریک شویم که گفتاری از سال ۷۳۳ پیش از میلاد که برای زمانی بسیار طولانی غیر قابل درک مانده بود، در لحظه لقاح عیسی مسیح به حقیقت پیوست و خداوند به راستی نشانه ای عظیم برای تمام جهان به ما داده است.

تولد از دوشیزه؛ اسطوره یا حقیقت تاریخی

سرانجام باید با جدیت تمام پرسید هنگامی که متی و لوقای انجیل نگار هر کدام به روشی و با پیروی از سنتی متفاوت از لقاح عیسی در بطن مریم دوشیزه به وسیله روح القدس سخن می گویند، آیا این یک واقعیت تاریخی و یک رویداد واقعی تاریخی است، یا یک اسطوره زاهدانه است که به روش خودش به دنبال بیان و تفسیر راز عیسی است؟

به خصوص از زمانی که تلاش هایی توسط ادوارد نوردن (متوفی به سال ۱۹۴۱) و مارتین دیبلیوس (متوفی به سال ۱۹۴۷) صورت گرفت تا میلاد عیسی از دوشیزه را در بستر تاریخ ادیان تفسیر کند، به نظر می رسد که داستان های لقاح و زایش فرعون های مصر از باکرگان، کشف مهم شاخص در این زمینه خوانده شده اند. دسته دوم نظریه های مرتبط، در یهودیت اولیه مجدداً در مصر و در نوشته های فیلوس اسکندرانی (متوفی پس از ۴۰ میلادی) شناسایی شده اند. با وجود این هر دو گروه نظریه ها بسیار با یکدیگر متفاوتند. روایت تبار الهی فرعون ها که شامل نزدیکی فیزیکی خدایگان به مادر است، نهایتاً برای بخشیدن مشروعیت الهی به رسوم فرمانروا است. این الاهیاتی سیاسی است که منظورش برافراشتن فرمانروا تا حیطه الوهیت و به این ترتیب مشروعیت بخشی به داعیه های الهی اوست. از سوی دیگر دیدگاه فیلوس درباره پسران پاتریاک ها از نطفه الهی، در ماهیت خود تمثیلی است. « همسران پاتریارک ها... به تمثال های پارسایی تبدیل می شوند. چرا که آنها توسط خدا بارور می گردند و برای شوهرانشان که خود تجسم پارسایی اند، پارسایان به دنیا می آورند». دشوار بتوان دریافت که اینجا تفسیر عینی دیگری در حوزه ای ورای تمثیل مد نظر بوده است. در مطالعه ی دقیق، روشن است که هیچ یک از دو تفسیر، تقارن مهمی در راستای میلاد عیسی از دوشیزه ارائه نمی کند. درباره متن های جهان رومی - یونانی نیز همین امر صادق است. برخی از آنها خواسته اند لقاح عیسی توسط روح القدس را میان نمونه های پاگانی (اساطیر پیشا مسیحی) جای دهند: مانند رابطه میان زئوس و آلکمنی که موجب تولد هرکول شد یا رابطه زئوس و دانائ که به تولد پرسئوس انجامید و مانند اینها.

تفاوت میان مفاهیم مطرح شده چنان اساسی است که نمی توان از قرینه های واقعی صحبت کرد. در روایات انجیلی، وحدانیت خداوند و فاصله قطعی میان مخلوق و خداوند تماماً حفظ شده است. هیچ ترکیبی و هیچ نیمه خدایی وجود ندارد. تنها کلام آفریننده خداوند است که چیزی نو پدید می آورد. چنان که اعتقادنامه کالسدون در سال ۴۵۱ میلادی روشن می کرد؛ عیسی که از مریم به دنیا آمد، تماماً خدا و تماماً انسان است بدون تداخل و بدون جدایی.

روایات متی و لوقا اساطیری نیستند که تنها یک پله بالاتر آورده شده باشند. آنها در شکل گیری پایه های خود عمیقاً در سنت خدای خالق و نجات بخش کتاب مقدس ریشه دارند. تا آنجا که به محتوای ویژه آنها مربوط است، آنها از سنت خانوادگی برگرفته شده اند؛ آنها سنتی هستند، گویای رویدادهای رخ داده، که به ما منتقل شده است. تمایل دارم به عنوان تنها توضیح درست، به آنچه گرهارد دلینگ و پس از او یوآکیم نیلکا به عنوان یک پرسش مطرح کرده اند، نگاهی بیاندازم: «آیا راز تولد عیسی... افزوده ای مابعدی به پیش درآمد انجیل است، یا بیش از این نشان دهنده آن است که این راز، خود، پیشتر شناخته شده بوده؟ مسأله تنها این است که تمایل بر آن بوده است که درباره آن، توضیح بیش از حد داده نشود یا آنکه این رویداد نیز مانند هر رویداد دیگری تنها به سادگی ذکر شود. به نظر من طبیعی است که این راز، تنها پس از درگذشت مریم می توانست علنی شود و وارد میراث مشترک کلیسای اولیه گردد. اینجا بود که این راز می توانست راه خودش را در مجموعه ای رو به گسترش نظریه ی مسیح شناسی، پیدا کرده و به اعتراف به عیسی به عنوان مسیح و پسر خدا، ارتباط یابد. (با این حال نه به عنوان داستان سرائی از ایده ای که به نام حقیقت، بازسازی شده، بلکه برعکس، به عنوان حقیقتی براساس یک رویداد، که اینک خود در حیطه عمومی تبدیل به مرجع شده بود).

تمامیت تصویر عیسای مسیح، آن چیزی بود که معنای این رویداد را روشن می کرد، منطق الهی، از خلال این رویداد، عمیقتر کسب می شد. راز خاستگاه او، آنچه را بعدتر می آمد، روشن ساخت و به شکل معکوس، شکل بسط یافته ایمان مسیح شناختی، باعث معنادار شدن خود آن خاستگاه شد. بنابراین مسیح شناسی گسترش یافت.

در اینجا شاید یادآوری متنی مُلهم از دوشیزه زایی، که مسیحیت غربی را از زمانهای اولیه تحت تاثیر قرار داده، مناسب باشد. من چهارمین سروده ویرژیل در حلقه شعری bucolics (اشعار شبانی) را که قریب چهل سال پیش از میلاد مسیح نوشته شده است، در نظر دارم. در میان این ابیات بازیگوشانه، درباره زندگی روستایی، ناگهان آوایی بسیار متفاوت به گوش می رسد: تولد یک نظم نوین جهانی شگفت، از چیزی «مطهر» (ab

(intergo)، پیشبینی شده است. « Iam redit et virgo (اینک دوشیزه بازمی‌گردد) ». نسلی نوین از فراز آسمان فرود می‌آید. پسری به دنیا آمده است که با او خاندان «آهن» پایان می‌یابد.

اینجا چه چیز وعده داده شده است؟ دوشیزه کیست؟ پسری که از او سخن رفته کیست؟ اینجا نیز مانند اشعیا ۱۴:۷ محققین سعی کرده اند تا اشارات تاریخی بیابند، تلاشی که باز هم با دشواری روبرو شده است. پس آنچه گفته شده چیست؟ چهارچوب کلی این تفکر، از جهان بینی باستانی می‌آید: پیشینه آن، چرخه های اعصار و نیروی سرنوشت است. اما این فرضیه های باستانی با این انتظار که زمان آغاز عصری نوین فرا رسیده است، جنبه تازه ای به خود می‌گیرند. آنچه تا پیش از آن تنها یک پیشبینی بعید بود، ناگهان به زمان حال آورده می‌شود. در زمانه آگوستوس پس از تحولات جنگ و کشمکش های داخلی، موجی از امید زمین را فرا می‌گیرد؛ اینک سرانجام به نظر می‌رسد که دوره عظیمی از صلح و یک نظم نوین جهانی، در حال طلوع است.

در ارتباط با این احساس تغییر در فضا تصویر دوشیزه به چشم می‌خورد، تصویر آن یگانه‌ی خالص و مطهر، آغاز نوین آن پاک و همچنین انتظار پسر به عنوان نسل خدایان (deum suboles). از این رو می‌توان گفت تصاویر دوشیزه و کودک ایزدی به نوعی متعلق به اشکال کهن‌الگویی امید بشر است، که در هنگامه بحران ها و انتظارها، حتی بدون اینکه هیچ شخصیت خاصی مد نظر باشد، پدیدار می‌شوند.

به گزارش‌های کتاب مقدس درباره میلاد عیسی از مریم دوشیزه توسط روح القدس برگردیم. آیا این یک حقیقت است؟ یا آنکه ممکن است فرضیات کهن‌الگویی، بر شخصیت های عیسی و مادرش انطباق یافته باشند؟

هرکس که گزارش های کتاب مقدس را خوانده باشد و آنها را با سنت های مرتبطی که ذکر شد، مقایسه کند، فوراً متوجه تفاوت اساسی این دو خواهد شد. نه تنها مقایسه با نمونه های مصری که درباره آنها گفتیم، بلکه حتی رویای امیدی که در شعر ویرژیل به آن برخوردیم، به جهان های بسیار متفاوتی اشاره می‌کنند.

در متون متی و لوقا نه هیچ انقلاب کیهانی وجود دارد و نه هیچ تماس فیزیکی میان خدا و موجودات انسانی: آنچه می‌خوانیم یک داستان کاملاً بی‌ادعا است. که در عین حال خود همین سادگی، ابهتی تکان دهنده به آن می‌بخشد. آنچه در را به سوی خداوند می‌گشاید، فرمان‌پذیری مریم است. کلام خدا؛ روح خدا است که کودک را درون او خلق می‌کند. او با عبور از دروازه‌ی اطاعت مریم، چنین کاری را انجام می‌دهد. به این ترتیب عیسی آدم نوین است؛ همان آغاز نوین پاک از دوشیزه، که خود را تماماً در اختیار اراده خداوند می‌گذارد. پس خلقتی نوین پدید می‌آید که همچنان به «آری» مریم، به عنوان یک مخلوق انسانی وابسته است.

شاید بتوان گفت رویاهای خاموش و سردرگم بشریت، پیرامون آغازی نو، از طریق این رویداد، در واقعیتی از آن دست که تنها خداوند می توانست بیافریند، به حقیقت پیوست.

پس آیا آنچه ما در اعتقادنامه‌ی خود به آن معترف ایم، حقیقت دارد؟ « من ایمان دارم به عیسی مسیح، یکتا پسر خدا ... که به واسطه‌ی روح القدس از مریم دوشیزه تن گرفت». پاسخ، یک آری روشن است. کارل بارت اشاره می کند که در داستان عیسی دو زمان هست که خداوند مستقیماً در جهان مادی مداخله می کند: میلاد از دوشیزه و برخاستن از گور؛ که در آن (بدن) عیسی، فساد به خود ندید. این دو لحظه برای اندیشه‌ی مدرن حیرت آور است. چرا که از نظر اندیشه مدرن، خداوند مجاز است که در حیطه معنوی و در ایده ها و اندیشه ها کار کند، اما نه در ماده. این شوکه کننده است. او به این حیطه تعلق ندارد. اما نکته دقیقاً همین جاست: خدا، خداست و صرفاً در حیطه‌ی نظریات کار نمی کند. به این ترتیب آنچه در هردوی این لحظات دیده می شود، ذات الوهیت خداست. پرسشی که پیش می کشند آن است که آیا ماده هم به او تعلق دارد؟ (آیا خدا می تواند مادی هم باشد و عمل کند؟)

طبیعتاً شایسته نیست که چیزی غیرمنطقی و فاقد معنا یا آنچه با خلقت خداوند در تناقض باشد را به او نسبت دهیم. اما در اینجا نه با چیزی غیرمنطقی و متناقض بلکه دقیقاً با چیزی مثبت روبروایم: با قدرت آفریننده‌ی خداوند، که تمامی هستی را در برمی گیرد. به این ترتیب این دو زمان یعنی زمان میلاد از دوشیزه و زمان برخاستن از گور، سنگ بناهای اصلی ایمان اند. اگر خداوند بر ماده نیز چیرگی نداشته باشد، آنگاه به سادگی دیگر خدا نیست. خداوند این قدرت را دارد و از خلال لقاح و رستاخیز عیسی، او خود، در خلقتی جدید نمایان شده است. پس به عنوان آفریدگار او همچنین رستگارکننده ما نیز هست. از این رو لقاح و میلاد عیسی از مریم دوشیزه، عنصر بنیادین ایمان و نشانه درخشان امید ما است.

فصل سوم :

ميلاد عيسى در بيت لحم

چهارچوب الاهياتى و تاريخى داستان ميلاد در انجيل لوقا

«در آن روزها، آگوستوس قيصر فرمانى صادر کرد تا مردمان جهان همگى سرشمارى شوند» (لوقا ۱:۲). با اين کلمات لوقا گزارش خود را درباره ميلاد عيسى آغاز مى کند و شرح مى دهد که چگونه اين واقعه در بيت لحم روى داد. سرشمارى براى تعيين جمعيت و جمع آورى ماليات چيزى بود که يوسف را به همراه نامزد باردارش مريم، به سوى بيت لحم روانه کرد. اگر چه ميلاد عيسى در شهر داوود در چهارچوب تاريخ جهان جاى گرفته است، قيصر از سفر دشوارى که اين مردم معمولى به خاطر فرمان او انجام مى دادند، به تمامى بى خبر بود. پس اين چنين بود که عيساي کودک ظاهراً بر حسب اتفاق، در مکان موعود زاده شد. بستر تاريخ جهان براى لوقا مهم است. براى نخستين بار «سراسر جهان» (ecumene) در تماميت خودش، سرشمارى مى شد. براى نخستين بار امپراطورى و دولتى وجود دارد که جهان را مى سنجد. براى نخستين بار گستره عظيمى از امنيت وجود دارد که در آن دارايى هر کس مى تواند، در خدمت جامعه بزرگتر، معين شده و به ثبوت برسد. اينک اشتراکى از قانون و دارايى در ابعادى عظيم موجود است و يک زبان جهاني براى ارتباط فرهنگى و تبادل نظرات و کالاها وجود دارد. تنها حالا است که پيام رستگارى جهاني و نجات دهنده همگاني، وارد جهان مى شود: اين به حقيقت «کمال زمان» است.

با این وجود رابطه میان عیسی و آگوستوس عمیق تر است. آگوستوس نمی خواست صرفاً فرمانروایی مانند دیگران باشد؛ آنان که پیش از او بودند و پس از او می آمدند. کتیبه‌ی شهر پرین از سال ۹ پیش از میلاد ما را یاری می کند تا دریابیم که پادشاه می خواست چگونه دیده و درک شود. در این کتیبه، درباره روز تولد امپراطور چنین آمده است که آن روز: « به تمام جهان سیمایی تازه بخشید. اگر درخشش عظیم نیکوی او نبود جهان به ویرانی درافتاده بود، او اینک زاده شده است. مشیت الهی، که همه چیز را ترتیب داد، این مرد را از پارسایی پر ساخت، باشد که آدمیان را سودمند افتد، او را به عنوان منجی (sofer) هم برای ما و هم برای فرزندان ما فرستاد ... روز تولد خداوند، سرآغاز خبرهای نیکو بود که او برای جهان آورد، از روز میلاد او بایست شمارشی نو در زمان آغاز گردد».

از متنی نظیر این، چنین برمی آید که آگوستوس نه تنها یک سیاستمدار، بلکه یک شخصیت الهی انگاشته می شد. که نشان می دهد تفاوتی که ما میان سیاست و مذهب، میان سیاست و الاهیات قائل هستیم، به سادگی در جهان باستان وجود نداشته است. در سال ۲۷ پیش از میلاد و سه سال پس از بر تخت نشینی او سنای روم به او لقب آگوستوس (به یونانی sebastos: «آن قابل پرستش») داد. در کتیبه پرین، او نجات دهنده خوانده شده است؛ رهایی بخش (sofer). این لقب که ادبیات آنرا به زئوس و همچنین به اپیکور و آسکلپیوس می داد، در ترجمه یونانی عهد قدیم تنها به خداوند اختصاص یافته است. برای آگوستوس نیز این نام طینی الهی داشت: امپراطور، طلیمه‌ی جهان متحول شده بود؛ دورانی نوین.

پیشتر در چهارمین سروده‌ی شبانی ویرژیل، با امید به جهان تازه و انتظار بازگشت به بهشت، روبرو شدیم. اثر ویرژیل پیشینه‌ی گسترده‌ای دارد، با وجود این دورنمای نمونه زندگی در دوران آگوستوس، نشان خود را همچنان (در شعر) بر جا می گذارد: « اینک همه چیز باید دگرگون شود... ».

مایلم دو جنبه از خودشناخت آگوستوس و هم عصران او را جدا کنم. بیش از هر چیز، صلح، آن چیزی بود که «رهایی بخش» قرار بود با خود به جهان آورد. خود آگوستوس از ماموریت صلح‌آوری خود (Ara Pacis Agusti)، میراثی پایدار به جا نهاد؛ بقایای آنچه حتی امروزه به تاثیرگذارترین شکل، بیانگر آن است که صلح جهانی که او در دورانی خاص پدید آورد، چگونه امکان آزادانه دم زدن و امیدوار بودن را، پدید آورد.

ماریوس راینر با اشاره به آنتوان ولوسکوف چنین می نویسد: در ۲۳ سپتامبر (روز تولد امپراطور) «میان صبح تا شامگاه سایه‌ی ساعت خورشیدی مستقیماً ۱۵۰ درجه به سمت نقطه اعتدال به سوی مرکز Ara pacis (ناحیه صلح) حرکت کرد؛ بنابر این رابطه مستقیم میان این مرد و Pax (صلح) وجود دارد و بنابراین به وضوح

اعلام شده است که او natus ad pacem (برای صلح متولد) شده است. سایه از یک گوی می آید و گوی ... همزمان هم گردونه الهی و هم کره خاکی است، نشانه ای از فرمانروایی بر تمام جهان که اینک در صلح است». اینجا با دومین جنبه خودانگاره آگوستوس روبروایم: جهانی شدنی که خود او یک بار دیگر در گزارش عمومی زندگی و کار خود، با برشمردن رویدادهای خاص به نام Monumentum Ancyranum آنرا یادآوری می کند. این امر ما را دوباره به سرشماری تمامی ساکنین امپراطوری که میلاد عیسای ناصری را به امپراطور وصل می کند، باز می گرداند. بحثی طولانی میان متخصصین درباره این سرشماری وجود دارد که اینجا نیازی به ورود به جزئیات آن نیست.

مسأله نخست می تواند به سادگی حل شود: سرشماری در زمان پادشاهی هرود کبیر (متوفی به سال ۴ پیش از میلاد) انجام شد. نقطه آغاز تقویم ما (به احتساب تاریخ تولد عیسی) به زمان دایونسیوس اگزيجوس راهب (متوفی به ۵۵۰ میلادی) بر می گردد. ظاهراً او در محاسبه خود چند سالی اشتباه کرده است. بنابراین زمان تاریخی میلاد عیسی باید چند سالی پیشتر قرار داده شود.

بحث های بسیاری درباره تاریخ سرشماری وجود دارد. بر اساس گفته فلیویوس یوسفوس که بسیاری از دانش خود درباره زمانه عیسی را مدیون او هستیم، این سرشماری در سال ۶ میلادی در دوره فرمانداری کویرینیوس رخ داده است، و از آنجا که هر سرشماری نهایتاً برای مالیات صورت می گرفت، به شورش یهودای جلیلی انجامید(اع ۵:۳۷). براساس گفته یوسفوس سرشماری تنها به هنگام فعالیت کویرینیوس در سوریه و یهودیه انجام گرفت. با این حال این ادعاها به جای خود، قطعی نیستند. به هر روی اشاراتی هست که کویرینیوس در سال ۹ پیش از میلاد زیر فرمان امپراطور در سوریه خدمت می کرده است. توجه به گفتار محققینی همچون آلواس استاگر روشننگر است. او می گوید «سرشماری» به خاطر شرایط زمانی فرایندی کُند بوده است و گاه چندین سال به درازا می کشیده. علاوه بر این هر سرشماری شامل دو مرحله بوده است: نخست ثبت تمام املاک و دارایی ها و آنگاه تعیین پرداخت های لازم. مرحله اول می بایست در زمان تولد عیسی انجام گرفته باشد؛ مرحله ددرساز دوم نیز همان بوده که موجب شورش شده است. برخی گفته اند که برای چنین سرشماری نیازی نبوده است که هرکس به شهر خودش برگردد. اما بر اساس منابع گوناگون می دانیم که کسانی که سرشماری می شدند، می بایست به جایی که در آن املاک و دارایی داشته اند، برمی گشته اند. بر این اساس می توان فرض کرد که یوسف از خاندان داود، در بیت لحم دارایی داشته است که می بایست برای ثبت مالیاتی آن، به آنجا باز می گشته.

با توجه به این جزئیات، این بحث می تواند همچنان ادامه یابد. به دست آوردن بینشی از زندگی روزمره جامعه روم باستان، دشوار است؛ جامعه ای بسیار پیچیده، که با ما فاصله بسیار زیادی دارد. با این وجود جوهره روایت لوقا از نظر تاریخی همچنان معتبر است. لوقا چنان که در مقدمه انجیلش می گوید قصد دارد: « که گزارشی منظم بنگارد» (لو ۳:۱). این کاری بود که او با آنچه در اختیار داشت انجام داد. در هر حال او بسیار بیش از ما و تمامی مطالعات تاریخی ما به منابع و رویدادها نزدیک بوده است.

اینک به بستر گسترده تر زمان میلاد عیسی بازگردیم. لوقا با اشاره به امپراتور آگوستوس و «سرشماری سراسری» برای آنچه روایت می کند، عمداً چهارچوبی تاریخی و الهیاتی می سازد.

عیسی در زمانی که می تواند دقیقاً مشخص شود، به دنیا آمد. لوقا یک بار دیگر در زمان شروع مأموریت علنی عیسی، گزارشی دقیق از آن لحظه خاص تاریخی ارائه می کند: سال پانزدهم حکومت تایبریوس قیصر. او نامه های فرمانداران رومی همانند هیروдіس؛ حاکم جلیل، و فیلیپس؛ حاکم ایتوریه و تراخونیتیس؛ حاکم آبیلینی را همانند نام کاهنان اعظم ذکر می کند.

تولد عیسی در میان ما، در بی زمانی اساطیر رخ نداد. او به زمان معین و مکان جغرافیایی مشخصی تعلق دارد: این جا، امر جهانشمول و امر عینی، در یک نقطه به هم می رسند. در او بود که لوگوس؛ منطق خلّاق نهفته در پس همه چیز، به جهان درآمد. لوگوس ازلی، انسان گردید: بستر زمان و مکان بخشی از این ماجرا است. ایمان، خود را به این واقعیت عینی پیوند می زند. همچنان که رستاخیز عیسی رشته ی زمان و مکان را از هم می گسلد، او به عنوان خدای رستاخیز کرده، که پیش از شاگردان به جلیل می رود (مت ۷:۲۸) راهی به سوی گستره عظیم انسانیت می گشاید (مت ۱۶:۲۸).

یک عنصر مهم دیگر نیز هست. دستور آگوستوس برای سرشماری سراسری به منظور تعیین مالیات باعث می شود که یوسف و به همراه او نامزدش مریم، به شهر داوود، یعنی بیت لحم بروند و به این ترتیب پیش گویی میکاه نبی، درباره میلاد شبان اسرائیل در شهر داوود، به تحقق پیوندد. (میک ۵: ۱-۳). امپراتور، ناخواسته اسباب تحقق پیشگویی را فراهم می سازد: تاریخ امپراطوری روم و تاریخ نجات خدا در قوم اسرائیل، در هم تنیده است. سابقه گزینش خداوند که به قوم اسرائیل منحصر می شد، این گونه به جهان گسترده تر و تاریخ تمام جهان وارد می شود. خدایی که خدای اسرائیل و خدای تمامی مردمان است، خود را به عنوان نیروی هدایتگر حقیقی آشکار می کند که در پس تمامی تاریخ نهفته است.

شارحین برجسته تفسیر مدرن نظر به این دارند که وقتی متی و لوقا درباره تولد عیسی در بیت لحم سخن می گویند، منظورشان بیانی الاهیاتی است نه یک گزارش تاریخی. در حقیقت این مفسرین بر آنند که عیسی در ناصره زاده شد. یعنی انجیل نگاران با قراردادن تولد عیسی در بیت لحم، تاریخ را با دیدگاهی الاهیاتی بازنگری کرده اند، تا آن را با وعده زایش شبان اسرائیل در بیت لحم (میک ۵: ۱-۳ ، متی ۲: ۶) تطابق بخشند.

نمی توان دریافت که چگونه پایه های این فرضیه از میان منابع حقیقی گردآوری شده است. تاجایی که تولد عیسی مد نظر باشد، تنها روایت های متی و لوقا را در اختیار داریم. که ظاهراً هر یک به سنت روایی جداگانه ای تعلق دارند. آنها با دیدگاههای متفاوت الاهیاتی نشانه گذاری شده اند، در حالیکه جزئیات تاریخی آنها در برخی موارد متفاوتند.

متی ظاهراً نمی دانسته که یوسف و مریم هر دو اصالتاً اهل ناصره بوده اند. پس (در روایت متی) در بدو بازگشت از مصر یوسف می خواهد به بیت لحم برود و تنها شنیدن خبر حکومت پسر هرود در یهودیه است که موجب می شود او به جلیل برود. برعکس برای لوقا از ابتدا روشن است که خانواده مقدس پس از رویدادهای پیرامون میلاد، به ناصره بازگشته است. هر دو رشته ی متفاوت سنت، بر این واقعیت که بیت لحم مکان تولد عیسی بوده است، توافق دارند. اگر به منابع اتکا کنیم روشن است که عیسی در بیت لحم به دنیا آمده و در ناصره بزرگ شده است.

میلاد مسیح

«وقتی در آنجا بودند زمان زایمان مریم فرا رسید و نخستین فرزندش را که پسر بود به دنیا آورد. او را در قنذاقی پیچید و در آخوری خوابانید، زیرا در مهمانسرا جایی برای ایشان نبود» (لو ۲: ۶-۷).

تفسیر خود را با کلمات پایانی این بند آغاز می کنیم: در مهمانسرا برای ایشان جایی نبود. واکنش نیایشی به این بند، آن را در تقارن با آیه بسیار تاثیرگذار مقدمه انجیل یوحنا قرار داده است. آیه ای که می گوید: «او به ملک خویش آمد اما قوم خودش او را نپذیرفتند» (یو ۱: ۱۱). برای نجات دهنده جهان که همه چیز به واسطه او پدید آمد (کول ۱: ۱۶) جایی نبود. «روباهان را لانه هاست و مرغان هوا را آشیانه ها، اما پسر انسان را جای سرنهادن نیست» (مت ۸: ۲۰). همان کس که بیرون شهر بر صلیب شد (عبر ۱۳: ۱۲) همچنین بیرون از شهر به دنیا آمد.

باید بر چنین رویدادی تأمل کرد رویدادی که با ارزشهای شخصیت و پیام عیسی تناقض دارند. از لحظه تولد عیسی به جایی بیرون از حلقه قدرت و اهمیت این جهانی تعلق دارد. با این حال همین کودک بی اهمیت و ضعیف است که ثابت می کند، قدرتمند حقیقی است، همان که همه چیز نهایتاً به او وابسته است. پس یکی از جنبه های مسیحی بودن گذشتن از معیارهای متعارف و آنچه دیگران می اندیشند و می خواهند، است. به منظور آنکه بتوان به روشنای حقیقت وجود آدمی راه یافت و توسط آن نور به راه درست هدایت شد.

مریم فرزند نوزادش را در یک قنذاق پیچید (لو ۷:۲). از این جزئیات مشخص می شود که عیسی در یک آخور به دنیا آمد. در یک فضای نامناسب (یا شاید بتوان گفت مکانی پست) که با این وجود خلوت لازم برای رویداد روحانی را فراهم کرد. « از زمان های دور، غارهای صخره ای پیرامون بیت لحم به عنوان آخور مورد استفاده قرار می گرفتند». تولد عیسی در غار سنتی است که ما از دوران ژاستین مارتیر (متوفی به ۱۶۵ میلادی) و اوریزن (متوفی به ۲۵۴ میلادی) داریم و مسیحیان فلسطین هم به آن اشاره کرده اند. این حقیقت که روم پس از تبعید یهودیان از سرزمین مقدس در قرن دوم میلادی، ظاهراً برای خفه کردن رسوم یادبود مسیحیان، این غار را به معبد پرستش تموزآدونیس تبدیل کرد، نشان دهنده قدمت آن است و همچنین نشان می دهد که این معبد تا چه حد برای رومی ها اهمیت داشته است.

سنت های بومی، منابعی هستند بسیار قابل اعتمادتر از گزارش های نوشتاری. بنابراین، این سنت که بیت لحم، مکان میلاد عیسی بوده، اعتبار شایان توجهی یافته است. سنتی که کلیسای میلاد نیز بر آن گواهی می دهد.

مریم کودک را در قنذاق می پیچد. بدون آنکه تسلیم احساسات شویم، می توان تصور کرد که مریم با چه عشق عظیمی به سوی ساعت زایمانش پیش می رفت و برای به دنیا آمدن فرزندش آماده می شد. سنت شمایل نگاری، قنذاق را از دیگه سنت پدران تفسیر کرده است. کودکی که به سختی در بندهای قنذاق پیچیده شده است، تداعی کننده ساعت مرگ خویش است. از همان ابتدا او قربانی گناه است. این نکته را در بررسی دقیقتر اشاره به نخست زادگی، باید دید. بنابراین آخور نیز در حکم نوعی قربانگاه دیده می شده است.

آگوستین معنای آخور را با استفاده از ایده ای استخراج کرد که در ابتدا تکان دهنده به نظر می رسد اما در بررسی دقیق، دربردارنده حقیقتی ژرف است. آخور جایی است که حیوانات خوراک خود را در آن می یابند، اما اینک کسی در آخور آرمیده است که خود را نان راستین آسمانی نامید، خوراک راستین که ما برای آنکه به تمامی خودمان باشیم به آن نیاز داریم. این خوراکی است که به ما حیات راستین و جاودان می بخشد. به این

ترتیب آخور به سفره‌ی خداوند بدل می شود، همان سفره ای که ما نیز به آن دعوت شده ایم تا نان خداوند را دریافت کنیم. در حقارت تولد مسیح، معجزه‌ای به ظهور می رسد که در آن رستگاری بشر، به طرزی رازآمیز محقق می شود.

آخور چنان که دیدیم به حیوانات اشاره دارد که برای تغذیه به سوی آن می روند. در انجیل اشاره به حیوانات وجود ندارد. اما نگرش عبادی که عهدجدید و عهد قدیم را در روشنی یکدیگر می خواند، این خلاء را از همان مراحل نخستین با ارجاع آن به کتاب اشعیا پر کرده است: « گاو مالک خویش را و الاغ آخور صاحب خویش را می شناسد اما اسرائیل نمی شناسد و قوم من فهم ندارند». (اشع ۱:۳)

پیتر اشتالماخر اشاره می کند که نسخه یونانی کتاب حبقوق نیز ممکن است نقطه اشتراکی در این زمینه داشته باشد: «در میان دو موجود زنده تو شناخته خواهی شد... وقتی زمان فرا برسد تو پدیدار خواهی شد». (حبق ۲:۳) دو موجود زنده می تواند به دو کربوبی بر تخت رحمت صندوق عهد(خرو ۲۵: ۱۸-۲۰) اشاره داشته باشند که همزمان آشکارساز و پنهان کننده‌ی حضور رازآمیز خداوند هستند. بنابراین آخور، به نوعی تبدیل به صندوق عهد می شود، که در آن خداوند به شکلی رازآمیز در میان آدمیان پنهان است تا آن زمان فرا رسد که «گاو و الاغ» (انسانیت شامل یهود و غیریهود است) خداوند را باز شناسند.

از خلال این ترکیب برجسته میان کتب اشعیا، حبقوق، خروج و کلمه آخور، اینک دو حیوان به شکل انسانیت کور در می آیند. انسانیتی که اینک در برابر کودک، در برابر حضور متواضع خداوند در آخور، آموخته است که او را بشناسد و در حقارت این میلاد، مکاشفه ای را دریافت کند که دیدن را به همگان می آموزد. شمایل نگاری مسیحی در مراحل اولیه خود این مضمون را اختیار کرد. هیچ تصویری از آخور بدون حضور گاو و الاغ کامل نیست.

پس از این گریز کوتاه اینک به متن انجیل بازگردیم. در انجیل لوقا چنین می خوانیم: «مریم نخست‌زاده اش را که پسر بود به دنیا آورد» (لو ۷:۲). معنای این جمله چیست؟

نخست‌زاده لزوماً اولین کودک از میان چند کودک نیست. واژه نخست‌زاده به تعداد بیشتر اشاره ندارد بلکه مشخص کننده کیفیتی الهیاتی است که در مجموعه‌ی شریعت کهن اسرائیل معنی پیدا می کند. دستورالعمل های پسخ دربردارنده این بند هستند: « و خداوند موسی را خطاب کرده گفت: هر نخست‌زاده ای را که رحم را بگشاید، خواه از انسان، خواه از بهایم، تقدیس نما؛ او از آن من است» (خرو ۱۳:۱). و هر نخست‌زاده انسان را از پسرانت فدیة بده» (خرو ۱۳:۱۳). بنابراین ارجاع به نخست‌زاده یک پیشگویی در گزارش است که به زودی با

حضور عیسی در معبد دنبال می شود. این واژه به وضوح نشان دهنده تعلق خاص عیسی به خداست. الاهیات پولسی، نخست‌زادگی عیسی را دو گام از این پیشتر می برد. در نامه به رومیان پولس عیسی را چنین می خواند: «نخست‌زاده از میان برادران بسیار» (روم ۸: ۲۹). او که رستاخیز کرده است اینک به روشی نوین نخست‌زاده است و هم زمان سرآغاز اجتماع برادر خواندگی. در تولد جدید رستاخیز، از این پس عیسی دیگر صرفاً از نظر شأن و مرتبه نیست که در جایگاه نخست قرار دارد، او سرآغاز انسانیتی جدید است. هنگامی که او دروازه آهنین مرگ را درهم شکست، دیگر بسیاری هستند که می توانند به همراه او از آن عبور کنند؛ بسیاری که در تعمیم با او مرده اند و با او برخاسته اند.

در نامه به کولسیان این ایده گسترش بیشتری یافته است: عیسی؛ «نخست‌زاده تمام آفرینش» (کول ۱: ۱۵) و «نخست‌زاده از میان تمام مردگان» (کول ۱: ۱۸)، نامیده شده است. « زیرا همه چیز به واسطه او آفریده شد» (کول ۱: ۱۶)، « تا در همه چیز برتری از آن او باشد» (کول ۱: ۱۸). مفهوم نخست‌زاده، بُعدی جهان شمول پیدا می کند. بنابراین مسیح؛ پسر تن یافته و نخستین فکر خدا است که بر همه آفرینش پیشی می گیرد. آفرینشی که به سوی او معطوف است و از جانب او گسترش می یابد. او خود سرآغاز و هدف آفرینش جدیدی است که با رستاخیز بنیانگزاری شده است.

گرچه لوقا با این توصیفات صحبت نمی کند، اما درک شکوه جهانی آخور کوچک بیت لحم، با خواندن انجیل او برای ما هم ممکن می شود: اینجا آن نخست‌زاده‌ی همگان آمد تا در میان ما ساکن شود.

«در آن نواحی شبانانی بودند که در صحرا به سر می بردند و شب هنگام از گله خود پاسداری می کردند. ناگاه فرشته خداوند بر آنان ظاهر شد و نور جلال خداوند برگردشان تابید» (لو ۲: ۸). نخستین شاهدان رویداد عظیم شبانان نگهبان اند. نسبت به معنای این واقعه که شبانان نخستین کسانی بودند که پیام را دریافت کردند، واکنش های بسیاری وجود داشته است. به نظر من ما نباید بیش از حد این واقعه را واکاوی کنیم. عیسی بیرون از شهر در ناحیه ای میان چراگاهها که شبانان رمه های خود را در آنها می چراندند، به دنیا آمد. بنابراین طبیعی بود که آنها به عنوان نزدیک ترین مردم به رویداد، نخستین کسانی بودند که به آخور فراخوانده شدند. و البته می توان فوراً این ایده را چنین بسط داد که احتمالاً آنها نه تنها ظاهراً بلکه باطناً نیز از مردم شهر که در خواب خوش بودند، به رویداد نزدیک تر بوده اند. آنها باطناً نیز از خداوندی که کودک شده بود، دور نبودند. علاوه بر این ایشان از میان فقیران بودند، همان روح های ساده ای که عیسی برکتشان می داد. چراکه دسترسی به راز خداوند بیش از همه به ایشان عطا شده است (لو ۱۰: ۲۱). ایشان نمایانگر فقیران اسرائیل اند، فقیر در معنای عام کلمه: عشق نخستین خداوند. یک عنصر دیگر به طور مشخص توسط سنت رهبانی مهم شمرده شده است:

مراقبت شبانان. راهبان برآنند که در این جهان مراقب باشند. در درجه اول در دعای شبانه خود، اما وراى همه چیز، باید باطناً مراقب باشند، یعنی برای دریافت فراخوان خداوند از خلال نشانه های حضورش، گشوده باشند.

سرانجام می توان داستان انتخاب داوود برای پادشاهی را بر این همه افزود. شائول پادشاه توسط خداوند طرد شده است و سموئیل به خانه یستی در بیت لحم فرستاده شده تا به انتخاب خداوند، یکی از پسران یستی را برای پادشاهی مسح کند. هیچ یک از پسرانی که در برابر سموئیل ظاهر می شوند، آن برگزیده نیست. جوانترین پسر، غایب است اما چنان که یستی برای پیامبر توضیح می دهد، او مراقب گوسفندان است. سموئیل می خواهد تا او را از میان چراگاهها بیاورند و با تشخیص خداوند او داوود جوان را «در میان برادرانش» مسح می کند (اول سمو ۱۶:۱-۱۳). داوود از نگبانی گوسفندان می آید و شبان اسرائیل می شود (دوم سمو ۵:۲). میکاه نبی با اشاره به آینده ای دور اعلام می کند که آن کس که قوم اسرائیل را شبانی می کند، از بیت لحم خواهد آمد. (میکا ۵:۱-۳ ، مت ۲:۶). عیسی در میان شبانان به دنیا آمده است. او شبان بزرگ نوع بشر است. (اول پط ۲:۲۵ ، عبر ۱۳:۲۰).

به متن داستان میلاد بازگردیم. فرشته خداوند بر شبانان ظاهر می شود و جلال خداوند بر گرد ایشان می درخشد. «شبانان سخت وحشت کردند» (لو ۲:۹). اما فرشته ترس ایشان را از بین می برد و اعلام می کند: « خبری بس شادی بخش دارم که برای تمامی قوم است: امروز در شهر داوود نجات دهنده ای برای شما به دنیا آمد، او خداوند، مسیح است» (لو ۲:۱۰) به آنها گفته می شود که به عنوان نشانه، کودکی را پیچیده در قنداقی و خوابیده در آخوری خواهند یافت.

« ناگاه گروهی عظیم از لشکریان آسمان ظاهر شدند که همراه آن فرشته در ستایش خدا می گفتند: « جلال بر خدا در عرش برین، و صلح و سلامت بر مردمانی که بر زمین مورد لطف اویند» (لو ۲:۱۲-۱۴). بر اساس گفته انجیل نگار، فرشتگان این را «گفتند». اما مسیحیت دریافته است که در واقع سخن فرشتگان همواره سرودی است که به شکلی ملموس شکوه شادی عظیمی در آن حاضر است. از آن پس سرود ستایش فرشتگان هرگز خاموش نشده است. این سرود پیوسته در طول قرون در شکل های نوین ادامه می یابد و همواره در جشن میلاد مسیح بازسرای می شود.

بنابراین طبیعی است که ایمانداران ساده نیز صدای سرود شبانان را بشنوند، و در این روز به آوازخوانان شب مقدس بپیوندند، و با خواندن این سرود، خبر شادی عظیمی را که تا پایان زمان به همگان عطا شده است، اعلام نمایند. پس بر اساس انجیل لوقای مقدس آنچه فرشتگان می سرودند، چه بوده است؟ آنها جلال خدا را «در

آسمان‌ها» به آرامش مردمان بر «زمین» پیوند می‌زنند. کلیسا این کلمات را برگرفته و سرودی تمام عیار از آنها ساخته است. البته اختلاف بر سر جزئیات ترجمه کلام فرشتگان وجود دارد.

متن (تا این اواخر) آشنای لاتین چنین می‌گوید: «جلال (است) باد بر خداوند در آسمان و آرامش (است) باد بر نیکخواهان روی زمین (people of good will) (مردمان خواست نیکو)». این ترجمه - نه بی دلیل - توسط مفسرین مدرن به عنوان؛ ترجمه یک سویه با برداشت اخلاقی، رد شده است. «جلال خداوند» چیزی نیست که آدمیان بتوانند مسبب آن شوند (در جمله؛ جلال (است) باد بر خداوند). «جلال» خداوند واقعی است. خداوند پر جلال است و این حقیقت، دلیل شادی است؛ حقیقت هست، خوبی هست، زیبایی هست. این همه به شکلی بی پایان در خداوند وجود دارد. تفاوت‌ها در ترجمه بخش دوم سرود فرشتگان اهمیت بیشتری دارند. آنچه پیشتر به صورت «نیکخواهان» (people of good will) ترجمه شده بود در ترجمه شورای اسقفان آلمان به شکل «مردمان مورد فیض او» و در ترجمه شورای اسقفان ایتالیا به شکل «مردمان مورد محبت او» درآمده است. اینجا طبیعتاً این سوال پیش می‌آید که مردمی که خدا دوست می‌دارد، کدامند؟ آیا کسانی هم هستند که او دوستشان نمی‌دارد؟ با عبارت «مورد محبت او» چه چیزی بر این موضوع افزوده شده است؟ سوالی که می‌توان در رابطه با ترجمه آلمانی نیز مطرح کرد؛ «مردمان مورد فیض او» کیستند؟ و آیا کسانی هم هستند که مورد فیض او نباشند؟ و اگر نه چرا نه؟ ترجمه تحت الفظی یونانی چنین است: آرامش بر مردمان مورد خوشنودی او (مردمانی که او از ایشان خوشنود است). اینجا نیز همان سوال پیش می‌آید: کدام مردمان از «خوشنودی خداوند» شاد می‌شوند؟ و چرا؟

با توجه به این سوال اینک خود عهد جدید به فهم این مساله کمک می‌کند. در گزارش تعمید عیسی، لوقا به ما می‌گوید که همچنان که عیسی دعا می‌نمود آسمان گشوده شد و ندایی در رسید که: «تو پسر محبوب من هستی و من از تو خوشنودم» (لو ۳: ۲۲). انسانی که خدا از او خوشنود است عیسی است و دلیل این آن است که زندگی عیسی تماماً معطوف به پدر، متمرکز بر او و در مشارکت با اراده اوست. بنابراین مردمانی که «او از ایشان خوشنود است» آنان اند که همانند پسر رفتار می‌کنند. آنان که به مسیح اقتدا می‌کنند. در پس تفاوت ترجمه‌ها آنچه حقیقتاً در اینجا مهم است رابطه میان فیض خدا و آزادی بشر است. نهایتاً دو گزینه امکان پذیرند: نخست ایده عمل قطعاً استثنایی خداوند، که در آن هر چیز به تقدیر او وابسته است. و دوم یک گزینه اخلاقی که در آن همه چیز نهایتاً به خواست نیک فرد انسانی وابسته است. ترجمه قدیمی «نیکخواهان» (people of good will) (مردمان نیکو خواست) ممکن است به اشتباه در این راستا معنا شود. ترجمه جدید نیز می‌تواند در جهت معکوس به اشتباه تفسیر گردد، چنانکه گویا همه چیز تنها تقدیر خداوند بوده است. گواهی کلی متن

مقدس بی تردید بیان کننده آن است که هیچ یک از این دو گزینه درست نیست. فیض و آزادی به تمامی درهم تنیده اند. و ما نمی توانیم رابطه درونی آنها را به شکل قاعده ای روشن درآوریم. اینکه اگر خداوند پیشتر ما را دوست نمی داشت، ما نمی توانستیم دوست بداریم، همچنان درست باقی می ماند. فیض خدا همواره بر ما پیشی می گیرد، ما را دربر می گیرد و حمل می کند. اما این حقیقت که آدمی نیز به محبت متقابل فرا خوانده شده است هم، درست باقی می ماند. او دیگر وسیله ی بی اراده ی قدرت مطلقه خدا نیست: او می تواند متقابلاً محبت کند و یا محبت خداوند را رد نماید. در نظر من ترجمه تحت الفظی، این معنی را بدون یک سویه شدن به تمامی در بر دارد: «مردمان مورد خوشنودی او» (people of his good pleasure).

تا جاییکه «جلال در آسمان» مد نظر باشد، کلمه کلیدی، فعل «است» اخباری است. خداوند، پر جلال «است». او حقیقت انکارناپذیر و زیبایی جاودان «است». این امنیت بنیادین و آرام بخش ایمان ماست. در عین حال برای ما دربردارنده ی الزامی است در رابطه با سه فرمان اول از ده فرمان: اعلام اینکه جلال عظیم خداوند در جهان آلوده نشده است، و عظمت و اراده مقدسش پرافتخار پابرجاست.

در این جا باید به نکته دیگر پیام فرشتگان توجه کرد. که ما را به دسته بندی های اساسی در بینش و درک آگوستوس قیصر از خود و جهانش باز می گرداند: یعنی واژه های؛ نجات دهنده، صلح (آرامش)، سراسر جهان - و این بار فراتر از محدوده مدیترانه تا در برگرفتن آسمان و زمین - و خود واژه ی اطلاق شده به خبر خوش (انجیل). این تقارن ها به هیچ روی اتفاقی نیستند. لوقا سعی دارد بگوید آنچه آگوستوس مدعی آن بود از راهی بلندپایه تر در کودکی بی دفاع و ناتوان که در غاری در بیت لحم به دنیا آمد، به حقیقت پیوست و توسط شبانان فقیر دیده شد.

رایزر به درستی تاکید می کند که در قلب هر دو پیام، صلح نهفته است چه در Pax Christi (صلح مسیح) و چه در Pax Augusti (صلح آگوستوس). و در عین حال چنان که آسمان بر زمین پیشی می گیرد، آرامش عیسی نیز از صلح آگوستوس فراتر می رود. پس انطباق این دو گونه صلح نباید در راستای جدلی یک سویه دیده شود. آگوستوس به راستی صلح، امنیت قانون و شکوفایی ای را برای ۲۵۰ سال به همراه آورد، که بسیاری از کشورهای زیر مجموعه امپراطوری روم، امروزه تنها می توانند رویای آن را در سر داشته باشند. سیاست، حوزه ی صلاحیت و مسئولیت خود را حفظ می کند. و با این حال وقتی قیصر ادعای برخورداری از جایگاه و صفات الهی می کند، سیاست از محدوده ی خویش فراتر رفته و وعده هایی می دهد که برآورده شدنی نیستند. و باید پذیرفت که حتی با وجود عظمتی نظیر امپراطوری روم، امنیت، قانون، صلح و شکوفایی هرگز تماماً گسترش نیافتند و کاملاً به واقعیت نپیوستند. کافیسست برای دیدن محدودیت صلح رومی تنها به سرزمین مقدس بنگریم.

پادشاهی که عیسی اعلام کرد، یعنی پادشاهی خدا، از نوعی دیگر است. این پادشاهی نه به ناحیه مدیترانه و نه به هیچ منطقه مشخصی محدود نمی شود. این پادشاهی به اعماق وجود بشر مربوط می شود و قلب او را به سوی خدای راستین می گشاید. آرامش عیسی آرامشی است که جهان نمی تواند ببخشد (یو ۱۴:۲۷). نهایتاً این سوال مطرح است که رستگاری، رهایی و آزادی واقعاً چه معنایی دارند؟ یک چیز اما به وضوح مشخص است: آگوستوس متعلق به گذشته است، درحالیکه عیسای مسیح حال و آینده است « عیسی مسیح، دیروز، امروز و تا ابد همان است » (عبر ۱۳:۸).

« و چون فرشتگان از نزد ایشان به آسمان رفتند، شبانان به یکدیگر گفتند بیایید به بیت لحم برویم و آنچه را روی داده و خداوند ما را از آن آگاه کرده است، ببینیم. پس به شتاب رفتند و مریم و یوسف و نوزاد خفته در آخور را یافتند » (لو ۲:۱۵). شبانان شتاب کردند. انجیل نگار گفته است که مریم به شکلی مشابه هنگام دریافت پیام فرشته درباره بارداری الیزابت با شتاب راهی شهری در یهودیه که زکریا و الیزابت در آن می زیستند، شد (لو ۱:۳۹). شتاب شبانان برای دیدن رویداد عظیمی که به آنها اعلام شده بود، بی شک تا حدودی به علت کنجکاوی انسانی بوده است. اما قطعاً شادی نیز محرک آنان بوده، چرا که شنیده بودند: اینک به راستی نجات دهنده، مسیحا و خداوند متولد شده است، همان که زمانهای بسیار همگان در انتظارش بودند و آنها نخستین کسانی بودند که او را می دیدند.

فرشته به شبانان گفته بود که آنها به عنوان نشانه، نوزادی را پیچیده در قنذاقی و خوابیده در آخوری خواهند یافت. این نشانه ای تعیین کننده است. توصیفی از آنچه که آنان خواهند دید. این به این معنا دیگر «نشانه» آن نیست که جلال خداوند می تواند قابل دیدن شود، پس می توان به شکلی دوپهلو گفت: این خدای راستین جهان است. بسیار فراتر از یک نشانه. از این نظر نشانه، همچنین یک نانشانه هم هست. بینوایی خداوند نشانه واقعی اوست. اما برای شبانانی که جلال خداوند را در مزرعه‌ی خود دیده اند، این نشانه ای کافی است. آنها با چشم درون می نگرند. آنها می بینند که کلام فرشته درست است. پس شبانان با شادی به خانه باز می گردند. آنان خدا را به خاطر آنچه شنیده و دیده اند، ستایش می کنند (لو ۲:۲۰).

تقدیم عیسی در معبد

لوقا روایت میلاد عیسی را با آنچه بر اساس شریعت اسرائیل، در روز هشتم و چهارم تولدش بر او گذشت خاتمه می دهد. روز هشتم روز ختنه است: که در آن عیسی رسماً به جماعت موعود ابراهیم وارد می شود. اینک

او قانوناً عضوی از مردم اسرائیل است. پولس در رساله به غلاطیان به این موضوع اشاره می کند: «اما چون زمان مقرر به کمال فرا رسید، خدا پسر خود را فرستاد که از زنی زاده شد و زیر شریعت به دنیا آمد، تا آنان را که زیر شریعت بودند باز خرید کند، و تا مقام پسر خواندگی را به دست آوریم» (غلا ۴:۴). علاوه بر ختنه، نامگذاری کودک نیز این را یادآوری می کند؛ (لو ۲:۲۱) همان نامی که پیش گویی شده بود یعنی عیسی (به معنی خدا نجات می بخشد). بنابراین با ذکر رویداد ختنه، تمرکز خواننده به سوی برآورده شدن انتظاراتی که به جوهره‌ی عهد مربوط اند، معطوف می شود.

سه رویداد به روز چهلم مربوط اند. «تطهیر مریم»، «فدیه شدن» عیسی به عنوان نخست‌زاده توسط آیین شریعت، و «تقدیم» عیسی در معبد. در کَلِیتِ روایت کودکی عیسی و نه تنها در این قسمت، یافتن زیرمتنِ یهودی-مسیحی، که از سنت خاندان عیسی استخراج شده، آسان است. اما این داستان ظاهراً توسط یک منشی که به یونانی می اندیشیده و می نوشته است، بازنویسی شده است که منطقاً او خودِ لوقای انجیل نگار است. روشن است که نویسنده‌ی این نوشتار از یک سو نسبت به قانون گذاری عهدقدیم آگاهی دقیق ندارد و از سوی دیگر توجه او چندان بر جزئیات این چنینی معطوف نیست، بلکه بیشتر بر شالوده‌ی الاهیاتِ رویدادی که می خواهد بر خواننده روشن کند، متمرکز است.

در کتاب لاویان آمده است که پس از زادن نخستین فرزند مذکر، زن به مدت هفت روز ناپاک است (که به این ترتیب از شرکت در عبادت برکنار است)، تاآنکه پسر در روز هشتم ختنه گردد و زن نیز باید برای پاک شدن از خون ناپاک، سی و سه روز دیگر در خانه بماند. (لاو ۱۲:۱-۴). پس از این، زن می بایست برای پاک شدن، قربانی تقدیم نماید: بره‌ای برای قربانی سوختنی و یک جفت جوجه قمری یا کبوتر برای قربانی گناه. مردم فقیر می بایست تنها همان یک جفت جوجه قمری یا کبوتر را می آوردند.

مریم قربانی فقرا را تقدیم می کند (لو ۲:۲۴). لوقا که انجیلش سراسر مُعرفِ الاهیات فقرا و تهیدستی است، یک بار دیگر به وضوح بیان می کند که خانواده‌ی عیسی به فقیران اسرائیل تعلق داشت و از میان ایشان بود که وعده می توانست به تحقق پیوندد. اینجا از نو در می یابیم که منظور از عبارتِ «زیر شریعت» همان است که عیسی به یحیی می گوید: عدالت (پارسایی در شریعت) باید به کمال برسد. (متی ۱۵:۳). مریم نیازی ندارد تا پس از تولد عیسی تطهیر گردد، چرا که میلاد او سرآغاز پاکی جهان است. اما مریم از شریعت اطاعت می کند و به این ترتیب باعث برآورده شدن وعده می شود.

رویداد دوم در اینجا فدیة شدنِ نخست‌زاده است که بی قید و شرط از آن خداوند است. بهای فدیة پنج سکه است که فرد می تواند به کاهنی که خود بر می گزیند، بپردازد. لوقا به خصوص با اشاره به آیین تقدیس نخست‌زاده شروع می کند: «هر پسری که رحم را بگشاید باید برای خداوند مقدس خوانده شود» (لو ۲: ۲۳، خرو ۲: ۱۳، ۱۲: ۱۳، ۱۵). آنچه در این گزارش عجیب است، آن است که پس از این بجای آنکه به فدیة شدن عیسی بپردازد، به سراغ رویداد سوم می رود: تقدیم عیسی. ظاهراً لوقا می گوید که به جای فدیة داده شدن و بازگردانده شدن به پدر و مادرش، این کودک شخصاً در معبد به دست خداوند سپرده شده، تماماً وقف خداوند شد. فعل paristanai که به؛ حاضر کردن، ترجمه می شود، همچنین به معنی تقدیم کردن نیز هست: چنان که قربانی ها را در معبد تقدیم می کردند. در اینجا ادبیاتِ کهنات و تقدیم قربانی به کار رفته است.

لوقا درباره عمل فدیة دادن که توسط شریعت بیان شده است چیزی نمی گوید. اینجا دقیقاً نقطه مخالف این امر را می یابیم: کودک به خدا وقف شده است و از این پس تماماً به او تعلق دارد. هیچ یک از موارد ذکر شده در شریعت نیازمند حضور در معبد نیستند. با این حال برای لوقا نخستین ورود عیسی به معبد به عنوان کانون رویداد ضروری است. اینجا در مکان رویارویی خدا و قومش به جای بازگرداندن نخست‌زاده آنچه روی می دهد این است که عیسی علناً به خداوند یعنی پدرش تقدیم می شود.

این عمل (به معنی واقعی کلمه یک عمل آیینی) در انجیل، با حسی از پیش گویی ادامه می یابد. شمعون پیر و نبیّه کهن سال یعنی حنّا، به عنوان نمایندگان اسرائیل وفادار در معبد ظاهر شده و به «مسیح خداوند» خوش آمد می گویند (لو ۲: ۲۶).

سه چیز درباره شمعون به ما گفته شده است؛ او پارسا(عادل) است، او دیندار است و اینکه او به دنبال تسلی اسرائیل است. هنگام بررسی شخصیت یوسف مقدس دیدیم که مرد عادل کیست: آن کس که زندگی اش را در کلام خدا و به وسیله آن زیسته باشد، یعنی هماهنگ با اراده خدا چنان که در تورات آمده است. شمعون دیندار است یعنی تمام وجودش معطوف به خداست. او دروناً به معبد نزدیک است، او در تماس با خدا زندگی می کند و در انتظار تسلای اسرائیل است. او برای نجات دهنده، برای آنکه در راه است، زندگی می کند.

در کلمه تسلی (paraklesis) طنین نام یوحنايي روح القدس را می یابیم: paraclete؛ خدای تسلی بخش. شمعون مرد امید و انتظار است و به این معنی روح القدس را از پیش بر خود دارد. می توان گفت او مردی روحانی است و در هماهنگی با فراخوان و حضور خداوند قرار دارد. بنابراین در این شرایط او به عنوان نبی سخن

می گوید. نخست او عیسیای کودک را در آغوش می گیرد و خدا را چنین ستایش می کند: «ای خداوند، حال بنا به وعده خود خدمت را به سلامت مرخص فرما» (لو ۲: ۲۹).

سبک متنی که لوقا به کار می گیرد، نیایشی است. از زمانهای اولیه این متن بخشی از دعا‌های شبانه کلیساهای شرق و غرب بوده است. این دعا به همراه دعا‌های «بندیکتوس» و «مگنیفیکات» که از روایت کودکی عیسی توسط لوقا برگرفته شده اند، به میراث نیایشی کلیسای اولیه یهودی مسیحی تعلق دارد. کلیسایی که ما اینک به یمن زندگی عبادی پر از روح آن، از بینشی ممتاز برخورداریم. در این دعا خطاب به خداوند، عیسیای کودک «نجات تو» نامیده می شود که تداعی کننده واژه soter (نجات بخش، رستگار کننده) است که پیشتر در پیام فرشتگان در شب مقدس با آن روبرو شدیم.

این سرود روحانی دو بیانیه مسیح شناسانه به همراه دارد: «نوری برای آشکار کردن حقیقت بر دیگر قوم ها و جلالی برای قوم تو اسرائیل» (لو ۲: ۳۲). هر دو عبارت از اشعای نبی وام گرفته شده اند. اشاره به «نوری برای آشکار کردن حقیقت بر دیگر قوم ها» از سرود اول و دوم خادم رنج دیده می آید. (اشع ۴۲: ۶ ، ۴۹: ۶). عیسی به عنوان خادم رنج دیده‌ی اشعیا شناخته شده است؛ شخصیتی رمزآمیز که به آینده اشاره داشت. کانون ماموریت خادم، جهانیان اند، او مکاشفه ایست برای غریبه‌دیان، او نور خداوند را برای آنان می آورد. متنی که به جلال اسرائیل اشاره دارد، در کلام اشعای پیامبر حین اشاره به تسلای اسرائیل رنج دیده یافت می شود، تسلائی برای آنانکه یاری قدرت نجات بخش خداوند به ایشان نوید داده شده است (اشع ۴۶: ۱۳).

شمعون درحالیکه کودک را در آغوش دارد و خداوند را ستایش می کند، با گفتاری پیامبرانه رو به مریم می کند. پس از کلام شادی بخش درباره کودک آنچه او می گوید، پیش گویی مصائب است (لو ۲: ۳۴). عیسی موجب افتادن و برخاستن بسیاری از اسرائیل خواهد شد؛ نشانه ای دو سویه. شمعون با یک پیشگویی بسیار شخصی درباره مادر کودک، کلامش را به پایان می برد: «شمشیری نیز در قلب تو فرو خواهد رفت». الاهیات جلال، به شکلی جدانشدنی به الاهیات صلیب، پیوند خورده است. خادم رنج دیده ماموریت عظیمی دارد که نور خداوند را به جهان بیاورد. با این حال در تاریکی صلیب است که این ماموریت به حقیقت می پیوندد. در زبان به کار رفته برای افتادن و برخاستن بسیاری از قوم، طنین پیشگویی اشعیا به گوش می رسد که در آن خداوند، خود به منزله صخره‌ای است که مردم در برابرش می لغزند و فرو می افتند (اشع ۸: ۱۴). بنابراین در پیشگویی مصائب، پیوند عمیقی می بینیم که عیسی را به خداوند وصل می کند. خدا و کلام او (عیسی؛ کلام زنده خدا) نشانه هایی هستند که ما را به سوی یک انتخاب می خوانند. دوگانگی خداوند برای بشر در طول تاریخ امتداد

داشته است. آنچه عیسی را به عنوان نشانه راستین خداوند اثبات می کند، آن است که او این تناقض الهی را در خویشتن حمل می کند؛ او این دوگانگی را تا دوگانگی صلیب، با خود می برد.

اینجا صحبت از گذشته نیست. می دانیم که امروزه نیز تا چه حد عیسی به عنوان نشانه تناقض، پابرجاست. تناقضی که در تحلیل نهایی رو به سوی خداوند دارد. خود خداوند دائماً به شکل محدودیتی در مسیر آزادی ما نگریسته می شود. محدودیتی که می بایست کنار گذارده شود تا بشر بتواند برای همیشه کاملاً خودش باشد. خدا با حقیقتش در برابر دروغ های گوناگون، خود محوری و غرور آدمی می ایستد.

خدا محبت است. اما محبت، وقتی ما را به چالش می کشد تا از خودمان فراتر رویم، می تواند مورد نفرت قرار گیرد. این یک «احساس شاعرانه ی خوب» نیست. رستگاری، «خوب و خوش بودن» نیست، رستگاری رهاکردن خود در کامجویی نیست، برعکس، آزاد شدن از زندان خودشیفتگی است. این آزادی به بهایی به دست می آید: اندوه صلیب. پیشگویی روشنایی و پیشگویی صلیب به هم وابسته اند.

چنان که پیشتر دیده ایم پیشگویی مصائب از سوی شمعون در کلامی که خطاب به مریم می گوید کاملاً خاص می شود: «شمشیری نیز در قلب تو فرو خواهد رفت» (لو ۲:۳۵). می توان چنین در نظر گرفت که این گفته در کلیسای اولیه یهودی مسیحی به عنوان خاطره شخصی خود مریم حفظ می شده است. همچنین جماعت ایمان داران از طریق همان منبع دریافت کرده که معنای این گفته در عمل چیست. اما در یگانگی با کلیسای ایمان دار و نیایشگر، ما نیز می توانیم این معنا را دریابیم. دوگانگی در برابر پسر، در برابر مادر نیز وجود دارد و قلب او را نیز می شکافد. برای مریم صلیب دوگانگی بنیادین، شمشیری می شود که در روح او فرو می رود. از مریم می توان آموخت که معنای هم-دردی واقعی چیست؟ همدردی حقیقی (کاملاً ورای احساساتی-گری)، رنج دیگران را رنج خود دانستن است.

در نوشته های پدران کلیسا ناتوانی در درک و نداشتن حساسیت در برابر رنج دیگران، نشانه الحاد شمرده شده است. در تضاد با این رفتار، ایمان مسیحی، به خدایی تمسک می جوید که همراه با آدمی رنج می برد و بنابراین ما را به سوی همدردی می برد. Mater Dolorosa یعنی مادری که قلبش به وسیله شمشیر شکافته شده است، شمایل بنیادین شیوه ایمان مسیحی است.

در کنار شمعون نبی اینک حنّای نبیّه ظاهر می شود؛ پیرزنی ۸۴ ساله که پس از هفت سال زناشویی سالهای سال بیوه مانده است. «او هیچگاه معبد را ترک نمی کرد بلکه شبانه روز با روزه و دعا به عبادت مشغول بود» (لو ۲:۳۷). او نمونه یک انسان پرهیزکار است. او در معبد به سادگی در خانه خودش است. او در جسم و روح با خدا

و برای خدا زندگی می کند. پس او به راستی یک زن پر از روح و یک نبیّه است. از آنجا که زندگی اش را صرف عبادت در معبد کرده است، هنگام رسیدن عیسی هم آنجا حاضر است. «حنّا نیز در همان هنگام پیش آمد و خدا را سپاس گفته، با همه کسانی که چشم انتظار رهایی اورشلیم بودند، درباره عیسی سخن گفت» (لو ۲: ۳۸). پیشگویی او شامل اعلام امیدی است که خود به آن زنده است.

لوقا گزارشِ میلاد عیسی را که شامل اجرای تمامی ملزومات شرعی است، با اعلام بازگشت خانواده مقدس به ناصره به پایان می برد. «باری آن کودک رشد می کرد و قوی می شد او پر از حکمت بود و فیض خدا بر او قرار داشت» (لو ۲: ۴۰).

فصل چهارم:

مجوسیان مشرق زمین و گریز به مصر

چهار چوب تاریخی و جغرافیایی روایت

«چون عیسی در دوران سلطنت هیروдіس پادشاه در بیت لحم یهودیه به دنیا آمد، چند مغ از مشرق زمین به اورشلیم آمدند و پرسیدند کجاست آن مولود که پادشاه یهود است؟ زیرا ستاره او را در مشرق دیده ایم و برای پرستش او آمده ایم» (متی ۲:۱). دشوار بتوان روایت انجیلی دیگری یافت که به اندازه این بند از انجیل متی درباره «مجوسیانی» از «سرزمین طلوع خورشید»، مورد خیالپردازی قرار گرفته باشد و یا باعث تحقیق و واکنش شده باشد. در ابتدا متی با اشاره به هرود پادشاه و بیت لحم به عنوان مکان میلاد، به وضوح بستری تاریخی فراهم می‌کند. از یک شخصیت تاریخی و یک مکان جغرافیایی نام برده می‌شود. در عین حال این حقایق جزئی، عناصر تفسیری را به متن می‌افزایند. «رودولف پش» معنای الاهیاتی شخصیت هرود را چنین برجسته می‌کند: «همانطور که انجیل میلاد (لو ۲:۱-۲۱) با نام امپراطور آگوستوس رومی آغاز می‌شود، باب دوم انجیل متی نیز با نام پادشاه یهود، یعنی هرود آغاز می‌شود». اگر در مورد اول امپراطور با ادعای صلح‌آوری به جهان در نقطه مقابل کودک قرار می‌گیرد، در این مورد هم پادشاهی که از جانب او حکم می‌راند، با ادعای مسیح‌آوار منجی اسرائیل بودن، در همان جایگاه ایستاده است.

بیت لحم مکان میلاد داوود پادشاه است. در ادامه روایت، وقتی هرود می‌پرسد که مسیح کجا به دنیا می‌آید، معنای الاهیاتی این مکان، در پاسخی که کاتبان به او می‌دهند، روشنتر می‌شود. افزودن واژه روشنگر «یهودیه» به مکان جغرافیایی بیت لحم توسط متی، می‌تواند مضمون مُتَمِّم الاهیاتی به همراه داشته باشد. در متن برکت یافتن از یعقوب، پاتریارک در پیشگویی خطاب به پسرش یهودا می‌گوید: «عصا از یهودا دور نخواهد شد و نه فرمانروایی از میان پایهای وی تا آن هنگام که آنکس که فرمانروایی از آن اوست برسد، و مر او را اطاعت امتهای خواهد بود» (پیدا ۱۰:۴۹). در پس زمینه روایتی که بر آمدن داوود نهایی (همان پادشاه مولود اسرائیل که قرار است همه مردمان را رستگار کند) متمرکز است، طنین این پیشگویی به گوش می‌رسد.

بند دیگری که باید به موازاتِ برکت دادن یعقوب خوانده شود، گفتاری منسوب به بلعام؛ نبی مُشرک است. بلعام شخصیتی تاریخی است که منابع غیر کتاب مقدسی نیز او را تایید می کنند. در ۱۹۶۷ در کرانه باختری رود اُردن، دستنوشته ای یافت شد که در آن از بلعام پسر بعور، به عنوان «پیشگوی» خدایان بومی نام برده شده است. پیشگویی های گوناگون درباره ی مصیبت و نجات به او منصوب است. کتاب مقدس او را به عنوان پیشگویی در خدمت موآب پادشاه، تصویر می کند. موآب از او می خواهد تا اسرائیل را نفرین کند. بلعام می خواهد چنین کند اما خداوند، خود مداخله می کند و باعث می شود که بلعام به جای نفرین اسرائیل، آن را برکت دهد. در سنت کتاب مقدس، او با گناه کفرگویی، به عنوان یک شورشی، برکنار شده و اعدام می شود. پس به عنوان یک غیریهودی و پرستنده خدایان غیر، مهمترین چیز به جامانده از او پیشگویی اوست که گویا در بیرون از اسرائیل نیز شناخته شده بوده است: «او را خواهیم دید اما نه اینک، او را مشاهده خواهیم کرد اما نزدیک نی، ستاره ای از یعقوب طلوع خواهد کرد و عصایی از اسرائیل خواهد برخاست» (اعد ۱۷:۲۴).

متی که معمولاً بسیار مشتاق است که رویدادهای زندگی عیسی را به عنوان برآورده شدن پیشگویی های عهدقدیم ارائه کند، در واقع از این متن نقل قول نمی کند و این مایه شگفتی است. چرا که این متن آشکارا در تاریخ تفسیر داستان مغان برجسته است. درست است که ستاره بلعام یک جرم سماوی نیست: پادشاهی که می آید خود، ستاره ای است که بر جهان می درخشد و سرنوشتش را معین می کند. با این وجود بستر ستاره و پادشاهی، می توانست بر روی ایده ی این ستاره که به /ین پادشاه اشاره دارد، تاثیر گذار باشد. بنابر این می توان آزادانه تصور کرد که این پیشگویی غیریهودی به گونه ای در جهان غیریهودی، می گشته و مردم را به فکر واهی داشته است. اینکه مردمان بیرون از اسرائیل چگونه می توانستند «پادشاه اسرائیل» را به عنوان حامل این نجات بشناسند (نجاتی که شامل حال خود آنها نیز می شده است) پرسشی است که به آن باز خواهیم گشت.

«مجوسیان» که بودند؟

نخست باید دید، این مردمان که متی آنها را «مجوسیانی» از «جایگاه برآمدن آفتاب» می نامد کیستند. در منابع مرتبط، تصویر مجوسیان (magoi) در بردارنده بازه گسترده ای از معانی، از کاملاً مثبت تا تماماً منفی است.

بر اساس نخستین معنی از این معانی چهارگانه، مجوسیان اعضای انجمن کاهنان پارس دانسته می شوند. فرهنگ هلنی آنها را به عنوان پیشوایان یک مذهب خاص می نگریسته است. اما همزمان چنین اندیشیده می شد که آیین ایشان قویاً متأثر از فلسفه است. بنابراین، فلاسفه یونان، اغلب به عنوان شاگردان ایشان تصویر شده اند. بی شک این دیدگاه شامل برخی عناصر حقیقی است که تعریف آنها به سادگی ممکن نیست: به هر حال خود ارسطو، از کارهای فلسفی مجوسیان سخن گفته است.

معنی‌های دیگری که توسط جرارد دلینگ (Gerard Dellin) آورده شده اند به این ترتیب اند: صاحبان دانش و توانایی‌های ماوراطبیعی. جادوگران و سرانجام فریبکاران و افسونگران. در اعمال رسولان مثالی از این معنای آخر یافت می‌شود: مجوسی به نام باریشوع که پولس او را: «فرزند ابلیس و دشمن هر پارسایی» می خواند و سزای کارش را می بیند.

دوگانگی تصویر مجوسیان که در اینجا با آن روبرو هستیم نشان دهنده‌ی دوگانگی عمومی مذهب است. مذهب می تواند از یک سو راهی به سوی آگاهی درست، به سوی عیسی مسیح باشد. اما از سوی دیگر هنگامی که در این کار موفق نشود یعنی نتواند در حضور او گشوده باشد و برعکس در برابر یکتا خدای نجات بخش بایستد، آنگاه به چیزی پلید و مخرب تبدیل می‌شود. بنابراین در عهدجدید ما با دو گونه مجوس روبرو هستیم: در داستان مجوسیان متی، حکمت فلسفی و مذهبی در حرکت به سوی جهت درست، بی تاثیر است، در نهایت خرد است که مردم را به سوی مسیح راهنمایی می کند. در اعمال رسولان ما نوع دیگری از مجوسیان را می یابیم: فردی که قدرت خودش را بر علیه پیام‌آور عیسای مسیح به کار می گیرد و به این ترتیب با شیاطین در یک جایگاه قرار می گیرد، گرچه که عیسی پیشتر بر آنها (نیروهای شریر) پیروز شده است.

واضح است که درباره مجوسیان انجیل متی، حداقل در معنای وسیع کلمه، برداشت نخست صدق می کند. حتی اگر آنها اعضای انجمن کاهنان پارس نبوده باشند، به هر روی، متولیان مذهب و دانش فلسفی ای بوده اند که در آن ناحیه گسترش و ادامه یافته است، تا به ثمر برسد.

طبیعتاً، تلاش‌هایی برای تشخیص دقیق هویت ایشان صورت گرفته است. ستاره شناس ونیزی؛ «کنرادیان فراری دوکیوپو» نشان داده است که در شهر بابل (که زمانی مرکز ستاره‌شناسی علمی بود اما در زمان عیسی از درجه خود افول کرده بود) هنوز: «گروه کوچکی از ستاره‌شناسان بودند که کم کم رو به خاموشی رفتند... الواح سفالی، پوشیده در نشانه‌های خط میخی، به همراه محاسبات ستاره‌شناسی اثبات روشن این مدعا هستند». او تا آنجا پیش می رود که می گوید تقارن دو سیاره زحل و مشتری در صورت فلکی ماهی، در سال ۶-۷ پیش از

میلاد) زمان درست تولد مسیح) پدیده‌ای بوده است که ستاره شناسان بابلی می توانسته‌اند آنرا محاسبه کنند و این می توانسته به خوبی راهنمای ایشان به سوی یهودیه و به سوی «پادشاه یهود» نوزاد باشد.

در نوبتی دیگر به مساله این ستاره باز خواهیم گشت. اینک باید پرسید آنها که به سوی پادشاه حرکت کردند، چگونه مردمانی بودند. می توانسته‌اند ستاره شناس باشند: اما هر کس که می توانسته تقارن دو سیاره را پیش‌بینی کند، آن را به پادشاهی مشخص در یهودیه، ربط نمی داده است.

پیش از آنکه ستاره بتواند یک پیغام را برساند، می بایست وعده‌ای در جریان بوده باشد، وعده‌ای از جنس پیشگویی بلعام. از گفته های «تاسیتوس» و «سوئونیوس» (تاریخ نگاران رومی) می دانیم که در آن دوران، گمانه‌هایی پیرامون اینکه فرمانروای جهان از یهودیه ظهور خواهد کرد، شایع بوده است. انتظاری که فلیویوس جوزفوس (تاریخ نگار یهودی) به وِسپاسین نسبت داده است و متعاقباً نظر خود را هم با او همسو دانسته است.

انواع عناصر می‌توانستند گردهم آیند، تا این عقیده را بپرورند که زبان ستاره، حامل پیام امید است. اما هیچ یک از اینها نمی توانسته است انگیزه سفر کسانی باشد، مگر آنکه آنها کسانی باشند دارای جوش و خروش باطنی؛ مردمان امید، مردمانی به دنبال ستاره راستین رستگاری. مردانی که متی از ایشان سخن می گوید، تنها ستاره‌شناس نبودند. آنها «خردمند» بودند. آنان معرفی کننده حرکت درونی مذهب، به سوی تعالی شخصی هستند؛ جنب جوشی که شامل جستجوی حقیقت است، جستجوی خدای راستین و بنابراین جستجوی «فلسفه» به معنای اصیل کلمه. پس خرد در اینجا، برای پالایش پیام از تاثیر «علم»، به کار گرفته می شود: منطقی بودن آن پیام، در سطح دانش روشن‌فکرانه باقی نمی ماند، بلکه درکی کامل را می طلبد و بنابراین تفکر را به سوی برترین امکاناتش برمی انگیزد.

از تمامی آنچه گفته شد، می توان تا حدودی معنای چشم انداز و دانش این مردان را دریافت. دانشی که آنان را به سفر به سوی «پادشاه یهود» نوزاد، برانگیخت. به روشنی می توان گفت که ایشان نمایندگان مذاهبند، که به سوی مسیح حرکت می کنند. حرکتی درست مانند حرکت خود تعالی بخش علم، به سوی او(مسیح).

ایشان به نوعی، جانشینان ابراهیم اند، که در پاسخ به فراخوان خداوند راهی سفر شد. و به نوعی دیگر آنها جانشینان سقراط اند، سقراطی که برای دستیابی به حقیقت والا، همواره پرسشهایی ماورای آیین مرسوم را پیش می کشید. این اشخاص، پیشگامان اند، هموار کنندگان راه، از آن دست حقیقت‌جویانی که در هر دوران یافت می شوند.

درست همانطور که سنت کلیسا داستان میلاد را در پرتو (آموزه‌ی) اشعیا ۳:۱ درک می‌کند، با این نتیجه-گیری که الاغ و گاو راه خود را به آخور پیدا می‌کنند، معنای داستان مجوسیان نیز با نظر به تلاقی آیات مزبور ۷۲:۱۰ و اشعیا ۶۰ درک می‌شود. بنابراین خردمندان شرق، تبدیل به پادشاهان می‌شوند و شتران نیز به آخور افزوده می‌شوند. همچنان که محتوای پیشگویانه‌ی این متون، خاستگاه این اشخاص را به شرقی‌ترین نقطه می‌برد (ترشیش: تارسوس اسپانیا)، سنت کلیسا، این ایده را با ربط دادن ایشان به سه قاره شناخته شده‌ی آفریقا، آسیا و اروپا، گسترش داده است. پادشاه سیاه‌پوست بخشی از این ماجراست: در پادشاهی عیسای مسیح، هیچ تفاوتی در رنگ و نژاد نیست. در او و از طریق او انسانیت، بدون از دست دادن تنوع خود، یگانه شده است.

بعدتر، پادشاهان سه گانه با مراحل زندگی انسان ارتباط یافتند: جوانی، میانسالی و پیری. این نیز پُر معنا است و مَبین این واقعیت که انسان در هر کدام از مراحل گوناگون زندگی، معنای راستین وجود و یگانگی درونی خود را در همراهی با عیسی می‌یابد.

نکته کلیدی اینجا است که خردمندان شرق، آغازی نوین هستند. ایشان نماینده سفر انسانیت به سوی مسیح اند. آنها فرایندی را آغاز می‌کنند که در تمام تاریخ امتداد می‌یابد. آنها تنها، یادآور کسانی که راه را به سوی مسیح یافته اند، نیستند بلکه نشان دهنده اشتیاق درونی روح بشر و حرکت مذاهب و خرد انسانی به سوی مسیح اند.

ستاره

اینک به ستاره برمی‌گردیم. ستاره‌ای که براساس روایت متی، راه مردان خردمند را به ایشان نشان داد. این چه ستاره‌ای بوده است؟ آیا اصلاً ستاره‌ای در کار بوده است؟

مفسرین برجسته‌ای نظیر «رودولف پش»، بر آنند که این، پرسش معقولی نیست. ما با روایتی الاهیاتی سر و کار داریم که نباید با ستاره‌شناسی اشتباه گرفته شود. دیدگاهی مشابه نیز در کلیسای اولیه توسط قدیس، یوحنا زَرین‌کام، پیش کشیده شد: «این ستاره از نوع معمول نبوده، یا اینکه اصلاً ستاره نبوده، حداقل چنان که به نظر من می‌رسد، بیشتر یک قدرت نامرئی بوده که به این شکل ظاهر شده است، این چیزی است که در وحله اول از مسیر حرکتش آشکار می‌شود. چرا که ستاره‌ای نیست ... که این گونه حرکت کند». در سنت‌های کلیسا بسیاری، بر طبیعت معجزه‌گون این ستاره تاکید کرده‌اند. همانند نوشته‌های ایگناسیوس از انطاکیه که ماه

و خورشید را در رقص با ستاره می دید و یا مانند سرود باستانی میلاد، اثر «رومن بریوری» که می گوید؛ آن ستاره در زیبایی و تابندگی از خورشید درخشانتر بود.

با این وجود، این سوال برطرف نمی شود که آیا این ستاره، از نظر ظهور سماوی، یک جرم قابل شناسایی و از نظر ستاره شناسی قابل طبقه بندی بوده است یا خیر؟ اشتباه خواهد بود، اگر بخواهیم این مساله را با قیاس منطقی به خاطر ماهیت الاهیاتی داستان کنار بگذاریم. با ظهور ستاره شناسی مدرن که توسط مسیحیان ایماندار گسترش یافت، مساله این ستاره بازنگری شده است.

یوهانس کپلر (متوفی به سال ۱۶۳۰) راه حلی را پیش نهاد که امروزه ستاره شناسان مدرن از طریق عناصر بنیادینش دوباره آن را گسترش می دهند. کپلر محاسبه کرد که در سال ۶-۷ پیش از میلاد (زمان تولد عیسی) تقارنی میان سه سیاره زحل، مشتری و مریخ روی داده است. او خود یک تقارن مشابه را در سال ۱۶۰۴، با تولد یک ابر نواختر (supernova)، تجربه کرده بود. ابر نواختر ستاره ای کم نور یا بسیار دور است که یک انفجار عظیم در آن روی می دهد و تا هفته ها و ماهها تشعشعات شدید از آن ساطع می شود. کپلر ابر نواختر را به عنوان یک ستاره می دید. او این نظریه را برگزید که تقارن سیاره ای زمان میلاد عیسی نیز بایستی با ظهور یک ابر نواختر همراه بوده باشد. و این چنین بود که او تلاش کرد تا پدیده ستاره درخشان بیت لحم را از نظر ستاره شناسی توجیح کند. افزون بر این، جالب است که «فردریک وایسلر»؛ محقق دانشگاه گوتینگن، در تقویم رویدادنگاری چین، مرجعی یافته است که می گوید: «در سال ۴ پیش از میلاد، ستاره درخشانی ظاهر شد و برای زمانی طولانی قابل دیدن بود».

«فراری دوکیوپو»؛ ستاره شناسی که پیشتر نامش ذکر شد، فرضیه ابر نواختر را رد کرده است. برای او تقارن زحل و مشتری در صورت فلکی ماهی، دلیل توضیح دهنده ستاره بیت لحم است. او براین باور است که این مساله می توانسته با رویدادنگاری دقیق، محاسبه گردد. دانستن این نکته مهم است که مشتری، سیاره ی مردوخ؛ خدای اصلی بابل بوده است. او چنین نتیجه می گیرد: «مشتری؛ سیاره خدای بزرگ بابل، هنگامی که در شامگاه در کنار زحل (نماینده ی سماوی یهودیان) برآمد، به درخشانترین بازه خود رسید». نیازی به ورود به جزئیات نیست. بر اساس گفته «دوکیوپو»، ستاره شناسان بابلی، از این تقارن سیاره ای نتیجه گرفتند که یک اتفاق مهم جهانی روی داده است: تولد فرمانروایی نجات آور، در سرزمین یهودیان.

از این همه به چه نتیجه ای می توان رسید؟ تقارن بزرگ میان زحل و مشتری در سال ۶-۷ پیش از میلاد در صورت فلکی ماهی، یک رویداد ثابت شده به نظر می رسد. رویدادی که می توانسته به خوبی ستاره شناسانی

از نواحی بابل-پارس را به سوی سرزمین یهودیان و به سوی «پادشاه یهود» هدایت کند. اینکه آن مردان دقیقاً چگونه قانع شدند که به سوی اورشلیم و پس از آن بیت لحم روانه شوند، سوالی است که باید همچنان پرسید. صورت فلکی می توانسته است ایشان را به فکر فرو برده باشد، می توانسته اولین نشانه برای آغاز سفر درونی و بیرونی ایشان باشد. اما اگر آنها پیشتر از راهی دیگر انگیزه این کار را نیافته بودند، اگر امید دیدار ستاره‌ای که بر یعقوب خواهد درخشید (اعد ۱۷:۲۴) دروناً ایشان را برنیانگیخته بود، ستاره نمی توانست با ایشان سخن بگوید.

اگر این خردمندان که به راهنمایی ستاره به دنبال پادشاه یهود راهی شدند، نماینده حرکت غیریهودیان به سوی مسیح باشند، خود این امر، نشان‌دهنده آن است که کیهان از مسیح سخن می گوید، حتی اگر زبانش در این مرحله برای بشریت کاملاً قابل درک نباشد. زبان خلقت، نشانه‌های بسیاری فراهم می کند. این زبان برای بشر، الهام بخش (حضور) خالق است. و این نشانه‌ها بیش از هر چیز انتظار و امید را در دل آدمی برمی‌انگیزند. انتظار و امید آنکه این خالق، سرانجام روزی خود را آشکار خواهد کرد. و این همه، این آگاهی را ایجاد می کند که آدمی می تواند و باید به سوی خداوند برود. اما دانشی که از خلقت پدید می آید و در مذاهب، اشکال عینی پیدا می کند، می تواند منحرف گردد، که در این صورت دیگر بشر را به سوی تعالی بر نمی انگیزد، بلکه او را می فریبد تا خود را درون سازوکارها زندانی کند. سازوکارهایی که بشر به نوعی باور دارد، می توان از طریق آنها با نیروهای پنهان جهان مقابله کرد.

در داستان ما هر دو عنصر را می توان یافت: در مرحله اول، ستاره، خردمندان را تا یهودیه راهنمایی می کند. طبیعی است که جستجوی آنها برای پادشاه نوزاد یهود، باید آنها را به شهر پادشاهی اسرائیل و قصر پادشاه برساند. آنجا به یقین جایی است که پادشاه آینده بایستی در آن به دنیا آمده باشد. بعد از این آنها به جهتی که توسط نوشته‌های مقدس اسرائیل (کلام خدای زنده) فراهم می شود، نیاز دارند تا یک بار برای همیشه، وارث راستین داوود را پیدا کنند.

پدران کلیسا جنبه‌ای دیگر را مورد تأکید قرار داده‌اند. «گریگوری نازیانزن» می گوید که: «درست در همان لحظه که مجوسیان عیسی را پرستش کردند، ستاره‌شناسی به پایانی رسید، چرا که ستارگان از آن پس، بر مداری که مسیح تعیین کرد، حرکت می کنند». در جهان باستان، اجرام آسمانی، همچون قدرت‌های ایزدی که سرنوشت آدمیان را رقم می زنند، انگاشته می شدند. سیارات، نام خدایگان را بر خود داشته اند. بر اساس فرضیه فراگیر آن دوران، اینان بر جهان فرمان می‌راندند و بشر می‌بایست برای خوشنودی ایشان می‌کوشیده است. یکتاگرایی کتاب مقدس به زودی یک اسطوره‌زدایی روشن را پدید آورد: روایت پیدایش با هوشمندی حیرت-آوری، ماه و خورشید (ایزدان جهان پیشامسیحی) را نورهایی توصیف می کند که خداوند، آنها را در کنار تمامی

فلک ستارگان، میان آسمان جای داد (پیدا ۱: ۱۶). با ورود جهان غیریهودی، ایمان مسیحی ناگزیر بود یک بار دیگر با مساله خدایان آسمانی درگیر شود. بنابراین پولس، در نامه هایی که از زندان به افسسیان و کولسیان نوشته است، تاکید می کند که مسیح رستاخیز کرده، بر تمامی قدرت ها و نیروهای آسمانی غلبه یافته و بر تمامی کیهان فرمان می راند. داستان ستاره ی خردمندان نیز همین نکته را بیان می کند:

این ستاره نیست که سرنوشت کودک را تعیین می کند، بلکه این کودک است که ستاره را هدایت می کند. می توان از انقلابی در انسان شناسی سخن گفت: طبیعت انسانی در نظر خداوند (چنان که در یکتاپسر خدا آشکار شده است) برتر از تمامی قدرت های جهان مادی است؛ عظیم تر از تمامی کیهان.

اورشلیم؛ نقطه توقف در سفر

وقت آن است که به متن انجیل بازگردیم. خردمندان به قصر پادشاه در اورشلیم رسیده اند، جایی که گمان می برند باید جایگاه وعده باشد. آنها سراغ «پادشاه تازه به دنیا آمده ی یهود» را می گیرند. این اصطلاح، معمولاً اصطلاحی غیریهودی است. در حلقه های یهود، مردم ممکن بود از «پادشاه اسرائیل» سخن بگویند. در واقع عنوان «غیریهودی» «پادشاه یهود» تا زمان محاکمه عیسی و نوشته ی بالای صلیب که در هر دو مورد توسط پیلاتس «غیریهودی» به کار می رود (مر: ۹: ۱۵؛ یو ۱۹: ۱۹-۲۲)، دیگر دیده نمی شود. پس (درباره این خردمندان به عنوان نخستین غیریهودیان در جستجوی عیسی) می توان گفت که اینجا طنین راز صلیب وجود دارد، رازی که به طرزی جدایی ناپذیر به پادشاهی مسیح مربوط است. این طنین را می توان به وضوح در واکنش هرود به پرسش مجوسیان دید: «هیرودیس و به همراه او تمامی اورشلیم مضطرب شدند» (مت ۲: ۳). مفسرین اشاره می کنند که اضطراب هرود با رسیدن خبر تولد یک مدعی مرموز تاج و تخت، کاملاً قابل درک بوده است. آنچه درک آن دشوار است، مضطرب شدن تمامی اورشلیم است. این عنصر می تواند پیشینی ورود شاهانه عیسی به شهر مقدس در شب رنج بردنش باشد، همان جا که متی می گوید: تمامی شهر (از شوق) به لرزه درآمد. (متی ۲۱: ۱۰). به این ترتیب هر دو صحنه، که هر کدام به نوعی بیان کننده ی پادشاهی مسیح اند، به یکدیگر و نیز به مضمون اضطراب، پیوند خورده اند.

ارجاع به مضطرب شدن تمام شهر، هنگام دیدار مجوسیان، به نظر بسیار معنادار است. هرود برای روشن کردن مساله ی بسیار خطرناک مدعی تاج و تخت: «همه سران کاهنان و علمای دین قوم را فرا خواند» (مت ۲: ۴). چنین گردهمایی و هدف آن نمی توانست ناشناخته بماند. تولد واقعی یا فرضی یک پادشاه مسیحایی،

بی‌تردید برای قوم اسرائیل محاکمه و عقوبت به همراه می‌آورد. به هر حال آنها هرود را می‌شناختند. آنچه از منظر بلند ایمان، ستاره امید است، از منظر زندگی روزمره، صرفاً دردسرساز است و دلیلی است برای اضطراب و ترس. درست است؛ خداوند در روزمرگی راحت ما مزاحمت ایجاد می‌کند. پادشاهی عیسی پا به پای اضطرابش پیش می‌رود.

مجمع بزرگان چه پاسخی درباره مکان تولد عیسی می‌دهند؟ براساس گفته متی، پاسخ، ترکیبی از بندهای کتاب میکاه و کتاب دوم سموئیل است: «ای بیت لحم که در میان یهودایی، تو در میان فرمانروایان یهودا به هیچ روی کمترین نیستی، زیرا از تو فرمانروایی ظهور خواهد کرد» (میکا ۵: ۱) که قوم من اسرائیل را شبانی خواهد نمود (دوم سمو ۵: ۲). متی در متنی که می‌آورد، دو تطابق ظریف انجام می‌دهد. از آنجایی که بخش اعظم سنت متنی، به خصوص ترجمه یونانی می‌گوید: «تو در میان قبیله های یهودا کوچکترین هستی» او می‌نویسد: «تو به هیچ روی در میان فرمانروایان (شهرهای اصلی) یهودا کمترین نیستی». هر دو نسخه متن، هر یک به روش خود، نشان‌دهنده دوگانگی روش کار خداوند هستند، روشی که در تمام عهدقدیم جریان دارد: عظمت از چیزی برمی‌آید که در معنی زمینی کوچک و بی اهمیت است، درحالیکه عظمت این جهانی فرو می‌پاشد و سقوط می‌کند.

برای مثال در روایت فراخواندن داوود نیز چنین است. این نه ظاهر بیرونی و بلندای قامت بلکه قلب است که تعیین کننده است (اول سمو ۷: ۱۶). یکی از گفته‌های مریم در سرود شادی اش، دوگانگی ازلی کار خداوند را چنین گردآورده است: «او فرمانروایان را از تخت به زیر کشیده و فروتنان را سرافراز کرده است» (لو ۱: ۵۲). نسخه عهدقدیمی متن که بیت لحم را در میان قبیله های یهودا کوچک توصیف می‌کند، به وضوح بیان کننده این روش کار (modus operandi) خداوند است.

با این حال وقتی متی می‌نویسد: «تو به هیچ روی در میان فرمانروایان یهودا کمترین نیستی»، تنها به نظر می‌رسد که این دوگانگی را رفع کرده است. این شهر کوچک که در جای خود، بی اهمیت شمرده می‌شود، اینک می‌تواند در عظمت راستینش بازشناخته شود. شبان راستین اسرائیل، از آن شهر بیرون می‌آید: پیش بینی انسانی و پاسخ الهی در این نسخه از متن ترکیب شده‌اند. با تولد عیسی در یک غار بیرون از شهر، یک بار دیگر این دوگانگی تایید می‌شود.

پس اینک به دومین تطابق می‌پردازیم: متی، بندی از کتاب دوم سموئیل (۲: ۵) را به متن نبوتی اضافه کرده است. متنی که در اصل به داوود نوین پادشاه اطلاق شده و اینک در عیسی به تحقق پیوسته است. فرمانروای

آینده به عنوان شبان اسرائیل تصویر شده است. متی به این روش، توجه محبت‌آمیز و مشفقانه‌ی فرمانروای راستین یعنی نماینده پادشاهی خداوند را برجسته می‌سازد.

پاسخ سران کاهنان و علمای دین به پرسش خردمندان، یک محتوای جغرافیایی عملی دارد، که مجوسیان را در مسیرشان یاری می‌کند. با این وجود این تنها نه یک برداشت جغرافیایی بلکه همچنین یک تفسیر الاهیاتی از مکان و رویداد است. اینکه هرود نتیجه مشخصی می‌گیرد قابل درک است. و با این حال قابل توجه است که کاتبان متخصص، با وجود این اتفاق، هیچ انگیزه‌ای برای برداشتن یک گام عملی، در خود نمی‌بینند. آیا این تصویر احتمالاً یادآور الاهیاتی نیست که خود را در بحث‌های آکادمیک فرسوده کرده است؟

پرستش مجوسیان در برابر عیسی

ظاهراً در اورشلیم ستاره از دید پنهان شده و پس از رویارویی با کلام کاتبان، دیگر بار خود را بر مجوسیان آشکار کرده است. خلقت یک بار دیگر از خلال تفسیر کاتبان با آدمیان سخن می‌گوید. در توصیف واکنش خردمندان، متی به توصیفی عالی متوسل می‌شود: «ایشان با دیدن ستاره بسیار شاد شدند» (مت ۲: ۱۰). این شادی کسی است که پرتو نور الاهی را دریافت کرده، کسی که اینک می‌بیند که امیدش به حقیقت پیوسته است. این شادی، شادی کسی است که آنچه را می‌جسته، یافته و خود نیز اینک یافت شده است.

چون به خانه درآمدند و کودک را با مادرش مریم دیدند، روی بر زمین نهاده آن کودک را پرستش نمودند (مت ۲: ۱۱). با اینکه روایت کودکی متی، از دیدگاه حضرت یوسف نوشته شده، اینکه در این جمله هیچ اشاره‌ای به حضرت یوسف نشده است، توجه برانگیز است. ما در این جمله تنها «مادرش مریم» را کنار عیسی در صحنه پرستش، می‌بینیم. هنوز در جستجوی توضیحی کاملاً قانع کننده در این مورد هستیم. یک یا دو بند در عهدقدیم وجود دارند که در آنها معنایی خاص به شخصیت ملکه مادر پیوند خورده است (ارم ۱۳: ۱۸). اما احتمالاً این کافی نیست. تردید نیست که وقتی «گنیلکا» پیشنهاد می‌کند که این روش متی برای یادآوری زایش از دوشیزه و برجسته کردن عیسی با عنوان پسر خداست، حق با اوست. آنچه مجوسیان در برابر کودک پادشاه انجام می‌دهند proskynesis است. یعنی خود را در برابر او به خاک می‌اندازند. این تجلیلی (یا بیعتی) است که به پادشاه الاهی تقدیم می‌شود. معنای هدایای مجوسیان را نیز می‌توان به همین شکل توضیح داد. آنها هدایایی کارآمد به معنای هدایایی که خانواده مقدس در همان لحظه نیازمند آنها باشند، نیستند. آنها بیان کننده همان معنای proskynesis هستند: آنها تایید کننده جایگاه شاهانه‌ی دریافت کننده‌شان هستند.

همچنین از طلا و کندر در بند ۶:۶۰ کتاب اشعیا به عنوان هدایایی که غیریهودیان به پادشاه اسرائیل تقدیم خواهند کرد، نام برده شده است. در سنت کلیسا (با تنوع خاص) این سه هدیه نشانگر سه وجه راز مسیح اند: طلا به پادشاهی عیسی اشاره می‌کند، کندر به اینکه او پسر خداست و مُرّ نیز به راز رنج بردن او اشاره دارد.

در حقیقت مُرّ، در انجیل یوحنا پس از مرگ عیسی ظاهر می‌شود: یوحنا می‌گوید که نیکودیموس، برای تدهین پیکر عیسی به همراه دیگر روغن‌ها، مُرّ نیز آماده کرده بود (یو ۳۹:۱۹). پس راز صلیب یک بار دیگر از طریق مُرّ، به پادشاهی عیسی مربوط می‌شود، و به شکلی رازآمیز با پرستش مجوسیان اعلام می‌گردد. تدهین کوششی است در راستای مقاومت در برابر مرگ، مرگی که تنها با تجزیه (و فساد بدن) قطعی می‌شود. وقتی زنان در صبح روز عید پسخ برای تدهین پیکر عیسی آمدند، (چرا که این وظیفه ای بود که به علت نزدیکی عید نمی‌توانست، در شامگاه تصلیب انجام شود) او پیشتر رستخیز کرده بود. او دیگر به مُرّ به عنوان محافظی در برابر (اثر) مرگ نیازی نداشت، چرا که حیات خداوند، خود بر مرگ غلبه کرده بود.

ضمیمه

در مورد مجوسیان پاپ بندیکت در شروع متن گفته است:

“دشوار بتوان روایت انجیلی دیگری یافت که به اندازه این بند از انجیل متی درباره «مجوسیانی» از «سرزمین طلوع خورشید»، مورد خیالپردازی قرار گرفته باشد و یا باعث تحقیق و واکنش شده باشد.”

علاوه بر این در جواب به سوال مجوسیان که بودند در آخر میگوید:

“آنها تنها، یادآور کسانی که راه را به سوی مسیح یافته اند، نیستند بلکه نشان دهنده اشتیاق درونی روح بشر و حرکت مذاهب و خرد انسانی به سوی مسیح اند.”

بنابراین ما میتونیم جرات داشته باشیم که سنت تخیلی کلیسای قدیم ایران که گویای کوشش افراد کشور ما به سوی نور را بیان می کند اضافه کنیم، به این سنت شگفت انگیز ایرانی خوب دقت کنیم.

مأموریت اعجاب انگیز شاهان مجوسی و تعمید ایرانیان

پیش گفتار

در بخش هائی که خواهند آمد، ما با تعجب تاریخ فوق العاده کلیسای پارس و توسعه و گسترش آن در مغولستان و چین را کشف خواهیم کرد. قبل از شروع صحبت در باره این تاریخ، خاطر نشان کنیم که این مسیحیان مشرق زمین به چه طریقی، مزده نوین ناجی را که از امپراطوری بیزانس خارج شده بود تا به نزد ایشان برسد، و با چه شکوهمندی در آغاز این [مژده] را توسط مجوسیان که بدون شک زرتشتی بودند، و سپس توسط یهودا توماس رسول و همراهانش دریافت کرده بودند، درک می کردند.

در این روایت، [این نکته] دارای معنا می باشد که ببینیم چطور شاهدان مسیح، این دین زیبای زرتشتی را در ظلمت بت پرستی نیانداخته اند. بلکه بر عکس ارزشهای آن را از ماورای سنتهای آن، هر چند کمی اسطوره ای می باشد، بعهد گرفته اند. در

نتیجه، چگونه سفر مجوسیان را بسوی نور را تصوّر می کردند، و چگونه روایت بسیار بی پیرایه انجیل متی رسول را توجیه می کردند.

بدون ارزش و منفعت نیست که مشاهده کنیم تا چه اندازه این حماسه، در برخی از بعدها می تواند برای ما جنبه معاصر داشته باشد. در حقیقت، شورای اسقفان واتیکان دوم از هر کلیسای محلی خواستار آن است تا ارزشهای انسانی و مذهبی مردم جوامعی را که انجیل به ایشان اعلام کرده می شود و به مسیحیت دعوت می نمایند، به دنباله روی از عیسای ناصری که ارزش های عالم یهودیت زمان خود را بعده گرفته، پاک گردانید، به عهد بگیرد و محترم بشمارند. (اد جنتس شماره ۲۲) از سندی موسوم به «بسوی کفار یا امتها»:

«کلام خدا بذری است که در خاک خوب رشد نموده و با شبنم الهی آبیاری می شود، رطوبت را جذب نموده و آن را تغییر می دهد و بخشی از خود می سازد، تا سرانجام میوه بسیار آورد. درست همان طور که در راز تن گیری اتفاق افتاد، بنیاد رسولان تمام دولتمندی های ملل را به خود می گیرد که همچون میراثی به مسیح داده شده است. آنان از رسوم، سنتها، حکمت، تعالیم، هنر و علوم ملت خود هر چیز را که برای تمجید و ستایش و جلال خالق می تواند مفید باشد و فیض نجات دهنده را آشکار سازد یا در نظام درست مسیحیت سهیم باشد، به امانت می گیرند.»

برای درک بهتر اهمیت رویداد مجوسیان در بین جوامع مسیحی بین النهرین که از یهودیت آمده بودند، و سنت هایی که در این میان شکوفا گشته اند، خاطر نشان کنیم که عهد عتیق وجود مجوسیان را در مشرق زمین باستان، قید می کند و انتظار یک ستاره اسرارآمیز با انتظار مسیح بیگانه نبود. اما خاطر نشان کنیم که قبل از هر چیز مجوسیان را در مملکت بابل، در کنار نبوکدنصر پادشاه می یابیم. ایشان مسؤولیت مشاورت و تفسیر نشانه های داده شده توسط آسمان را دارا می بودند. اما دانیال نبی، سرشار از حکمت و با روشن بینی بیشتر در تفسیر رؤیاهای پادشاه خود ظاهر ساخت (دان ۲/۲۰-۲۸). در دنیای یونانی، وجود مجوسیان پارسی شناخته شده بود هرودوت (Hérodote)، این تاریخ نگار که در سال ۴۲۰ ق.م. در آتن مرد، از ایشان همانند طایفه ای با تخصص در تفسیر پدیده های آسمانی که منصب کهناتی را داشتند، سخن می گوید. تعجب نکنیم که بلعام که همانند مجوسیان آمده بود پیام نبوی الهامی مشهور خود را چنین اعلام نمود:

«او را می بینم - اما نه برای حال، او را در منظر دارم - اما نه در نزدیکی، ستاره ای از نژاد یعقوب که رهبر خواهد شد، و عصائی از نژاد اسرائیل بر خواهد خاست ...» (عد ۱۷/۲۴)

نماد رسالتی که کلیسای سریانی ابتدائی، برای نزدیک شدنش بر سرزمین ایران در ماورای کشورشان پیش بینی کرده بود، - خوشبختانه - هنوز با مرحمت از نگهداری کتابها و دستنوشته های بسیار کهن، که ترتیب و نگارش آنها به چهار قرن اول تاریخ مسیحیت برمی گردد، قابل دسترس می باشند. بر طبق این مدارک، اقدام رسالتی اعلام مژده انجیل در ایران به روایت پرستش مجوسیان، که متی در باب دوم انجیل خود آنرا روایت می کند، نزدیک می شود. بحث بر یک سنت بی سابقه اصلی می باشد و اکثراً بطور فوق العاده نا آشنا است، پس - هنوز امروز - می توانیم از آن سودمند شویم، که این سودمندی حتی می تواند شامل کلیسای جهانی نیز شود. به این خاطر نشو و نمائی در ادامه می آید.

مدارکی که این نماد رسالتی را یادآوری می کنند :

کتاب شیث^۱ (SETH)

منشاء و تاریخ

«لُوپوس امپرفکتوم» (L'opus imperfectum) یک تفسیر معروفی از انجیل متی قدیس می باشد که نگارش آن به اوایل قرن چهارم میلادی برمی گردد. این تفسیر در مجموعه آثار قدیس یوحنا دهان طلائی (Saint Jean Chrysostome) گنجانده شده و احتمالاً نویسنده آن سریانی می باشد.

در بخشی که واقعه پرستش مسیح توسط مجوسیان در بیت اللحم را مورد نشان قرار می دهد، به یک «کتاب شیث» اشاره می کند که برای آن ارزش بسیاری قائل است و بنا براین خلاصه آن را می آورد که ما آن را بطور گسترده در بند بعد خواهیم یافت.

احتمال دارد که این «کتاب شیث» توسط یک نویسنده عبرانی به تحریر در آمده باشد : چون ریشه شناسی که از کلمه «مجوسی» می دهد (= آن که خدا را در سکوت تمجید می کند)، و هم طراز است با کلمه عبری «ماحگهیم» (maheghim) (= آنان که با صدائی آرام صحبت می کنند)، از ریشه کلمه حاگا (hagah) (= تعمق کردن).

نگارش این کتاب شیث الزاماً قبل از لُوپوس امپرفکتوم که آن را قید می کند، می باشد. تاریخ آن با تأخیر بیشتر اوایل قرن چهارم میلادی است.

دیگر نمی توانیم شک داشته باشیم که سنتهای مرجوعی پیرامون شیث، در قرنهای اول مسیحی در ایران، بسیار مردم پسند بوده است. تنها برای ارمنستان، از این دوره، تعدادی نه کمتر از شانزده کتاب یهودی یا یهودی - مسیحی در زمینه زندگینامه قدیسان، که شیث را مورد مطالعه قرار می دهد، در اختیار داریم، که با توجه به فرسودگی زمانی این آثار باز مانده اند. نام یکی از این کتابها «مژده نیکو(انجیلی) از شیث» می باشد که تولد شیث، توسط همان فرشته، (جبرائیل) اعلام شده که از طرف دیگر، راز

^۱ شیث

کلمه شیث، کلمه ای سریانی به معنای بخشش یا هدیه است؛ به علت آنکه خداوند شیث را بعد از کشته شدن هابیل در سن ۱۳۰ سالگی به حضرت آدم عطا فرمود. برخی فلاسفه شیث را همان آغاناذیمون یونانی دانسته اند. شیث اولین نفری است که بعد از حضرت آدم به تعلیم حکمت و ضروریات شریعت پرداخت و پنجاه صفحه و به روایتی بیست و نه موضوع درباره حکمت الهی و صفات نامتناهی بر وی نازل گشت. بر اساس تورات، شیث سومین فرزند آدم و حوا پس از هابیل و قابیل است و تنها فرزند دیگر آدم و حوا که نامش در کتاب پیدایش تورات ذکر شده است. با استناد به تورات، شیث پس از قتل هابیل توسط قاتل (قابیل) متولد گشت و حوا او را جانشینی برای هابیل دانست. نام فرزند شیث در تورات، انوش است. در مجموع شیث ۹۱۲ سال عمر نمود و صاحب فرزندان بسیاری شد. نام شیث در قرآن نیامده است اما در احادیث و روایات اسلامی، نام شیث به عنوان یکی از پیامبران در اسلام ذکر گشته است.

تن گیری مسیح را به مریم اعلام کرده است (میشل ستون (Micahael Stone)، سخنرانی یال ۱۹۷۸: گزارش روی شیث در سنتهای ارمنی، کتاب آدم.

"Armenian Adam Books Conference of Yale ۱۹۷۸: Report on Seth traditions in the"

دو باره این صورت برداری تنها آثار زمینه زندگی نامه قدیسان را که باز یافته شده اند، در حساب می آورد. چیزی که در باره کتاب شیث صحت ندارد که گزارش تاریخی از انتظار و پرستش مجوسیان می آورد. این کتاب خوشبختانه و به فیض یک خلاصه برای ما که توسط یک نویسنده سریانی با الهامی خوب نوشته شده، از نابودی نجات یافته است.

یکی از دلایل مردم پسندی حماسه های شیث در دنیای ایرانی، احتمالاً شباهتی است که با موضوع سامی نجات، (توسط آفرینش نوین دنیایی با عطایای الهی، چون جوانی و در تازگی غیر قابل پیش بینی شیث - در جانشینی برادرش هابیل که توسط قائن به قتل رسیده بود - مجسم می شد)، با این حکمت ایرانی ناجی - ساوئیانت (Saoyant) - (که برای پیش بردن سریع این دنیای پیچیده و مخلوط بسوی پاکسازی و کمال، احضار می شد) - می باشد.

(کوسترن کولپ (Costern Colpe)، ادوار شیث (Seth) و زرتشت در دنیا: سخنرانی یال (Yal ۱۲۷۸).

(Zoroastrians ages of the world: Conference of Yale ۱۲۷۸ Costern Colpe, Sethians and)

همینطور بخوبی در قرن هفتم میلادی، زرتشتیان، زمانی که لازم بود تا در برابر کشور گشائی اسلام شناسائی شوند، تعلق خود را به نوشته ها و پاتریارخها اعلام کردند و ابراهیم، انوش (Henoah) ... و شیث را مورد استدعا قرار می دادند. اگر دلیلی هست، این می باشد که موضوع رسالتی که کلیسای سریانی ابتدائی حفظ نموده و حامل آن بود توسط کسانی مورد خطاب قرار داشتند (یعنی مسلمانان) بخوبی پذیرفته شده بودند.

این کتاب، اولین گواهی بر نقش مجوسیان و اعلام خطبه های رسالتی در ایران می باشد. همین طور بر طبق این شهادت در می یابیم که اقدام اعلام انجیل در ایران قبل از آمدن توماس رسول به آن سرزمین شروع شده بود.

مشروح متن

«شنیدم که چندین نفر به متنی رجوع می کنند - که، مسلماً در فهرست کتابهای الهام شده نمی باشد - اما هیچ صدمه ای بر ایمان نمی آورد و یک لذت واقعی است. آنچه در این است :

با نامیدن شیث این نوشته را به او اختصاص داده اند. این نوشته نشان دهنده آن «ستاره» بود که می بایست ظاهر شود و همه نوع هدایائی را آنگاه می بایست به او تقدیم کرد. و یک قوم که در مبدأ مشرق زمین، هم جوار اقیانوس قرار داده شده، آن را نگه می دارد. برای حفظ شدن و نگهداری این متن، آن را از نسلی به نسلی منتقل نموده، و دانشمندان آن را از سینه به سینه، از پدر به پسر واگذار می کردند.

پس به این خاطر برای خود از بین کسانی که با دل بستگی بسیار و دقت بیشتر در تأمل اسرار آسمان بودند، دوازده نفر (مرد) انتخاب نموده، و ایشان را برای جستجوی این ستاره آماده می کردند. اگر یکی از ایشان می مرد، پسرش - یا توسط شخص دیگری که از دید روحی به او نزدیکتر بود و جهت چنین نظمی بطور مثبت قضاوت شده بود - جا نشین او می گشت. ایشان را «مجوسی» می نامیدند چرا که خدا را در سکوت پرستش می نمودند و از صحبت کردن خود داری می کردند.

پس هر سال در پایان دوره خرمن کوبی، ایشان برکوهی که در آن جا قرار داشت و آنرا در زبان خودشان «کوه پیروزوار» (Mont Victorial) می نامیدند صعود می کردند. غاری در جناح آن باز می شد. چشمه ها و درختان فرح بخشش آن را بطور خاصی در مهمان نواز خوش آیند می ساخت. ایشان صعود کرده، خود را [بنابر آئینی جهت پاک سازی] همراه با دعا خواندن شستشو می دادند، سپس طی سه روز در سکوت نیایش های خود را به خدا ارائه می نمودند.

بدین گونه است که هر یک از ایشان نسلی به نسل بعد عمل می کردند، و در انتظار بدون وقفه بسر می بردند، و در پریشانی امید آن را داشتند که ستاره نیک بختی در دوره ایشان بر آسمان فراز آید: این رویه ادامه داشت تا روزی که حقیقتاً آن واقعه بر ایشان، با فرود آمدن بر این «کوه پیروزوار»، و با گرفتن شکلی شبیه به کودکی کوچک که بر روی آن صلیبی ترسیم شده بود، پدیدار گشت.

این ستاره با ایشان گفتگو کرد و به ایشان آموزشی داد. ایشان را برای رفتن به یهودیه تعجیل نمود. وقتی که در راه بودند ستاره پیشاپیش ایشان حرکت می کرد. و این دو سال طول کشید. هیچگاه، در عرض این مدت، نه غذا و نه نوشیدنی در توبره سفرشان کم نیامد. آنچه که پس از آن بوقوع پیوست، آن بطور مفصل در انجیل گزارش شده است.

پس از برگشت خود، همواره و بیشتر خدا را جلال داده مفتخر می شمردند. علم خود را بیشتر وقف وی می کردند: او را والاتر و قادرتر از شرایط خود اعلام می داشتند و تعلیمات و تربیت افراد زیادی را آغاز نمودند. سپس توماس رسول، که بعد از رستاخیز خداوند، به آن منطقه فرستاده شده بود، ایشان به او پیوستند، توسط او تعمید یافته، خود را همکار موعظات او ساختند.

پس این است آنچه که این نوشته می گوید.

گاهشماری زوکنین (Zuqnin)

یک راهب نا آشنا، در دیر زوکنین (Zuqnin) (در نزدیکی شهر موصول امروزی)، حدود سال ۷۷۵ بعد از میلاد عیسی مسیح، یک متن تاریخ نامه دنیا که از آفرینش تا قرن هشتم میلادی ادامه داشت، به تحریر در آورد. در این گاهشماری جایگاه خارق العاده ای برای داستان مجوسیان اختصاص داده است (تقریباً یک دهم از جمع متن). این عیان سازی زیاده از حد شایسته توضیح می باشد.

در زمانی که او می نوشت، برتری اعراب توسط قدرت گیری پارسیان، مورد سؤال قرار گرفته بود. بدین سان نویسنده ما موضوعات را منعکس می کند. «سال ۱۰۶۰ (بنابر مبدأ تاریخی سلجوقیان برابر ۷۴۸-۷۴۹ مبدأ تاریخی مسیحی)، پارسیان سوریه را اشغال کردند و اعراب را شکست داده، مقر حکومتی خود را در کشور برقرار نمودند». در نتیجه، سلسله حکومت عرب امویان^۲ که در دمشق مستقر بودند، جای خود را به سلسله خاندان عباسیان^۳ که توسط پارسیان حمایت می شدند، واگذار نمودند، و ایشان در سال ۷۶۲ م. (تقریباً ده سال قبل از نگارش این گاهشماری) مقر حکومتی خود را در بغداد مستقر کردند. در حالی که راهب ما که سریانی است، اعراب مسلمان را دوست ندارد:

«او می نویسد: "از ایشان است که تمامی آزار و شرارت بر قوم مسیحی شروع به وقوع کرده است... از این زمان (هجوم اعراب و مسلمانان) است، که پسران هاجر (مسلمانان، پسران ابراهیم توسط برده مصری)، شروع به استثمار پسران اسحاق (Isac) (مسیحیان، پسران ابراهیم توسط زن آزاد) و ایشان را به زیر سلطه خود چون بردگی مصر در آوردند. تیره بختی بر ما! چون ما گناه کردیم که بردگان بر ما حکومت می کنند».

با سرنگونی حکومت اعراب توسط پارسیان، راهب ما می تواند ایمان داشته باشد که دوره آزادی برای کلیسا فرا رسیده است. با وجود چنین تصویری مستلزم آن است که پارسیان یا مسیحی باشند یا مسیحی شوند. به این خاطر است که با بازگیری فعالانه مأموریت به بهره برداری از موضوع خاص رسالتی کلیسای سریانی ادسا (Edesse) و مشارکت نزدیک و فشرده آن با شاهان مجوسی، رسولان اعلام انجیل در ایران، در گاهشماریمان خواهیم پرداخت.

۲ امویان

امویان از دودمان های تاریخی اسلامی بودند. اینان برای نخستین بار خلافت را تبدیل به سلطنت موروثی کردند. این دودمان از قبیله قریش و از طایفه بنی امیه بودند. نخستین خلیفه اموی معاویه فرزند ابو سفیان بود. او در زمان عمر خلیفه دوم فرمانروای شام گشت. در زمان خلافت عثمان که از خویشان او بود، قدرت بسیار زیادی پیدا کرد. با کشته شدن عثمان با علی بیعت نکرد و تا علی زنده بود با او بر سر خلافت مسلمانان جنگید. پس از مرگ علی در کوفه، به نبرد با حسن بن علی پرداخت و سرانجام خلافت را به چنگ آورد و شهر دمشق را پایتخت خود و خاندانش ساخت. معاویه نخستین کسی بود که سیاست جانشینی پسر به جای پدر را در خلافت به راه انداخت. پس از او یزید پسرش خلیفه مسلمانان شد. از کارهای او نبرد با حسین بن علی و رویداد کربلا بود. همچنین تازش به مکه. دیندارترین خلیفه اموی عمر بن عبدالعزیز بود. واپسین خلیفه اموی مروان بن محمد بود که به دست یاران ابومسلم خراسانی کشته شد. امویان فرمانروایانی بیش از اندازه عربگرا بودند. سختگیری های آنان بر نژادها و اندیشه و آیینهای گوناگون مردم زیر ستم ایشان را به ستوه آورده بود که سرانجام پایه های لرزان فرمانرواییشان را فرو ریخت.

۳ خلافت عباسیان

پس از خلافت عمر، عثمان و علی، امویان حکومت کرده و پس از چندی ضعیف شدند و حکومت به عباسیان که از نوادگان عباس بن عبدالمطلب، عموی پیامبر، و از بنی هاشم بودند رسید. عباسیان به کمک ابومسلم خراسانی (بهزادان) و ایرانیان همیار او (سیاه جامگان، خلافت را به دست آوردند اما بعد ابومسلم را کشتند و حکومتی ظالم تر از امویان به وجود آوردند. بعدها قیام هایی از جمله خیزش المقنع نیز علیه عباسیان صورت گرفت که سرکوب شد.

راهب ما، برای تنظیم گاهشماری خود، بدون هیچ دغدغه‌ی خاطری، از رونویس کردن آثار قدیمی: (مثل؛ گاهشماری کلیسایی اُزب دُ سزاره (Euseb de Césarée) اوایل قرن چهارم میلادی) به طریقی کورکورانه و برده وار کوتاهی نمی کند. این کاری است که برای تحریر در مورد شاهان مجوسی خواهد کرد. چون او راهبی از کلیسای یعقوبی (Jacobite) است، و طبیعتاً نستوریوس (Nestorius) را دوست ندارد، پس بنابر این رابطه‌ی نزدیکی با کلیسای نستوری (Eglise Nestorienne) نداشت. مشروط بر این موقعیت می توانیم در نظر بگیریم که امانت گیری های او از روی اسنادی که در دوره قبل از جدائی کلیسای یعقوبی و نستوری در قرن پنجم میلادی تنظیم شده بودند، می باشد. دقت بیشتری داشته باشیم. نویسنده این گاهشماری، چون مأمور تدارکات دیرش بود، بطور مداوم به ادسا (Edesse) می رفت، و احتمالاً اسنادی را که برای نگارش گاهشماری خود لازم داشت در آنجا تهیه می کرد. در واقع، کتابخانه های این شهر، نسخه هایی از متونی را که در مکتب معروف پارسایان، در قرن چهارم میلادی تدریس شده بود، حفظ کرده بودند. دانشجویانی که از ایران آمده بودند، جهت دنبال کردن درس الهیات در ادسا تعجیل می نمودند. از طرف دیگر این شهر در قرن سوم میلادی، با انتقال بازمانده قدیس توماس رسول را پذیرا گشته بود. در الهیات. پس هیچ تعجیبی ندارد که حال و هوای ایرانی در گاهشماری ما ملموس باشد.

گاهشماری زوکنین (Zuqnin)

I. سند مرجعی

گاهشماری زوکنین در اصل به زبان سریانی نوشته شده است. این متن جدیداً و تنها در دو زبان ترجمه شده است: به زبان لاتین (۱۹۵۳)؛ به زبان ایتالیائی (۱۹۵۲).

II. (برگزیده ای از) متن گاهشماری زوکنین (Zuqnin)

الف) مجوسیان چه کسانی هستند؟

« و این است نا کسانی که ایشان را حکما و شاهان می نامیم:
 زَهرونداد پسر ارتابان (Zaharwandad, fils de d'Artaban)؛
 هورمیزد یا هرمز پسر ساناتروغ (Hormizd, fils de Sanatruq)؛
 اوستازپ گوداپهر (Austazp, fils de Gudaphar)؛
 ارساک پسر میهروغ (Arsak, fils de Mihruq)؛
 زروند پسر وادواد (Zarwand, fils de Wadwad)؛
 اریحو پسر خسرو (Ariho, fils de Kosrau)؛
 ارتاحسیسات پسر هویلات (Artahsisat, fils de Hawilat)؛
 میهروغ پسر هومام (Mihruq, fils de Humam)؛
 اهایراس پسر صاهبان (Ahairas, fils de Sahban)؛

آستان بوزان پسر سیسروان (Astanbozan, fils de Sisrawan)؛
مِروداک پسر بیل (Merodak, fils de Bil)؛
ناصردیج پسر سالادان (Nasardih, fils de Saladan)».

ایشان شاهان هستند، شاهزادگان مشرق روی زمین "سیر" (SYR)، دورترین نقطه از شرق دنیائی مسکن انسانها است، می باشد. نزدیک اقیانوس، دریای بزرگی که خارج از دنیا می باشد، در مشرق زمین "نود" (Nud)، آنجائی که آدم، سلطان و بنیان تمامی نسلها ساکن بود.

ب) سنتهایی که در مورد جلال از ابتداء (از آدم تا شیث) انتقال یافته اند

این شاهزادگان از پدران خود تعلیم و دستوراتی، قوانین و حتی کتابهایی دریافت کرده بودند. ایشان، آنها را بدینسان از شیث، پسر پدر ما آدم، از نسلی به نسلی، و شخصی از شخص دیگر دریافت کرده بودند. در واقع آدم بود که آنها را بر پسرش شیث مکشوف ساخته بود.

آدم، عظمت اولیّه خود، قبل از سرپیچی کردنش از دستورات، و همینطور خروجش از بهشت را به پسرش شیث نشان داد.

"و او، آدم به پسرش شیث، توصیه کرد تا از عدالت همچون او، سرپیچی نکند."

شیث توصیه های پدرش را با قلبی پاک شنید، و با هوشیاری مراقب بود تا آن عدالت را دنبال کند، تا لایق خدای اعلی علّیین بماند. و به شیث داده شد تا این را در کتابی به ودیعه بسپارد و حکمت را تعلیم داده و شهادت دهد: تا هر کسی که در جستجوی حیات است نام خداوند قادر را به استمداد بخواند.

توسط او، شیث برای اولین بار در دنیا کتابی به نام اعلی علّیین، ظاهر و مظهر شده است. شیث کتاب مظهر شده را به اعقابش سپرد. و آن کتاب تا به نوح رسید، که خود او هم عادل شناخته شده و به آن سبب از آنها نجات یافت ... و این کتابهای اسرار پنهانی بر روی کوه «پیروز وار»، در شرق "سیر" (SYR)، در کشورمان، در یک غار، "غار گنجینه های اسرار" گذاشته شده بود که وقتی در طی زندگی خود آنها را می بینیم، در سکوت بر آنها تعمق می کنیم.

پدرانمان به ما آنچه را که از پدران خود آموخته بودند، تعلیم داده اند: تا در انتظار نوری باشیم که برای ما از مشرق بالا خواهد آمد، که از والاترین جلال پدر آمده، نوری که به شکل یک ستاره بر بالای "کوه پیروزوار" فرا خواهد آمد و برستونی از نور بر غار گنجینه ها و اسرار افشا شده، قرار خواهد گرفت ... این نور بزرگترین تقدیس پسر اعلی علّیین در جلال است، ندای حقیقی پدر، تمثال افکار بر ملا شده اش، تشعشع شکوه پر جلالش، تصویر و نشانه وافرش، آن سخن که تفکر الهی می دهد، عطا بخش حیات بدون زوال است، که از سر چشمه اش گرفته شده، آن سخن که همه چیز را بنابر اراده آن کسی که او را فرستاده، آفریده، تصویری که نه الگوئی دارد نه چهره ای شبیه به هر آنچه موجود است. از قدرت او و آن سخن او است که دنیاها منظم شده باقی مانده اند. او پسر عشق در کمال است، تشعشع شکوه پر جلال غیر قابل توصیف پدر.

وقتی برای شما این نور که از چشمه بی انتهای جلال افشان شده به شکل یک ستاره بر فراز خواهد آمد، بطوری که بتوانید بر آن تعمق کنید، با شادی وافر عجله کنید، عاشقانه شتاب ورزیده، با آوردن هدایائی که به او تعلق دارند و پدران شما آنها را در غار

گنجینه ها و اسرار، بر "کوه پیروزوار" گذاشته اند، به آن جائی بروید که نور این ستاره شما را راهنمایی می کند، و شما نشانی بزرگ و قابل تحسین خواهید دید: خداست که شما خواهید دید، در نماد مردی از شکل افتاده، فقیر، تحقیر شده، مغضوب شده و فروتن، و حتی شما نشان صلیب را بر روی او خواهید دید.

پ) آئین هائی که به این دلیل هر ماه بر روی کوه پیروزوار برگزار می شد

چیزهائی که پدرانمان برای ما همچون سنت به ارث گذاشته اند ... پس به این خاطر است که ما بر "کوه پیروزوار" صعود می کردیم. هر ماه، ما از شهرهای خود خارج شده، و وقتی در پای کوه گرد هم می آمدیم، در روز بیست و پنجم ماه، در مکانی مشخص در پاکی مستقر می شدیم. خود را در آب چشمه ای که در پای کوه بود شستشو می دادیم. به این خاطر است که این چشمه «چشمه تطهیر» نام داشت.

بالای این چشمه، هفت درخت رشد می کرد: یک درخت زیتون، یک کنده تاک، یک درخت مورد، یک درخت سرو، یک درخت لیمو، یک درخت سدر و یک درخت صنوبر. بطور غیر قابل مقایسه ای، این کوه، از تمامی کوه های کشورمان زیباتر و با شکوهتر است. تمامی عطرها از آن متصاعد می گردد و شبنم، بوی خوش و تازه معطری پخش می کند.

به محض این که ماه جدید آغاز می شد، ما به قلّه کوه بالا می رفتیم و در برابر کانون غار گنجهای پنهانی و اسرار آمیز قرار می گرفتیم. زانو زده، دست هایمان را بسوی آسمان بلند می کردیم، و در سکوت به ادغام نیایش و پرستش می پرداختیم، چرا که دیگر کلامی برای شکوهمندی پدر، در عمق جلالش و در بی انتهای بیش از حد سخاوتمندیش در ابدیت او پیدا نمی کردیم.

سومین روز ماه، داخل غار می شدیم، و به توده گنج هائی که آماده شده بود برای اهدا کردن به ستاره جهت پرستش این نوری که آنقدر انتظارش می رفت، نزدیک می شدیم. وقتی که در شادی از کوه پائین می آمدیم و بر می گشتیم، به فرزندانمان و اقوام خود و هر کس که می خواست با گشایش روحی و اطاعت و سر براهی بشنود، آنچه را که خوانده و شنیده بودیم و از تعالیم و مکاشفات نقل می کردیم.

ت) آشکاری جلال (ستون منور و ستاره درخشان)

حال آنکه وقتی زمان آن فرا رسید که می بایست نوشته های مقدس در مورد ظهور نور این ستاره که تا آن زمان پنهان بود، تحقق یابد؛ پیش آمد که ما لایق شناخته شدیم تا ظهور آن را در دوره حیات خود ببینیم، و در شوق و شعف آن را پذیرا گشتیم، بر طبق توصیه های پدرانمان و آنچه در کتاب ها نوشته شده بود. هر یک از ما بصیرت شگفت انگیز و مختلفی داشتیم که قبل از آن ندیده بودیم، در حالی که کلیدهای اسرار آمیز آنها را می توانستیم در کتابها بخوانیم، که خوانده بودیم.

تعبیر اول

و ما هر یک از شهر خود، بنا بر عادت قدیمی خود، جهت صعود به "کوه پیروز وار"، راه می پیمودیم - ما خود را در چشمه تطهیر شستشو دادیم، تا خود را بنا بر عادتمان طاهر سازیم. و ما دیدیم یک نوری چون ستونی منور فرود آمده و بر بالای غار اسرار مستقر شد. خوف و هیجان بر ما چیره گشت وقتی که این ستون، و بالای آن ستاره ای با درخششی شدید و چشمگیر، غیر قابل

توصیف دیدیم، ما بدون صدا ماندیم. چرا که نور آن [ستاره] چندین برابر بیشتر از نور خورشید بود چنان که خورشید نمی توانست در حضور آن روشنائی دهد: وقتی ستاره بالای ما فراز آمد، خورشید برای ما، همچون ماهی بود که در روزهای نیشان^۴ (Nissan) در برابر تابناکی پر جلال ستاره ای [یعنی خورشید] که از شرق طلوع می کند، غرق می گردد، منظور شد. در عوض ما، و همراهان ما در اسرار، در نور ستاره تعمق می کردیم، هر چند که درخشش آن از خورشید پر شدتتر بود، با این حال به هیچ کس دیگری ظاهر نشد، چرا که ایشان از اسرار ستاره و وقوع آن دور مانده بودند. آنچه در خصوص ماست، ما شادی می کردیم، و در ستایشی بدون پایان پدر شکوهمند والا را اعتراف می نمودیم، چرا که ستاره در زمان حیات ما برفراز آمده بود و ما لایق شناخته شده بودیم تا بر آن تعمق کنیم.

تعبیر دوم

طبق عادت، پس از این که خود را در چشمهٔ تطهیر کردیم، در شادی روی "کوه پیروزوار" بالا رفتیم. ما صعود کردیم و ستون نور را در برابر غار یافتیم. بنا بر عادت قدیم، زانو زده و دستها بر آسمان بلند کرده و در سکوت جلال این بصیرت شگفت انگیز را برگزار کردیم. یک بار دیگر، دیدیم که آسمان همانند دروازهٔ بزرگی گشوده شد، و مردان پرشکوهی ظاهر شدند که در دستهایشان یک ستارهٔ درخشان از نور حمل می کردند؛ ایشان پائین آمده و بر بالای ستون نور قرار گرفتند - تمامی کوه از شکوه غیر قابل توصیفش پر شد. از ستون و از ستاره، چیزی چون دست یک کودک خردسال، که ما هنوز قادر بدیدن وی نبودیم، نزدیک می شد، به چشمان ما عیان گردید - این ما را خاطر جمع کرد. دیدیم که ستاره بدرون غار گنجینه ها و اسرار پنهانی داخل شد، و غار بطور بیش از حد تصوّر منور گردید. و شنیدیم صدائی کوچک با لطافت ما را خطاب کرد:

«بدون ترس و در اطمینان کامل داخل شوید و این بصیرت بزرگ و قابل پرستش را تعمق کنید...»

(در متن از این صحنهٔ مکاشفه یک رونوشتی هست که گواهی می کند بر این که وابستگی گاهشمار نسبت به آن جایی که بوده و مأخذهای اطلاعاتی متعددی را نتوانسته بود بشناسد، پس چرا نخواست به هم بپیوندد: این دو تعبیر که یکدیگر را تعقیب می کنند در بالا یکی بعد از دیگری گرفته شده اند).

ث) رسالت مجوسیان پس از بازگشت به کشورشان تا آمدن توماس رسول

پس آنگاه، خوشبختی ایشان شروع به عیان شدن کرد، و به وجد و شغف آمدند. همراه با سپاسگزاری خود، ایشان هر یک آنچه را که بطور خاص از آن مکاشفه دریافت کرده بود، برای دیگری شروع به بازگو کردن نمودند... و این سپاسگزاری، که روز به روز، در روحشان چون ترانه ای سروده می شد، بیش از پیش قدرت می یافت. به این علت در تمامی مشرق شغف و شادی خارق العاده ای وجود داشت.

^۴ نیشان (عبری)

از ویکی پدیا، دانشنامه آزاد

نیسان (به عبری: 792) هفتمین ماه از تقویم عبری است. نیسان ماهی بهاری و ۳۰ روزه است. مصادف با بخشی از ماه فروردین و اردیبهشت در تقویم ایرانی و ماه آوریل تقویم میلادی می باشد.

بطور همزمان مردم از تمامی مناطق آمدند و بدور این «بزرگان» اجتماع کردند - (چون این است مفهوم کلمه مجوسی) - اجتماعی از ثروتمندان و فقرا، زنان و کودکان، که بدور یک عشق یکسان نسبت به خداوند ما گرد هم آمده بودند. آنچه را که از ایشان به تعلیم می گرفتند، این روش جدیدی بود که ایشان در بیان نیایش های تمجید با متقابل ساختن مکاشفاتی که تا آن زمان تنها در بیان اسرار گزارش شده بود، و دنبال کردن نمادهائی که بر ایشان عیان شده بود از اولین روزی که کشورشان را ترک کرده تا روزی که در وجد و شغف باز گشته بودند، داشتند.

و روز به روز، به مرحمت ایشان، این مکاشفه، روشنائی و نیروی جدید و نفوذی شدید می یافت چرا که همه نوع موهبت های الهی داشتند. ایمان رواج می یافت چرا که می دیدند: ایشان دوست داشتند بر عیسای مسیح خداوند ما شهادت دهند، و نور نورسته ظهور از ورای معجزات عمل می کرد. و این چنین خواهد بود تا در نهایت به کمال برسد، آنگاه که او در همه چیز و در اطاعت مطلق از اراده آن که وی را فرستاده به پایان رساند. آنگاه می تواند پیروزمندانه به اولین جایگاه بالا رود، جایگاه بزرگترین فرمانروائی، جایگاه ملکوتی که در خور او است.

و ایمان به حیات در مشرق گسترش می یافت. نزد کسانی که با گوش شنوا توجه می کردند^۵ پس، وقتی یهودا توماس (Jude Thomas) به دنبال اراده خداوندان که او را به مأموریت رسالتی فرستاد، به آنجا آمد، پیشرفت بیشتری نزد این شنوندگان ایجاد شد، بخاطر وفور بسیاری از اعمال قدرتمند که یهودا توماس (Jude Thomas) در آنجا به نشانه حکم رسالتی که از خداوند دریافت کرده بود، بعمل آورد.

«بزرگان» - (بخاطر بیاوریم که بالاتر، در آغاز این بخش، پاراگراف دوم)، مجوسیان به این نام خوانده شدند. پس اینجا منظور ایشان می باشند) - وقتی شنیدند که می گویند: یهودا، برای اعلام این نور به مردم، که بر ایشان از پیش ظاهر شده بود، به آنجا آمده، با هم جمع شده آمدند تا به او پیشنهاد همکاری در رسالت او و ایمان را بنمایند. ایشان با محبتی کامل ترغیب شده و از شادی خدمت خداوندان تحریک شده بودند، یهودا را سلام گفتند، و این آخرین [یهودا] با دیدن ایشان ناگهان در شادی درونی پر نیروئی فرا گرفت. چندین روز در کنار او ماندند، و برای او شرح دادند که به چه طریقی از روز اول، جهت منور ساختن دنیا، نعمت و صلاحیت آن را دریافت کرده بودند. سپس صعودشان بسوی نور منور بخش بیت لحم و نهایتاً آنچه که بر ایشان مکشوف شده بود - خواه در غار، در رابطه با بصیرت ها و تجلی ها دریافت کرده بودند، و آنچه را که در طی سفر بازگشت خود، در شب زنده داری های اردوگاهشان، زمانی که آن نور ناشکسته و نازوال ایشان را در اتحاد بدور هم گرد می آورد، توسط تبادل بصیرت ها و مکاشفات خود با یکدیگر، و به این طریق مکاشفات ایشان از دیاد می یافت -»

یهودا، رسول، فهمید که عطیه خداوندان به سخاوت و فزون به ایشان عطا شده، پس با ایشان در باره آن کسی که احیاء کننده زندگی ما در پری می باشد وقتی که برادرانه گرد هم می آئیم، صحبت کرد. او همچنین در باره اعمال قدرتمندانه، شفا بخشی ها و نشانه هائی که زیر چشمان رسولانش: چون پیش نمادی شگفت آور از آنچه او هست، و شکل دهنده آنچه که او گرد هم می آورد، و توصیف دنیائی که خواهد آمد، چیزهائی که ما انسانها به تنهائی قادر به درک و تصور آنها نیستیم، با توجه به ابهام و گنگی ما، اما برای ما در یک لحظه عیان می شد، بطوری که نمی توانستیم در او تعمق نموده و نماییم، و آن تنها در عطای روح، امتیازی که از آغاز دنیا به هیچ کس دیگری داده نشده بود، ممکن می شد.

^۵ بخاطر بیاوریم که در کلیسای اولیه، تعمیم خواستگان در سر آغاز راهشان «شنوندگان»، سپس «انتخاب شدگان»، بعد «خبرگان» و در نهایت «ایمانداران» نامیده می شدند.

تمامی برادران آنچه را که یهودا می گفت درک کرده، پس همه با یک صدا خداوند خدا را در در تمامی فرمانروائیش، به خاطر پسرش، مسبب و عامل حیات در کمال، جلال می دادند. و از یهودا، رسول خداوندمان خواستند تا ایشان را با او در تعمید خداوندمان شریک سازد. و یهودا به ایشان گفت:

«برادران، من هم، بخاطر این عطیه، در شوق و شغف بودم وقتی برای تمامی زندگیم مأموریت گرفتم. در واقع، آن که به حیات ایمان دارد، عاشقانه، بطور حقیقی مُهر خداوند عیسای مسیح را دریافت می کند، و دیگر، دشمن [شیطان]، بر او هیچ سلطه ای نخواهد داشت.»

ج) تعمید مجوسیان توسط توماس قدیس

پس، هنگام شب، موقع گشایش روز یکشنبه توسط روشنایی نور، یهودا، برادرانی را که از او خواسته بودند، تا ایشان نیز، در شادی و شغف، مُهر خداوندمان را دریافت نمایند، با خود برد. بسوی چشمه آبها خارج شد. او روغن را گرفته آن را تقدیس کرده گفت:

«جلال بر تو، ای راز حیات، چرا که در نعمت به ما داده شده تا توسط روغن از مسح سهم داشته باشیم.

جلال بر تو، ای راز عمیق، چرا که در نعمت به ما داده شده تا تا توسط روغن از مسح شاهانه به منظور حیات سهم داشته باشیم.

جلال بر تو، ای راز عمیق، چرا که در روغن، بر ما هدیه ای جهت حیات و بخشش گناهان داده شده، این هدیه ما را روشنایی بخشیده و ما را از ظلمت و گناه دور می کند؛ به فیض این رازها مبارزان ارزش ها می توانند بر دشمنانشان پیروز گردند. جلال بر تو ای راز روغن، زیرا اسم تو با نام مسیح مشترک گشته است.

جلال بر تو زیرا آنانی که با کمک تو در مبارزه پیروز شده اند، تاج افتخار دریافت می کنند.

جلال بر تو نیز زیرا با روح القدس مشترک گشته ای، روح القدس که آبها را همانند عروس می پوشاند، تو را در حکمت خود حائل شده و توسط تو بدن ها را جهت زندگی نوینی احیاء می کند.

بیا ای روح القدس، ای شریک عیسی، آن نخست زاده،

بیا ای روح القدس، ای نو گرای انسانها که جهت زندگی ابدی حیات می بخشی.

بیا ای روح القدس، بر این مردان ایماندار و محبوب خداوندمان عیسی مسیح قرار بگیر، و ایشان را پاک کرده، تقدیسشان بنما.

تا بدن هایشان پاک گشته و بدن های ایشان معبدهائی گردد تا تو بتوانی در آن مسکن گزینی، و جایگاه دلپسندی گردد برای آن پسر عشق کامل عیسی مسیح. تقدیسشان کن تا در این زندگی نوین کامل گردند.»

و او ایشان را به نام پدر و پسر و روح القدس تعمید داد.

چ) اولین قربانی مجوسیان

و هنگامی که جمعی از آنها بیرون می آمدند، از برترین آسمان ها، کودک منور بر ایشان ظاهر شده، از آسمان ها پائین آمد و به ایشان گفت : آرامش با شما باد، ای پسران تمامی رازها، اینک، امروز در نسل خود، آنچه را که به شکل پیش نماد و مکاشفه، از روزهای آغازین، در بصیرت های خود داشته اید، در کمال به تحقق رسید.

هیبت خداوند ایشان را در بر گرفت؛ و بر زمین افتادند. و نهایتاً وقتی بر پا خاستند، مردی در شکوفائی سن و در جلال الهی، در نظرشان ظاهر شد. او نان پاکی گرفت، نیایش برکت را بیان کرد، آن را تگه کرده، اول به یهودای رسول داد، سپس به هر یک از ایشان و گفت :

«اینک، آنچه در تکامل نشانی است که با اشتیاق شما حیات را سرشار خواهد کرد. از این پس در گردهمائی ها و شوراها می من، قوی باشید در خصوصاً در ارتباط با حیات جاودانی.»

ح) دعوت به صعود و ارسال به مأموریت مجوسیان

چون این بصیرت از دید طبیعی و انسانی ایشان ناپدید می گشت، صعود او را دیدند، زیرا که از جلال به جلال بالا برده می شد. آنگاه یهودا گفت :

« ستایش بر تو باد در جلالت که در ملایمت عمل می کند مورد ستایش باش، و برای ویژگی خاص که در ارتباط با اشخاص تکثیر می یابد. ستایش بر تو باد برای فر و شکوهت که در نمادی به ما عیان کردی تا برای ما قابل تشخیص و دسترسی باشد. ستایش بر تو باد برای جامه ای که بر تن کردی تا ما نیز بتوانیم با برتری والا مقام تو ملبس گردیم. ستایش بر تو باد برای تمامی نام هائی که توسط آنها تو را می خوانیم، هر چند که در واقع، هیچ یک از آنها از آن تو نیست، چرا که تنها تو هستی که نام واقعی و فرمانروائی خود را می شناسی، تو و پدر تو، اما هیچ کس دیگر، و تمامی شکل هائی که تو بر خود گرفتی و به آن صورت خود را بر ما عیان کردی، تا ما بتوانیم تو را بشناسیم. ستایش بر تو باد، چرا که تو ما را با قلبی دلسوزانه نسبت به فقر و تیره بختی ما، ما را محبت می کنی. ستایش بر تو باد، چون با وجود تمامی رنج آزاری که، آن کسانی که تو را مصلوب کردند، بر تو احمال نمودند، تو همه را بخاطر ما تحمل کردی، هر چند که بخوبی و طبیعتاً تو مجبور نیستی در سلطه رنج و آزار درائی، تو همه را برای ما در شکیبائی تحمل کردی، تا توسط فیض تو آرامش و صلح بر ما بیاید.

پس به این خاطر است که تو تسلی بخش ما، رئیس ما، نور و احیاء کننده ما هستی. چون ما به تو ایمان داریم، تو همه چیز را به ما بخشیدی، و تو همه چیز را بخاطر ما تحمل می کنی، تو به ما مأموریت خود را واگذار نمودی تا این محبت تو را که به ما عطا کردی، به دیگران اهدا کنیم».

و تمامی شاگردان نوین سخن خدا، سرشار از شادی گشته جواب می دادند :

« جلال می گوئیم، پرستش کرده ستایش می کنیم شکوهمندی فرمانروائی تو را هر چند که هیچ دهان انسانی هرگز قادر به تمجید درخور و شایسته تو نیست چرا که ما در این مورد بسیار ضعیف هستیم. همینطور روشنائی پر قدرت تو که بر بالای ضعف و سستی ما برافراشتی، و این چون که تو خواستی در رحمت خود ما را لایق گردانی جهت تقسیم میراث یعنی حیات ابدی».

و چون شادی ایشان توسط اعتراف نام خداوند برملأ شده و آشکارا ابراز می شد، تعداد برادرانی که ایمان می آوردند روز به روز بسیار افزایش می یافت.

پس آنگاه یهودا به ایشان گفت : «حالا، برادران، باید فرمان خداوندان را مراعات کنیم که به ما گفت :

«در تمامی دنیا بروید و مژده من را اعلام کنید». پس حالا برادران مثل ما (یعنی رسولان)، چاوش گویان و فریاد زندگان عمومی سخن خدا باشید. چون که شما هم از خداوندان فیض دریافت کرده اید؛ شما هم به هر مکانی بروید و به همه بدون تبعیض، این فیض روشنگرانه آنکه ما را دو باره زنده می کند اعلام دارید».

و از آن هنگام، به هر مکانی می رفتند و با خوشایندی ظهور خداوندان عیسی مسیح، پسر خداوند جهان را اعلام می داشتند. ایشان نیز، به نام خداوند ما و با قدرت روح القدس که عیسی به ایشان عطا کرده بود، شفا بخشیده و اعمال قدرتمندی، بالاتر از آنچه که هر انسانی بتواند به زبان بیاورد، بجا می آوردند. و ایشان یک ایمان واقعی را موعظه می کردند. و این است تعلیماتی که به همه می دادند:

«ظلمتها را ترک کنید و به نور بدون زوال بیائید، تا شما حیات داشته باشید و شما در زیر بال های خداوندان عیسی حفاظت یابید، او که ما را احیاء می کند، و پناهگاه محکم ما خواهد بود، زمانی که، در آخرین روز، آتش هولناک قضاوت خواهد آمد تا جهان را از خطاهائی که آن را به زیر سلطه در آورده و به فساد کشیده، پاک سازد. پس، آزاد شده از سوزش آتش توسط ایمان، شما در استراحت و آرامش موعود به آنانی که منتخب و وفا دارند، - (منظور تعمید یافتگان می باشد. یوحنا رسول در کتاب مکاشفه از ایشان صحبت می کند وقتی یاد آوری می نماید : "... و همچنین آنان که با او خوانده شده اند (تعمید خواستگان)، و برگزیدگان (تعمید یافتگان جدید)، و ایمانداران (تعمید یافتگانی که جهت دادن شهادت از طریق خون خود مواجه شده اند)». (مکا ۱۷: ۱۴) - به پسر نور کامل، و حیات ابدی، داخل خواهید شد. این حیاتی که از امروز در ملکوت خداوند عیسی مسیح، پسر خدای قادر مطلق، در آن جایی که، ملکوت پر شکوه خود، در دنیای نوینی که از آن اوست، و نور رفیع، بیزوال و پر عظمت خور را، بر طرح ابدی جهت جایگاه و معبد جلالش، دارا می باشد.

باشد، که شما از روزگاران به روزگاران به این استراحت داخل شوید. آمین و آمین».

پایان تاریخ مجوسیان و نعمت های ایشان.

III. تاریخ سند

همانطور که در بالا گفته شد، راهبی که این گاهشماری زوکنین (Zuqnin) را در سال ۷۷۵ م. به زبان سریانی به تحریر در آورد، در واقع اکثر اوقات، اسناد قدیمی تر را باز نویس کرده است. به احتمال زیاد، با چنین دنباله گیری است که بخش مجوسیان را از منشاءهای قبلی به گزارش آورده است.

با وجود این، صحیح است که یک جوایرانی در گاهشماری ما محسوس می باشد. برای درک بهتر، نظریه ای که من می دهم این است که دو سندی که گاهشمار ما از آن استفاده می کند متون درسی می باشند که در مدرسه ادسا (Edesse)، برای دانشجویان الهیات که از ایران آمده بودند، تدریس می شده بود. این متون توسط سریانی ها برای ایرانیان جهت خواندن و درک آنها برای هر یک از ایشان خواه ایرانی خواه سریانی تنظیم گشته بود. این متون طوری تحریر شده بودند تا اجازه به یک قرائت دوگانه اما نه در دوگانگی معنوی، بدهند. در این شرایط، بدون رد کامل که برخی از بخشهای گاهشماری زوکنین (Zuqnin) به قرن سوم میلادی بر می گردد، به عنوان مثال، بخش های آئینی. من تخمین می زنم که به احتمال بسیار، به پر فعالیت ترین دوره مدرسه ادسا (Edesse) یعنی نیمه دوم قرن چهارم میلادی تعلق دارد.

گریز به مصر و بازگشت به سرزمین اسرائیل

پس از پایان داستان مجوسیان، حضرت یوسف به عنوان بازیگر اصلی بر صحنه ظاهر می شود، گرچه به ابتکار خود دست به کاری نمی زند، بلکه مطابق دستورالعمل های فرشته خداوند که دیگر بار در رویا به او می رسد، عمل می کند. از او خواسته می شود که به شتاب برخیزد و کودک و مادرش را برگردد و به مصر بگریزد، و آنجا در انتظار دستورالعمل بعدی بماند، «زیرا هیروдіس در جستجوی کودک است تا او را بکشد» (مت ۲: ۱۳). در سال ۷ پیش از میلاد هرود دستور داد تا دو پسرش الکساندر و آریستوبول را اعدام کنند، چرا که ایشان را تهدیدی برای قدرت خود می دانست. او پسرش آنتیپاتر را نیز به همین دلیل از پای درآورد. او تنها به قدرت می اندیشید. خبری که خردمندان درباره ی مُدعی تاج و تخت آورده بودند، می بایست او را نگران کرده باشد. از شخصیت او کاملاً آشکار بوده که از هیچ کاری فروگذار نخواهد کرد. «چون هیروдіس دریافت که مجوسیان فریبش داده اند، سخت برآشفته و دستور داد تا در بیت لحم و پیرامون آن همه پسران دوساله و کمتر را، مطابق با زمانی که از مجوسیان تحقیق کرده بود، بکشند» (مت ۲: ۱۶). درست است که ذکری از این ماجرا در منابع غیر انجیلی در دست نیست. با این وجود، با توجه به تمامی بیرحمی هایی که هرود مرتکب شده، دلیل کافی وجود ندارد که این ماجرا نیز روی نداده باشد. «رودولف پش» از «آبراهام شلیت»؛ نویسنده یهودی، در این باره چنین نقل می کند: «اعتقاد به رسیدن یا تولد زود هنگام پادشاه مسیحایی در آن زمان مرسوم بود. حاکم بیرحم، خیانت و خصومت را همه جا احساس می کرد، و تنها یک شایعه مبهم کافی بود که در ذهن بیمارش فکر کشتن نوزادان را بپروراند. هیچ چیز این فرمان، غیر ممکن نیست».

تاریخی بودن این رویداد مسلماً توسط شماری از مفسرین، بر اساس ملاحظات بعدی، به پرسش کشیده شده است: آنچه این جا با آن روبرو هستیم، موضوع فراگیر کودک-پادشاه مورد تعقیب است. همان زمینه ای که ادبیات معاصر، آنرا به موسی اطلاق می کند و می گوید که آن داستان می توانسته به عنوان نمونه ای برای داستان عیسی نیز به کار رود. بنابراین باید گفت که بیشتر مثالهای آورده شده در این مورد، قانع کننده نیستند و اکثر آنها از نظر زمانی بعد از انجیل متی قرار دارند. نزدیک ترین مثال به این روایت، ماجرای Moses Haggadah است که توسط «فلیویوس جوزفوس» به ما رسیده است. داستانی که پیچشی تازه به روایت کتاب مقدس از تولد و نجات موسی، می بخشد.

کتاب خروج چنین روایت می‌کند که وقتی اجتماع یهودیان از نظر تعداد و اهمیت رشد کرد، فرعون در سرزمین خود مصر، احساس تهدید کرد، بنابراین نه تنها اقلیت یهودیان را از طریق کار اجباری تحت آزار قرار داد بلکه دستور داد تا نوزادان پسر آنها نیز کشته شوند. موسی به ترنند مادرش نجات یافت و در دربار مصر به عنوان پسر خوانده‌ی دختر فرعون بزرگ شد. به این ترتیب بعدتر ناگزیر شد به خاطر حمایتش از جامعه رنج‌دیده یهود بگریزد. (خروج ۲)

Moses Haggadah این داستان را به گونه‌ای دیگر روایت می‌کند: آگاهان برای پادشاه پیشگویی کردند که در آن دوران، پسری از تبار یهود زاده خواهد شد، که در آینده سلطه‌ی مصریان را پایان خواهد داد و اسرائیلیان را قدرتمند خواهد کرد. به این ترتیب پادشاه دستور داد که تمام پسران یهودی به رودخانه افکنده شده و به محظ تولد کشته شوند. اما خدا در رویایی بر پدر موسی ظاهر شد و وعده داد که کودک را حفظ کند. اینجا کشتار پسرکان یهودی نه به دلیلی که در کتاب خروج آمده بلکه برای حصول اطمینان از کشته شدن رهبر موعود، یعنی موسی، ذکر شده است.

انگیزه‌ی کشتارها و رویای پدران با وعده نجات، این داستان را به داستان عیسی و هرود و کشتار بیگانهان نزدیک می‌کند. اما این شباهت‌ها برای آنکه روایت متی را صرفاً به یک نسخه دیگر در زمینه Moses Haggadah تبدیل کند، کافی نیست. تفاوت‌های دو روایت بسیار عظیم‌اند. و افزون بر این antiquitates (تاریخ نگاری‌های) «فلویوس جوزفوس» اکثراً به طور قطع متعلق به زمان پس از انجیل متی هستند، با اینکه خود داستانی که او روایت می‌کند، متعلق به سنتی کهن‌تر است.

در پایان، متی خود، با دیدگاهی نسبتاً متفاوت و با امید یافتن تفسیر تمامی رویداد، به داستان موسی اشاره می‌کند. او کلید فهم نکته را در این پیشگویی می‌بیند: «پسر خویش را از مصر فراخواندم» (هوش ۱:۱۱). هوشع، تاریخ اسرائیل را به شکل داستان عاشقانه‌ای میان خدا و قومش تصویر می‌کند. بنابراین در این بند، علاقه خداوند به اسرائیل نه به شکل عشق همسرانه بلکه با تصویر عشق والدین به فرزندان توصیف شده است: «پس اسرائیل لقب مابعدی پسر را به خود می‌گیرد... پسری به عنوان فرزند خوانده. کار اساسی این محبت پدرانه رهایی فرزند از مصر است». از نظر متی، در اینجا پیامبر درباره مسیح (پسر راستین) صحبت می‌کند. اوست که پدر دوستش می‌دارد و از مصر فرایش می‌خواند.

برای انجیل‌نگار، هنگامی که عیسی از مصر به سرزمین مقدس بازمی‌گردد، تاریخ اسرائیل از نو آغاز می‌شود. نخستین ورود اسرائیل از بردگی به وطن خود، از بسیاری جهات یک شکست بود. یوشع به ما می‌گوید که

«پسر» در واکنش به فراخوان خداوند، گریخت: «هر چه بیشتر ایشان را خواندم، ایشان بیشتر از من دور شدند» (یوش ۲:۱۱). این گریز از دعوت به آزادی، به شکل جدیدی از بردگی می‌انجامد: «او به سرزمین مصر باز نخواهد گشت، پادشاه او آشور خواهد بود، زیرا از بازگشت به من سر باز زدند» (یوش ۵:۱۱). به این ترتیب دیگر بار اسرائیل خود را چنان که بود، همواره در مصر می‌یابد. با گریز به مصر و بازگشت به سرزمین مقدس، عیسی خروج قطعی را تضمین می‌کند. او به راستی پسر یگانه است. او از پدر نخواهد گریخت. او به خانه باز می‌گردد و دیگران را به سوی خانه راهنمایی می‌کند. او همیشه در حرکت به سوی خداست و بنابراین راهنمای برگشت از تبعید به سوی وطن است. بازگشت به سوی تمامی آنچه معتبر و راستین است. عیسی، پسر راستین، به معنای بسیار عمیق کلمه، خود به «تبعید» رفت تا تمام ما را از تبعید به خانه رهبری کند.

متی متن خود درباره کشتار بیگناهان را که با گریز به مصر ادامه پیدا کرده، با یک متن نبوتی دیگر که این بار از ارمیا گرفته شده، به پایان می‌برد: «صدایی از رame به گوش می‌رسد، صدای شیون و زاری و ماتمی عظیم، راحیل برای فرزندانش می‌گرید و تسلی نمی‌یابد، زیرا که دیگر نیستند» (ار ۱۵:۳۱، مت ۱۸:۲). ارمیا این کلمات را در غالب یک پیشگویی مملو از امید و شادی جای می‌دهد، که در آنها پیامبر با اعتماد به نفس، استقرار مجدد اسرائیل را اعلام می‌کند: «او که اسرائیل را پراکنده ساخته، ایشان را گرد خواهد آورد، او چنان که چوپانی گله-اش را (حفظ می‌کند)، ایشان را حفظ خواهد کرد. زیرا یهوه یعقوب را رهایی داده، آنان را از دست کسی نیرومندتر از ایشان باز خرید کرده است» (ار ۳۱:۱۰).

زمان نگارش تمامی این فصل احتمالاً به دوره اولیه کار ارمیا برمی‌گردد یعنی زمانی که از یک سو انحطاط امپراطوری آشور و از سوی دیگر اصلاحات دینی یوشیای پادشاه، به امید برای استقرار مجدد پادشاهی شمال، جانی دوباره بخشیده بود. قلمرویی که به شکلی گسترده مملو از قبایل یوسف و بنیامین یعنی فرزندان راحیل بود. در متن ارمیا، بلافاصله پس از سوگواری مادر این قبایل، کلامی تسلی بخش می‌آید: «صدای خود را از گریستن و چشمان خود را از اشک ریختن باز دار، زیرا خداوند می‌فرماید: که عملت اجرتش را خواهد داشت، و ایشان از زمین دشمن باز خواهند گشت» (۱۶:۳۱). در متن متی در برابر متن پیامبر، دو تغییر وجود دارد: در زمان ارمیا، قبر راحیل، در مرز بنیامین-افرائیم، یعنی در مرز پادشاهی شمالی، واقع شده بود. قلمرو قبیله‌ای پسران راحیل چنان که بود، با خانه پیامبر فاصله زیادی نداشت. با این حال در دوران عهدقدیم، مقبره به جنوب و به ناحیه بیت‌لحم، انتقال یافت و این جایی بود که برای متی، گور، در آنجا قرار داشت. دومین تغییر آن است که انجیل‌نگار امید به بازگشت به خانه را نادیده می‌گیرد: تنها سوگواری آورده شده است و مادر، تسلی نیافته به جا می‌ماند. پس در نسخه متی، متن پیامبرانه، سوگواری مادرانه تسلی نیافته، مانند فریادی به سوی خود

خداست، درخواست تسلائی که نمی‌آید و همچنان مورد انتظار است، التماسی که تنها خدا می‌تواند به آن پاسخ دهد. چرا که تنها تسلائی که از صرف کلمات فراتر است، رستاخیز خواهد بود. تنها رستاخیز می‌تواند بر این تقصیر چیره شده و غم تلخ «آنها دیگر نیستند» را آرامش بخشد. التماس تسلی نیافته‌ی مادران به خدا در روزگار ما ادامه دارد، با این وجود، رستاخیز عیسی امید ما را برای دریافت تسلائی راستین تقویت می‌کند.

بخش آخر روایت کودکی متی، به منظور رمزگشایی از تمامی رویداد، با یک گواه متنی دیگر به پایان می‌رسد. یک بار دیگر شخصیت حضرت یوسف به وضوح می‌درخشد. او دوبار دستورالعمل‌هایی را در خواب دریافت می‌کند، پس دیگر بار به عنوان فرد شنوا و فهمیده نشان داده می‌شود، فردی مطیع و همچنین قاطع که خردمندانه عمل می‌کند. در آغاز به او گفته می‌شود که هرود مرده است و زمان مناسب برای بازگشت او و خانواده‌اش به خانه فرا رسیده. بازگشت به خانه با ابهتی خاص تصویر می‌شود: «او به سرزمین اسرائیل رفت» (مت ۲: ۲۱).

درست بعد از این، او در وضعیتی غم‌انگیز که در آن دوره اسرائیل را رنج می‌داد، گرفتار می‌شود. او درمی‌یابد که آرخلائوس؛ بیرحم‌ترین پسر هرود، فرمانروای یهودیه است. پس آنجا (یعنی بیت لحم) جایی نیست که خانواده عیسی بتوانند در آن زندگی کنند. اینک یوسف در خوابی راهنمایی می‌شود که به جلیل برود. آنتیپاس حاکم جلیل به اندازه هرود ستمگر نبود اما یوسف با آگاه شدن از مشکلات یهودیه، به ابتکار خودش راهی جلیل نمی‌شود تا آنجا زندگی کند، بلکه توسط فرشته‌ای راهنمایی می‌شود که به آنجا برود. این حقیقت، می‌خواهد نشان دهد که اصالت جلیلی عیسی به نقشه تاریخی خداوند مربوط است.

در ماموریت عام عیسی هر اشاره‌ای به جلیلی بودن او (از طرف دیگران)، همواره اثباتی بر این مدعا دیده می‌شد که او مسیح‌ای موعود نیست. متی به شکلی تقریباً غیرقابل مشاهده، به این بحث پاسخ می‌دهد. اندکی بعدتر، در آغاز ماموریت عام عیسی، او به این مضمون برگشته و بر اساس اشعیا ۸: ۲۳-۲۹ بحث می‌کند که آنجا که «نور عظیم» خواهد درخشید، جایی است که «سرزمین تاریکی» واقع شده است. یعنی جایگاه پادشاهی پیشین شمال؛ سرزمین «زبولون» و سرزمین «نفتالی» (مت ۴: ۱۴-۱۶).

با این حال متی می‌خواهد به یک مساله عینی دیگر پاسخ بدهد، اینکه هیچ اشاره‌ای به ناصره در هیچ یک از وعده‌ها نشده است: مطمئناً منجی نمی‌تواند از آن جا بیرون بیاید (یو ۱: ۴۶). در این باره انجیل نگار چنین پاسخ می‌دهد: «یوسف رفت و در شهری به نام ناصره سکونت گزید. به این ترتیب کلام انبیا به حقیقت پیوست که گفته بودند او ناصری خوانده خواهد شد» (مت ۲: ۲۳). منظور او از این عبارت آن است که لقب «ناصری»

که با اشاره به خاستگاه او (واقعیتی که در زمان نگارش انجیل تثبیت شده بود) به او داده شد، روشن می‌کند که او حقیقتاً وارث وعده است. اینجا برخلاف شواهد متنی دیگر، متی به هیچ متن مقدس مشخصی اشاره نمی‌کند، بلکه به شکلی کلی به پیامبران اشاره می‌کند. امید آنها در لقب عیسی خلاصه شده است.

این قسمت از انجیل متی، گروه‌های مختلف مفسرین را با مشکلی سخت روبرو می‌کند: منشاء این کلام امیدبخش، در میان نوشته‌های پیامبران کجاست؟

پیش از بررسی این پرسش، چند ملاحظه زبانشناسی مفید خواهد بود. عهدجدید دو عنوان Nazoraïos و Nazarenos را برای ارجاع دادن به عیسی به کار می‌برد. Nazoraïos در انجیل متی، یوحنا و اعمال رسولان به کار رفته است. Nazarenos در انجیل مرقس به کار رفته است؛ انجیل لوقا هر دو شکل را در بر دارد. در جهان سامی زبان، شاگردان عیسی به عنوان Nazoraïoi شناخته می‌شدند، با وجود اینکه در جهان یونانی-رومی به عنوان «مسیحیان» خطاب می‌شدند. (اعما ۱۱: ۲۶). پس اینک باید به شکلی کاملاً خاص پرسید: آیا اثری از وعده ای که به کلمه Nazoraïos مربوط باشد و بتواند به عیسی اطلاق شود، در عهدقدیم وجود دارد؟

«آنسگار فوشرفونیگ» در رساله اش در باب حضرت یوسف، این بحث تفسیری دشوار را به دقت خلاصه کرده است. من تلاش می‌کنم که تنها مهمترین عناصر بحث او را استخراج کنم. دو برخورد اصلی برای یک راه حل وجود دارد.

نخستین برخورد برپایه پیشگویی تولد شمشون داور است. فرشته ای که تولد او را اعلام می‌کند، درباره‌ی او می‌گوید که او Nazirite (نذیره) خواهد بود. چنان که مادرش روایت می‌کند، او از رحم مادر تا روز مرگ، وقف خداوند گردیده است. (داو ۱۳: ۵-۷). یک بحث در رد این ریشه‌شناسی در اطلاق عنوان Nazoraïos به عیسی آن است که او دربرگیرنده تعریف نذیره نیست. تعریفی که در کتاب داوران به خصوص با توجه به پرهیز از مسکرات، آمده است. عیسی در معنای شناخته شده کلمه، یک نذیره نبود. با این وجود، می‌توان درباره‌ی او گفت، او به نوعی از رحم مادرش تا روز مرگ، بسیار فراتر از این جزئیات ظاهری، تماماً وقف خداوند شده و کاملاً برای خدا آفریده شده بود. اگر آنچه لوقا درباره تقدیم عیسی (آن نخست‌زاده) در معبد، می‌گوید را به یاد آوریم و عیسی را چنان که انجیل یوحنا تصویر می‌کند، همچون کسی که کاملاً از سوی پدر می‌آید و تماماً از او و در او حیات دارد، پیش چشم آوریم، آنگاه با شفافیت بسیار خواهیم دید، که عیسی از رحم مادرش تا مرگ بر روی صلیب، به راستی وقف خداوند شده بود.

دومین برخورد، از این اندیشه برمی آید که برای ریشه نام Nazoraïos ممکن است بتوان واژه عبری Nezer را که در قلب پیشگویی اشعیا جا دارد، در نظر گرفت. « نهالی (Nezer) از تنه یسی برخواهد آمد » (اشع ۱۱:۱). این گفتار نبوتی باید در بستر «سه گانه مسیحایی» که توسط اشعیا ساخته شده، خوانده شود. یعنی ؛ اشعیا ۷ « باکره آبستن خواهد شد» اشعیا ۹ « نور در تاریکی – کودکی برای ما به دنیا آمده است) و اشعیا ۱۱ « نهالی از تنه یسی که روح برآن قرار خواهد گرفت». از آنجا که متی به وضوح به اشعیا ۷ و اشعیا ۹ اشاره می کند، می توان چنین انگاشت که اشعیا ۱۱ نیز به درستی، مرجع متن او است. عنصر نامعمول در این وعده آن است که وعده به پیش از داوود و به پدر قبيله، یعنی یسی، برمی گردد. از تنه ای که به نظر خشک شده می رسید، خداوند شاخه ای تازه پدید می آورد: او آغازی تازه ایجاد می کند، البته آغازی که در سابقه پیشین وعده ها، امتدادی ژرف دارد.

چطور می توان پایان تبارنامه انجیل متی را به یاد نیاورد، همان که از یک سو متأثر از امتداد متعالی نجات خداوند است و با این وجود در انتها از هم می گسلد و از آغازی سراسر جدید سخن می گوید، چنان که خود خداوند مداخله می کند و تولدی را سبب می شود که دیگر ثمره ی «تولید» آدمی نیست. به راستی ما دلیل خوبی داریم که چنین بیندازیم که متی در نام ناصری، ارجاعی پیامبرانه را به «شاخه» (nezer) یافته است و اینکه او استفاده از عنوان nazoraïos برای عیسی را، به شکل برآورده شدن وعده خدا دیده است؛ وعده ای مبنی بر ایجاد زندگی نوین، از تنه خشکیده یسی که روح خدا بر آن قرار می گرفت.

اگر نوشته بالای صلیب که عیسی را ho Nazoraïos (یو ۱۹:۱۹) خطاب می کرد، به این موضوع بیافزاییم، آنگاه این عنوان طنین کامل خود را پیدا می کند: آنچه به سادگی در نگاه اول به اصالت او اشاره می کند، در واقع به این جوهره اشاره دارد: او آن «شاخه» است. او آن یگانه ای است که از رحم مادر تا روز مرگش، کاملاً وقف خداوند شده است.

در پایان این فصل طولانی این پرسش پیش می آید: آنچه ما از این همه درک می کنیم، چیست؟ آیا ما با تاریخی که به راستی به وقوع پیوسته سروکار داریم یا این صرفاً یک تعمق الاهیاتی است که در پوشش داستان ارائه شده است؟ «جان دنیلو» به درستی در این باره چنین می اندیشد: «پرستش مجوسیان برخلاف داستان بشارت میلاد (به مریم) بر روی هیچ کدام از جنبه های اساسی ایمان ما دست نمی گذارد. اگر این داستان به سادگی ابداع متی براساس ایده ای الاهیاتی باشد، هیچ بنیانی به لرزه در نخواهد آمد». با این وجود، خود «دنیلو» به این نتیجه می رسد که ما در اینجا با رویدادی تاریخی سروکار داریم، که معنای الاهیاتی اش توسط جامعه یهودی-مسیحی و خود متی، اندیشیده شده است.

برای ساده کردن موضوع، من این دیدگاه را به اشتراک می‌گذارم. به هر روی باید توجه داشت که در طول پنجاه سال اخیر یک تغییرنظر عمده در نگرش به این مساله تاریخی، روی داده است. تغییرنظری که نه براساس دانش جدید تاریخی، بلکه بیشتر بر اساس تغییر رویکرد در برخورد با متن مقدس و پیام مسیحیت به شکل عمومی، پدید آمده است. در حالیکه «گرهارد دلینگ» در جلد چهارم فرهنگ الاهیات عهدجدید (۱۹۴۲)، براساس تحقیقات تاریخی، همچنان به تاریخی بودن داستان مجوسیان معتقد بوده، اما از آن زمان تاکنون حتی مفسران دارای تفکر کلیسایی مانند «ارنست نلسن» و «رودولف پش»، تاریخی بودن این رویداد را رد کرده اند، یا لاقلاً جای پرسش را باز گذاشته اند.

یک توضیح جالب در روشن کردن این وضعیت، دیدگاه به دقت طرح‌شده‌ای است که «توسط کلاوس برگر» ارائه شده است: «حتی اگر تنها یک گواهی موجود باشد... باید تا زمانیکه خلاف آن ثابت نشده، فرض کرد که انجیل نگاران تمایلی به فریفتن خوانندگانشان نداشته اند، بلکه بیشتر می‌خواستند، آنان را با در نظرگرفتن رویدادهای تاریخی، آگاه سازند ... اعتراض به تاریخی بودن این گزارش، صرفاً بر اساس ظن و گمان، و رای تمام توانایی قابل‌تصور تاریخدانان است».

من می‌توانم تنها با این دیدگاه موافق باشم. دو فصل انجیل متی که به روایات کودکی اختصاص یافته اند، تعمق الاهیاتی در پوشش داستان نیستند، بلکه برعکس؛ متی تاریخ واقعی را روایت می‌کند، که به شکل الاهیاتی، مورد تفکر و تفسیر قرار گرفته و به این ترتیب او ما را یاری می‌کند تا راز عیسی را هرچه عمیقتر درک کنیم.

سخن آخر

عیسای دوازده ساله در معبد

لوقا در کنار داستان تولد عیسی، یک داستان کوچک و ارزشمند از سنت کودکی خداوند برای ما دارد، که در آن، راز عیسی به شکلی بسیار خاص روشن شده است. این داستان چنین روایت می‌کند که والدین عیسی هر سال برای عید فصح به زیارت اورشلیم می‌رفتند. خانواده عیسی دیندار بودند: آنها شریعت را پاس می‌داشتند.

در برخی از بازنمایی‌های شخصیت عیسی، انحصاراً بر جنبه‌های بنیادین مبارزه او با دینداری دروغین، تأکید شده است. به این ترتیب عیسی به شکل فردی آزادی‌خواه یا انقلابی ارائه شده است. درست است که عیسی در مأموریت خود به عنوان «پسر»، مرحله جدیدی از رابطه خدا و انسان را معرفی می‌کند، که گشاینده بعد جدیدی از رابطه انسان و خداست. اما این حمله‌ای به پارسایی اسرائیل نبوده است. آزادی او، آزادی یک آزادی‌خواه نیست. بلکه آزادی «پسر» است و بنابراین آزادی یک فرد پارسا است. عیسی به عنوان پسر، آزادی جدیدی به همراه می‌آورد؛ نه آزادی کسی که هیچ وظیفه‌ای ندارد، بلکه آزادی فردی تماماً متحد با اراده پدر؛ کسی که به بشریت کمک می‌کند تا آزادی یگانگی باطنی با خداوند را به دست آورد.

عیسی نه برای نسخ کردن، بلکه برای کامل کردن آمد(مت ۵: ۱۷). این ارتباط یکسان میان تازگی و وفاداری بنیادین، که در پسرخواندگی عیسی ریشه دارد، به روشنی در روایت کوتاه دوازده سالگی او دیده می‌شود: به راستی می‌توان گفت آنچه که این داستان می‌خواهد برساند، محتوای حقیقی الاهیاتی آن است.

اینک به والدین عیسی برگردیم. تورات به روشنی عنوان کرده که هر اسرائیلی می‌بایست در سه جشن بزرگ (فصح، جشن هفته‌ها یا پنتیکاست و جشن خیمه‌ها) در معبد حاضر شود (خرو ۲۳: ۱۷، ۲۳: ۳۴، تثن ۱۶: ۱۶). این مساله که آیا زنان نیز می‌بایست در این زیارت شرکت کنند، میان مکاتب شمائی و هیلل مورد بحث بوده است. این زیارت برای پسرانی که سیزده سالگی شان تمام می‌شد واجب بود. اما همچنین به وضوح روشن شده بود که آنها می‌بایست خود را با فرامین ده گانه آشنا سازند. یکی از راههای این کار، رفتن به زیارت در دوازده سالگی بود. این حقیقت که مریم و عیسی در زیارت شرکت می‌کنند، دیگر بار نشان دهنده‌ی پرهیزگاری خانواده عیسی است.

همچنین باید به معنای عمیقتر زیارت توجه داشته باشیم: اسرائیل با سه بار بالارفتن از معبد در سال، در جای خود باقی می‌ماند، گروه زائران خداوند، همواره به سوی خدایش سفر می‌کند و هویت و یگانگی‌اش را به طور فزاینده از ملاقات با خداوند در یگانه معبدش می‌گیرد. خانواده مقدس در دل حرکت این گروه عظیم زائرین به سوی معبد و خداوند، جای می‌گیرد.

در بازگشت، رویدادی نامنتظره اتفاق می‌افتد. عیسی با دیگران سفر نمی‌کند، بلکه در اورشلیم به جا می‌ماند. پدر و مادرش تنها در پایان اولین روز سفر به این مساله پی می‌برند. گویا برای آنها کاملاً عادی بوده است که فرض کنند عیسی میان زائرین است. لوقا از واژه synodia (جمع زائرین) که اصطلاحی فنی برای کاروان در حرکت است، استفاده می‌کند. به نظر می‌رسد، تصویری احتمالاً به شکلی ناروا محدود، از خانواده مقدس به ما داده شده است، که ما را به شگفتی وا می‌دارد. اما همین نشان می‌دهد که در خانواده مقدس، آزادی و اطاعت به روشی سالم، با هم در آمیخته بوده است. پسرک دوازده ساله آزاد بوده است تا با دوستان و هم سالان خود باشد و در طول سفر کنار آنها بماند. طبیعتاً پدر و مادرش انتظار داشتند که وقتی شب فرا می‌رسد او را ببینند. این حقیقت که وقتی شب فرا رسید او غایب بود، دیگر ربطی به آزادی بچه‌ها ندارد، بلکه به عمقی دیگر اشاره دارد که قرار بود آشکار شود: این امر به ماموریت مخصوص پسر اشاره دارد. این اتفاق برای پدر و مادر، آغاز چندین روز ترس و اضطراب بود. براساس گفته انجیل نگار، تنها پس از سه روز بود که آنها عیسی را در معبد در حالی میان معلمان یافتند، که به ایشان گوش می‌داد و از آنها پرسش‌ها می‌کرد. (لو ۴:۴۶).

این سه روز را می‌توان در عمل چنین شرح داد: مریم و یوسف یک روز را در سفر به سوی شمال پیموده بودند، یک روز نیاز بود تا از همان راهی که آمده بودند، برگردند و در واقع روز سوم هم عیسی را پیدا کردند. از آنجا که این سه روز، اشاره به پیوستگی زمانی کاملاً باور پذیری دارد، می‌توان در این زمینه با رنه لورنتان که ارتباطی خاموش میان این سه روز و فاصله سه روزه میان صلیب و رستاخیز می‌بیند، هم عقیده بود. این‌ها روزهایی هستند که در نبود عیسی در رنج سپری شده‌اند، روزهای تاریک، که سنگینی آنها را می‌توان در کلام مادرش یافت: «ای فرزند، چرا با ما چنین رفتار کردی؟ پدرت و من با نگرانی بسیار در جستجوی تو بودیم» (لو ۴:۴۸). به این ترتیب رشته‌ای، اولین و آخرین فصیح عیسی، یعنی فصیح صلیب را به یکدیگر پیوند می‌زند.

ماموریت الهی عیسی تمامی محدودیت‌های ضوابط انسانی را در هم شکسته و بارها در معنای انسانی کلمه، به یک راز تاریک بدل می‌شود. چیزی از جنس همان شمشیر غم که شمعون پیر پیشتر از آن سخن گفته بود (لو ۳:۳۵)، اینک برای مریم قابل لمس می‌شود. هرچه فرد به عیسی نزدیکتر باشد، بیشتر به درون راز رنج بردن او کشیده می‌شود. پاسخ عیسی به مادرش شگفت‌آور است: چطور؟ مگر نمی‌دانستید که یک کودک باید کجا

باشد؟ که باید در خانه پدرش باشد؟ به شکل تحت الفظی «در امور پدر» (لو ۲: ۳۵). عیسی به پدر و مادرش می‌گوید: من در همان جایی هستم که به آن تعلق دارم (با پدر؛ در خانه او).

دو عنصر اساسی شایان توجه در این پاسخ هست. مریم گفته بود: «پدرت و من با نگرانی بسیار در جستجوی تو بودیم» عیسی او را تصحیح می‌کند: من با پدرم هستم. پدر من نه یوسف بلکه خود خداوند است. من از آن او هستم و اینجا من با او هستم. آیا پسر بودن عیسی، می‌توانست از این شفاف‌تر بیان شود؟

عنصر دوم مستقیماً به این مربوط می‌شود. عیسی از واژه «باید» استفاده می‌کند و در هماهنگی با آنچه «باید» باشد عمل می‌کند. پسر «باید» با پدرش باشد. لوقا در اینجا واژه یونانی dei را به کار می‌برد. این واژه در انجیل‌ها هر جا به آمادگی عیسی برای تسلیم شدن به اراده خدا اشاره می‌شود، دوباره ظاهر می‌شود. چنان که عیسی پس از اعتراف پطرس به شاگردانش می‌گوید؛ او «باید» به شدت رنج بکشد، رد شود، کشته شده و دوباره برخیزد (مر ۸: ۳۱). او اینک از پیش، توسط این «باید» ملزم شده است. پس به این ترتیب آشکار می‌شود که آنچه ممکن است نافرمانی در برابر پدر و مادر یا آزادی نامناسب به نظر برسد، در واقعیت بیان حقیقی اطاعت پسرانه اوست. او نه از روی سرکشی در برابر پدر و مادر بلکه دقیقاً به عنوان بنده فرمانبردار در معبد حاضر است. او به همان اطاعتی عمل می‌کند که به صلیب و رستخیز می‌انجامد. لوقا واکنش مریم و یوسف به کلام عیسی را در دو عبارت شرح می‌دهد: «آنها معنای این سخن او را دریافتند» و «مادرش تمامی این امور را به خاطر می‌سپرد» (لو ۲: ۵۰، ۵۱). کلام عیسی برای این زمان بسیار والاتر (از درک) است. حتی ایمان مریم یک ایمان «در راه» است. ایمانی که بارها در تاریکی (ابهام) فرو می‌رود و قرار است تا از راه حفظ شدن در این تاریکی به بلوغ برسد. مریم گفته عیسی را درک نمی‌کند، اما در قلب خود از آن نگهداری می‌کند تا سرانجام در آنجا به بلوغ برسد.

دوباره و دوباره کلام عیسی از مرز منطق ما فراتر رفته و دیگر بار کلام او از توانایی درک ما خارج می‌شود. وسوسه فروکاستن این کلام و محدود کردنش به محدوده‌ی ادراک خودمان، قابل درک است. با این وجود، تفسیر خوب، این فروتنی را می‌طلبد که به جای اینکه از خود بپرسیم تا کجا می‌توان عیسی را (در تمام آنچه می‌گوید) جدی گرفت، این کلام متعالی را که اغلب بار سنگینی بر دشمنان می‌نهد، دست نخورده بر جا بگذاریم. چرا که او توانایی ما را (در انجام آنچه می‌گوییم) تماماً جدی می‌گیرد. باور داشتن یعنی تسلیم این تعالی شدن و به آرامی به سوی رشد کردن.

در این فصل، مریم توسط لوقا به عنوان ایمان دار نمونه ارائه شده است: چنان که الیزابت به او گفته بود: «مبارک باد آنکه ایمان آورد، زیرا آنچه از جانب خداوند به او گفته شده، به انجام خواهد رسید» (لو ۱: ۴۵). چنانکه گفتیم لوقا با ملاحظه‌ای که دوبار در روایات کودکی ظاهر می‌شود، یعنی اینکه مریم کلام را در قلبش نگاه می‌داشت (لو ۲: ۵۱، ۱۹)، به منبع گزارش خود اشاره می‌کند. در عین حال مریم نه تنها به عنوان یک ایماندار بزرگ بلکه به عنوان تصویر کلیسا ظاهر می‌شود که کلام خدا را در قلب خود نگاه داشته و آن را به دیگران منتقل می‌کند.

«پس با ایشان به راه افتاد و به ناصره رفت و مطیع ایشان بود... و عیسی در قامت و حکمت، و در محبوبیت نزد خدا و مردم ترقی می‌کرد» (لو ۲: ۵۱). بعد از فصلی که اطاعت برتر عیسی را برجسته می‌سازد، او به وضعیت معمول خانواده خود باز می‌گردد؛ به فروتنی زندگی ساده و اطاعت از والدین زمینی خویش.

در گفتار درباره رشد عیسی در قامت و حکمت، لوقا روشی را به کار می‌گیرد که از کتاب اول سموئیل برداشت شده است. در آن متن به سموئیل جوان چنین اطلاق شده بود: «او نزد خداوند و مردم در فیض رشد می‌کرد» (اول سمو ۲: ۲۶). انجیل نگار یک بار دیگر میان داستان سموئیل و داستان کودکی عیسی ارتباط برقرار می‌کند. ارتباطی که نخستین بار در سرود مریم پس از ملاقات با الیزابت، ظاهر شد. این سرود شادمانه در ستایش خداوند که «کوچکان» را دوست می‌دارد، نسخه تازه‌ای از دعای حنا مادر بی‌فرزند سموئیل است، که به منظور شکرگذاری برای موهبت پسرش تقدیم کرد. فرزندی که خدا به وسیله او ننگ مادرش را پایان داد. چنان که انجیل نگار با ذکر این مطلب به ما می‌گوید؛ داستان سموئیل در اینجا به شکلی قطعی در سطحی بالاتر تکرار می‌شود.

همچنین توجه به آنچه لوقا درباره رشد عیسی نه تنها در قامت بلکه در حکمت می‌گوید مهم است. از یک سو پاسخ نوجوان دوازده ساله، آشکار کرده بود که او، پدر یعنی خدا را صمیمانه می‌شناسد. تنها او خدا را می‌شناسد، نه صرفاً با شهادت انسانی، بلکه عیسی خدا را، در خود می‌شناسد. عیسی به اصطلاح معروف، در برابر پدر به عنوان پسر ظاهر می‌شود. او در حضور پدر زندگی می‌کند. او را می‌بیند. چنان که یوحنا می‌گوید، عیسی تنها کسی است در قلب پدر می‌ماند و بنابر این قادر است که او را بشناساند (یو ۱: ۱۸). این همان چیزی است که پاسخ نوجوان دوازده ساله آشکار می‌کند: او با پدر است، او همه چیز و همگان را در پرتو نور پدر می‌بیند.

و با این حال این نیز درست است که حکمت او رشد می‌کند. به عنوان یک انسان او در یک آگاهی انتزاعی بی پایان بسر نمی‌برد، بلکه در یک تاریخ عینی ریشه دارد، او در هر یک از مراحل مختلف زندگی انسان، مکان و

زمانی دارد و این است که به دانش او شکل عینی می‌بخشد. پس در اینجا به وضوح آشکار می‌شود که او به روش انسانی اندیشیده و آموخته است.

کاملاً آشکار می‌شود که او چنان که ایمان کلیسا بیان می‌کند، انسان راستین و خدای راستین است. اثر متقابل میان این دو چیزی است که ما نمی‌توانیم آن را به شکلی نهایی تعریف کنیم. این مساله به شکل یک راز باقی می‌ماند و در عین حال در روایت عیسای دوازده ساله به شکلی کاملاً عینی پدیدار می‌شود. در عین حال این داستان پنجره‌ای به روی شخصیت عیسی به عنوان یک کُلّ می‌گشاید و این چیزی است که انجیل‌ها به روایت آن ادامه می‌دهند.

پایان